

شبیخون قوه قضائیه علیه اصلاح طلبان

● روزنامه بیان هم توقیف شد

● قوه قضائیه به کانون توطئه تبدیل شده است

● نامه اعتراض ۱۵۱ نماینده مجلس شورا و سازمان مجاهدین انقلاب اسلامی به شاهرودی

شبیخون آنان محدود به یک کانون نیست. در دانشگاهها، دانشجویان را سرکوب می‌کنند و تظاهرات آنان را در داخل دانشگاه «غسیرقانونی» می‌خوانند، ۱۷ روزنامه را یکشنبه تعطیل می‌کنند، برای روزنامه‌نگاران پرونده می‌سازند، نمایندگان مجلس را به خاطر ارسال نامه به رئیس قوه قضائیه و اقدام به لغو اصلاحیه قانون مطبوعات مصوب مجلس پنجم، تهدید به «برخورد قانونی» می‌کنند. حتی خاتمی، رئیس جمهور که تسامح طلبان تا کنون بنا به مصلحت از تهاجم آشکار علیه وی پرهیز می‌کردند، به اتهام تقلید از الگوی بیگانه و دفاع از نظام «سکولار» هدف حمله قرار می‌دهند (مقاله مندرج

در روزنامه رسالت با عنوان «سخنی با رئیس جمهور».)
قوه قضائیه همیشه کانون دشمنان آزادی بوده است. سرخ همه کسانی که علیه اصلاحات توطئه می‌چینند، مطبوعات را تعطیل می‌کنند، پشتیبان جنایتکاران هستند؛ در قوه قضائیه به هم می‌رسد. با آمدن شاهرودی نه فقط از میزان بگبر و ببندهای غیرقانونی و خودسرانه دوران یزدی کاسته نشد، بلکه تهاجم علیه دستاوردهای دوم خرداد شتاب بیشتری گرفت.

با این «ابزار» از حق اعمال قهر برخوردار است. همین اظهارات رئیس قوه قضائیه علیه مطبوعات، یک اقدام غیرقانونی و تشویق گروهای فشار به اعمال نابه‌هنگار حقوقی و اجتماعی است. نمونه‌ای از خودسری‌های قوه قضائیه در نامه ۱۵۱ تن از نمایندگان مجلس ششم به رئیس قوه قضائیه بازتاب دارد.

نامه ۱۵۱ نماینده مجلس ششم
۱۵۱ نماینده با ارسال نامه به هاشمی شاهرودی، نگرانی شدید خود را نسبت به وضعیت قضائی کشور ابراز کرده‌اند. در نامه نمایندگان مجلس ششم خطاب به رئیس قوه قضائیه آمده است: «در دو ماه اخیر شاهد سلسله دستگیری‌هایی به بهانه‌های ادامه در صفحه ۲

مجلس شورا در نخستین چالش‌ها

دست برداشتند. بعد از انتخابات هیئت رئیسه، کانون کشمکش‌ها در مجلس به موضوع مطبوعات انتقال یافت و فشار از داخل و بیرون مجلس برای کنار گذاشتن موضوع افزایش یافت. نمایندگان جبهه مشارکت بر طرح دوفوریتی آن در مجلس تاکید داشتند و کروی به همراه پارانش در مجمع روحانیون مبارز، این بار هم در مقابل جبهه مشارکت ایستادند و با طرح آن در مجلس مخالفت نمودند. سرانجام در طیف جبهه دوم بر طرح یک فوریتی آن در مجلس توافق شد و در مجلس رای بالایی هم اخذ نمود. کروی در هنگام رای‌گیری از جایش برخاست و مخالفت خود را نشان داد. ادامه در صفحه ۳

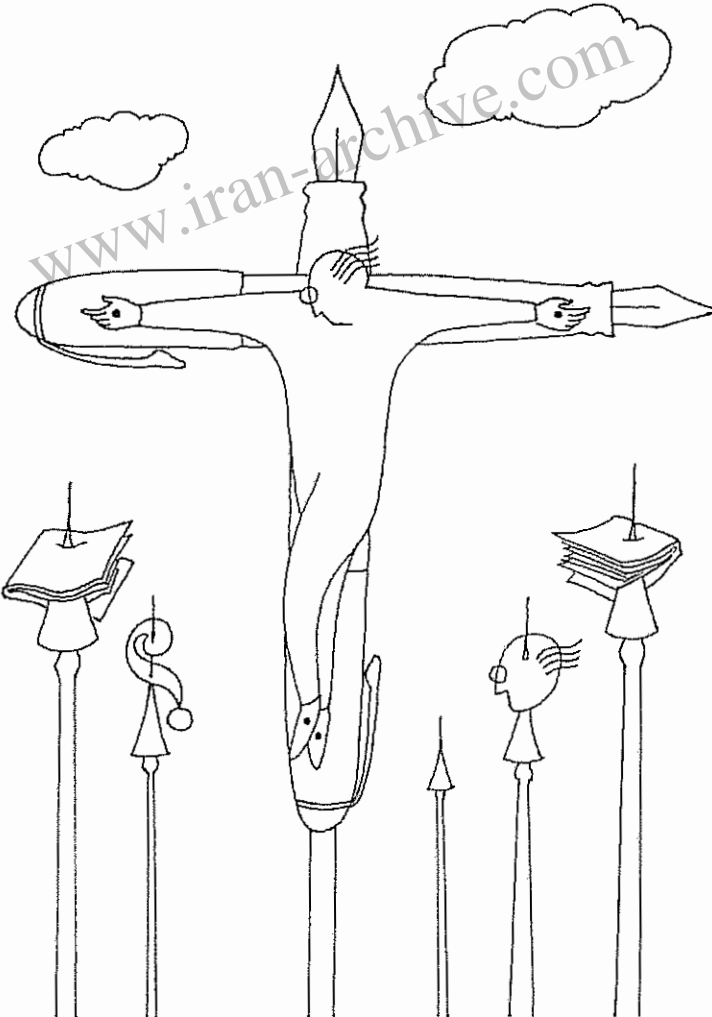
اطلاعیه شورای مرکزی سازمان فدائیان خلق ایران (اکثریت)

یورش به جنبش دانشجویی در آستانه سالروز حمله به کوی دانشگاه!

در صفحه ۳

روزگرمی ۸ تیر!

۸ تیر، روز جان‌باختگان سازمان روزی گرمی است. چرا که جان‌باختگان سازمان فرزندان گرمی این آب و خاک و هم‌زمان گرمی مايند. در سخن هر ساله از این زنان و مردان بزرگ پای‌فشاری بر گفتن و نوشتن سخنی نو چشم‌داشتی نیست که بی چون و چرا درست باشد. بزرگ‌داشت روزهای بزرگ این چنینی، ارج نهادن به تلاش و کوششی ارجحند است در راه آرمان‌ها و ادامه در صفحه ۲



پیرامون رویدادهای سیاسی کشور و مواضع ما

هیئت سیاسی - اجرائی سازمان در اجلاس اخیر خود، به تساریخ ۱۷ ژوئن ۲۰۰۰، رویدادهای سیاسی کشور در چند هفته اخیر را مورد بحث و بررسی قرار دارد و تحلیل فشرده رویدادها و مواضع ما در قبال آن‌ها را به قرار زیر ارائه کرد: انتخابات هیئت رئیسه دائم مجلس ششم، مهم‌ترین رویدادها در هفته اخیر در عرصه سیاسی بود. این انتخابات تا حدودی وزن جبهات و فراقسیون‌های موجود در مجلس شورا، و دوری

قوه قضائیه: ابزار سرکوب

قوه قضائیه در ماه‌های اخیر دوره پرمشغله‌ای را می‌گذراند. هر روز در روزنامه‌ها، خبرهای متعددی درج می‌شود که به قوه قضائیه و فعالیت‌های آن برمی‌گردد. تعطیلی روزنامه‌ها، احضارهای متعدد روزنامه‌نگاران به دادگاه مطبوعات و به محاکمه کشاندن روزنامه‌نگاران جسور و افشاگر، احضار اعضای شورای مرکزی دفتر تحکیم وحدت و بازداشت طبرزدی و یاران او، برگزاری دادگاه مهاجمین به کوی دانشگاه و عاملین ترور جباریان، فعالیت قوه قضائیه بعد از برگزاری انتخابات دوره ششم، شکست مخالفین اصلاحات و پیروزی اصلاح طلبان در انتخابات به چندین برابر افزایش یافته است. اقتدارگرایی بعد از پایان عمر مجلس پنجم و کوتاه شدن دست آنها از قوه مقننه، کانون اقدامات خود را در قوه قضائیه متمرکز کرده‌اند. اکنون قوه قضائیه در نوک پیکان یورش نام‌گرایان علیه اصلاحات سیاسی و فرهنگی کشور قرار گرفته است. قوه قضائیه مدواما علیه اصلاح طلبان به ویژه دانشجویان و روزنامه‌نگاران پرونده می‌سازند، عناصر موثر و برجسته نیروهای اصلاح طلب را از صحنه سیاسی کشور دور می‌کنند و به گوشه زندان‌ها می‌فرستند. روزنامه‌نگاران افشاگر را خفه می‌سازند، رهبران جنبش دانشجویی را تحت فشار قرار می‌دهند و یا راهی بازداشتگاه‌ها می‌کنند. اکنون قوه قضائیه جایگزین ارگان‌هایی شده است که مخالفین اصلاحات از دست داده‌اند. قوه قضائیه به طور شاخص به ارگان قهر و سرکوب تبدیل شده است و بخشی از عملکرد وزارت اطلاعات را نیز به عهده گرفته است. قوه قضائیه به سد و مانع پیشرفت اصلاحات سیاسی و به ابزار موثر و کارساز مخالفین اصلاحات تبدیل شده است. زمانی که یزدی کنار رفت و شاهرودی جایگزین وی شد، در بین اصلاح طلبان حکومتی با توجه به سخنان شاهرودی، امیدهایی برای تغییر و تحولات در قوه قضائیه به وجود آمد. ولی گذشت زمان نشان داد که فارغ‌التحصیلان مدرسه حقانی، آن‌چنان قوه قضائیه را در چنگ خود گرفته‌اند و آن‌چنان در تار و پود آن ریشه دوانده‌اند که با وجود ساختار موجود، هرگونه امیدبستن به اصلاحات در این قوه بیهوده است. شاهرودی در عمل نشان داد که نه به «توسعه قضائی» که در سخنرانی‌هایش مطرح می‌کرد، اعتقاد دارد و نه مرد میدان مبارزه با فارغ‌التحصیلان مدرسه حقانی است. او مجری اوامر خامنه‌ای و تابع آن کسانی است که قوه قضائیه را از دوره ریاست یزدی به چنگ خود درآوردند.

قوه قضائیه که باید سمبل قانون‌مداری و پاسدار حقوق بشر در کشور باشد، بزرگ‌ترین ناقض آن است و هرآنجا که در سرکوب مطبوعات و نیروهای آزادیخواه و اصلاح طلب در استناد به قوانین ارتجاعی کم می‌آورد، از قوانین ارتجاعی دوره شاه یاری می‌طلبد. حقوقدانان کشور در مصاحبه‌ها، مقالات و در سمینارها، عملکرد و ساختار قوه قضائیه و قوانین ارتجاعی را به نقد می‌کشند و پیشنهادهایی خود را برای توسعه قضائی ارائه می‌دهند. سمیناری که در هفته گذشته برای بررسی عملکرد قوه قضائیه در زمینه حقوق بشر تشکیل شده، تنی از حقوق‌دانان زبان به انتقاد گشودند. ولی قوه قضائیه بی‌توجه به این انتقادها به عملکرد سرکوب‌گرانه خود ادامه می‌دهد. قوه قضائیه به ابزار جناح اقتدارگرا تبدیل شده و از نهاد تنظیم‌خواهی، به ارگان سرکوب سقوط کرده است. جناح اقتدارگرا از کانال قوه قضائیه ادامه در صفحه ۳

در این شماره

اصلاح طلبان حکومتی و ضرورت کار سازمان‌نگرانه

بهروز خلیق
صفحه ۶

تحولات اجتماعی، فکری - فرهنگی بعد از انقلاب بیهم

مهندسی تدریجی با چشم‌انداز

محمد عبدالرحیم‌پور
صفحه ۷

«برادرم صمد بهرنکی» روایتی معقول از مرگ صمد

بهروز حتی
صفحه ۹

عرضه ایدئولوژی

یان مکنزی
صفحه ۱۰

مردم متعادل و منطقی شده‌اند!

کنفتو با مهندس سبحانی
صفحه ۱۱

حل معضلات اقتصادی در

فضای بسته ممکن نیست

ادامه از صفحه اول

آقای خامنه‌ای رهبر جمهوری اسلامی در نخستین دیدار عمومی خود با نمایندگان مجلس ششم، اولویت مجلس را بهبود وضعیت اقتصادی دانست. تأکیدهای مکرر اخیر بر اولویت حل معضلات اقتصادی بر مسائل سیاسی، ترجیح‌بندی است که از چند ماه پیش، محور تبلیغات محافل و رسانه‌های وابسته به جریان اقتدارگرا در حکومت اسلامی است. این تأکیدات در شرایطی صورت می‌گیرد که تقریباً همه روزنامه‌های دوم خرداد را که اکثر نشریات بومیه عمده را تشکیل می‌دادند، به اشاره آقای خامنه‌ای و بدون حکم دادگاه بسته‌اند و شماری از سیاستمداران و روزنامه‌نگاران اصلاح‌طلب را به اتهامات مختلف به زندان افکنده‌اند. فضای سیاسی، علیرغم پیروزی اصلاح‌طلبان در انتخابات مجلس، به مراتب بسته‌تر از ماه‌های پیش از انتخابات است. وقتی اصلاح‌طلبان به ضرورت باز کردن فضای سیاسی اشاره می‌کنند، مخالفان اصلاحات در حکومت پیوسته اولویت مسائل اقتصادی را پیش می‌کشند. در این تردیدی نیست که جناح اصلاح‌طلب حکومت، در سه سالی که از دوم خرداد می‌گذرد، چندان به مشکلات معیشتی اکثریت مردم توجهی نکرده است و کارنامه دولت خاتمی در این عرصه منفی است. صرف اینکه خاتمی سه سال پیش ناگزیر شد کابینه‌اش را با انواع و اقسام ملاحظات و به گونهای تشکیل دهد که اکثریت محافظه‌کار مجلس پنجم به آن رأی دهد، به ترکیبی در رأی امور اجرایی انجامید که از اساس، قدرت تصمیم‌گیری و مانور آن با توجه به اجزای متضادش به شدت محدود است. از چنین ترکیبی، انتظار تصمیمات شجاعانه و راهگشا نمی‌توان داشت. علاوه بر این، برخی جریانات اصلاح‌طلب درون و پیرامون حکومت، به گوندای یکطرفه به مسائل توسعه سیاسی بها می‌دهند و عنایت چندانی به خطری که از ناحیه فقر و فلاکت مردم، جنبش اصلاح‌طلبی را تهدید می‌کند، ندارند. مجموعه این عوامل، باعث شده است که در سه سال اخیر، وضعیت اقتصادی اکثریت زحمتکش جامعه پیوسته بدتر شود.

اخیراً به نظر می‌رسد اصلاح‌طلبان حکومتی به مسائل اقتصادی توجه بیشتری می‌کنند. به ویژه پس از تشکیل مجلس ششم، برای نخستین بار در سه سال اخیر رئیس‌جمهور برای اصلاح اقتصادی اصلاح‌طلب به صورت مشخص مطرح می‌شود. در مواردی مانند شکست

انحصارات و دموکراتیزه کردن اقتصاد، اصلاح‌طلبان و به ویژه جنبه مشارکت بر پاره‌ای از شرایط اصلی برای تخفیف بحران اقتصادی انگشت گذاشته‌اند، و در پاره‌ای موارد دیگر مانند گسترش روابط اقتصادی با غرب، هنوز راه‌حل‌ها با صراحت کافی ارائه نمی‌شود.

حل معضلات اقتصادی در فضای بسته سیاسی ممکن نیست.

اولاً در فضایی بسته، در میان مردم نسبت به حکومت، اعتماد ایجاد نمی‌شود. عدم اعتماد جامعه به دولت، مصلح‌انگیزه فعالیت اقتصادی و وجدان مالیاتی است. مردم، حکومتی را که راه‌های اطلاع‌رسانی را بسته است، از آن خود نمی‌دانند که بدان اعتماد کنند و مطمئن باشند مالیاتی که می‌پردازند، صرف بهبود شرایط زندگی خودشان می‌شود.

ثانیاً یافتن بهترین راه‌های غلبه بر بحران اقتصادی، مستلزم تبادل آراء و عقاید و طرح‌های اقتصادی بدون رعایت تابوها و ممنوعیت‌های فکری است. فی‌المثل اگر بهبود وضعیت اقتصادی منوط به رفع انحصارات باشد، باید روزنامه‌ها و تریبون‌های مستقلی وجود داشته باشند که بدون در نظر داشتن منافع این انحصارات، به نقد عملکرد آنها بپردازند. ثالثاً توسعه اقتصادی در گرو برقراری تعادل میان منافع و خواست‌های اقشار و طبقات مختلف جامعه است که این نیز در فضای بسته سیاسی ممکن نیست. در فضای باز است که تشکلهای صنفی مستقل می‌توانند پا بگیرند و از منافع گروه‌های مختلف مردم دفاع کنند. رابعاً در فضای بسته سیاسی، همواره دشمن واقعی یا موهوم خارجی است که برای توجیه سرکوب، مورد استفاده قرار می‌گیرد. در غیاب روزنامه‌های مستقل از جریانات اقتدارگرا، هر گام عملی برای بهبود مناسبات اقتصادی با جهان، مورد تکفیر و شائناز رسانه‌های انحصاری قرار می‌گیرد. قابل تصور است که جناح راست حکومت تا جایی که بتواند، جلوی اقدامات عملی دولت خاتمی در این زمینه را بگیرد تا شاید اگر روزی دوباره عهده‌دار امور اجرایی شد، خود مبتکر بهبود روابط با غرب و بهره‌مند از مواهب اقتصادی آن شود.

همین دلایل کافی است که اکثریت مجلس ششم، ضمن توجه به حل مسائل اقتصادی که در ضرورت مبرم آن تردیدی نیست، پیگیرانه برای اصلاح قانون مطبوعات و بازگشایی نشریات گام بردارد.

نشریه کار را از هر طریق ممکن به دست

علاقتمندان آن در ایران برسانید

شیخون قوه قضائیه علیه اصلاح‌طلبان

دادگستری تهران با برخی از مطبوعات نه تنها موجب تنزل شان قوه قضائیه شده، بلکه مسبب وهن نظام در افکار بین‌المللی نیز گشته و اتهامات واهی، مستندات ناکافی، از همه مهم‌تر مخالفت آشکار این اقدام با قانون اساسی که موجب تذکر ریاست جمهوری اسلامی به عنوان مسئول اجرائی قانون اساسی نیز شده است.

نمایندگان مجلس در پایان تشریفات و محدودیت‌های غیرقانونی دستور لازم را صادر فرمائید و ثانیاً با توضیحات کافی، وضعیت دقیق این نمایندگان روشن نمائید.

نمایندگان مجلس ششم در بخش دیگری از نامه خود، ضمن اعلام آمادگی برای همکاری در جهت اصلاح قوه قضائیه، نوشته‌اند: «برخورد ناصواب

گنجی در نامه خود، اظهارات قضایی پرونده و رئیس دادگستری تهران را کذب محض خواننده و سازمان مجاهدین انقلاب اسلامی با اشاره به تعطیلی شبانه ۱۷ روزنامه، دستگیری دانشجویان، احضار روزنامه‌نگاران به دادگاه، برخورد دوگانه قوه قضائیه با متهمان پرونده ترور حجاریان، قتل‌های زنجیره‌ای و اکبر گنجی، به مسئله دستگیری روزنامه‌نگاران شرکت کنند در کنفرانس برلین پرداخته و نوشته است:

«یکی از جناح‌های سیاسی می‌کوشد از موضوع کنفرانس برلین در جهت مقاصد خاص به بهره‌برداری سیاسی بپردازد. قوه قضائیه دست به کار شده و به احضار، بازجویی و بعضاً حبس برخی از شرکت‌کنندگان در آن کنفرانس اقدام کرده و اخیراً نیز در یک حرکت کم‌سابقه، با عنوان

نامه سازمان

مجاهدین انقلاب اسلامی

اکبر گنجی و سازمان مجاهدین انقلاب اسلامی هم در باره نقض حقوق قانونی شهروندان از طرف قوه قضائیه، به شاهرودی نامه نوشته‌اند.

کشف «اسناد و مدارک جرم جاسوسی»! به بازرسی منازل و خانه‌گردی هم‌زمان عده‌ای از آنان می‌پردازد.

سازمان مجاهدین انقلاب اسلامی در پایان نامه سرگشاده خود خطاب به شاهرودی، رئیس قوه قضائیه، نوشته است: «به راستی چه موانعی در کار بوده است که حضرت‌تعالی تاکنون موفق به اصلاح و احیای ویرانه سوروشی نشده‌اید؟ آیا از شعارهای آغازین خویش عدول کرده‌اید و خود نمی‌خواهید یا نمی‌توانید؟»

نامه نمایندگان مجلس و سازمان مجاهدین انقلاب اسلامی، خشم شدید جنبه مخالفان اصلاحات را برانگیخته است. روزنامه جمهوری اسلامی این نامه را اقدامی غیرقانونی و طلبکارانه خوانده و تقاضای نمایندگان برای رفع توقیف از روزنامه‌ها را «تلاش برای تحقق

خواست‌های دشمنان نظام» توصیف کرده است. روزنامه جمهوری اسلامی در پایان مقاله به تهدید نمایندگان مجلس ششم پرداخته و نوشته است: «ورود به بازی‌های سیاسی و حمایت از بدخواهان نظام جمهوری اسلامی، موجب تحریک احساسات مردم می‌شود و مردم را در برابر آنان قرار می‌دهد.»

نزاع میان قوه قضائیه و اصلاح‌طلبان هنوز در آغاز راه است. ما در ماه‌های آتی شاهد حدت‌گیری این نزاع خواهیم بود.

توقیف روزنامه بیان

آخرین خبرهای رسیده حاکی از آن است که قوه قضائیه روزنامه بیان را هم به خاطر انتقادهایی که علیه شورای نگهبان و قوه قضائیه درج کرده بود، توقیف نمود و روزنامه دیگری بر آنبوه روزنامه‌های توقیف‌شده اضافه گشت.

روزگرمی ۸ تیر!

ادامه از صفحه اول

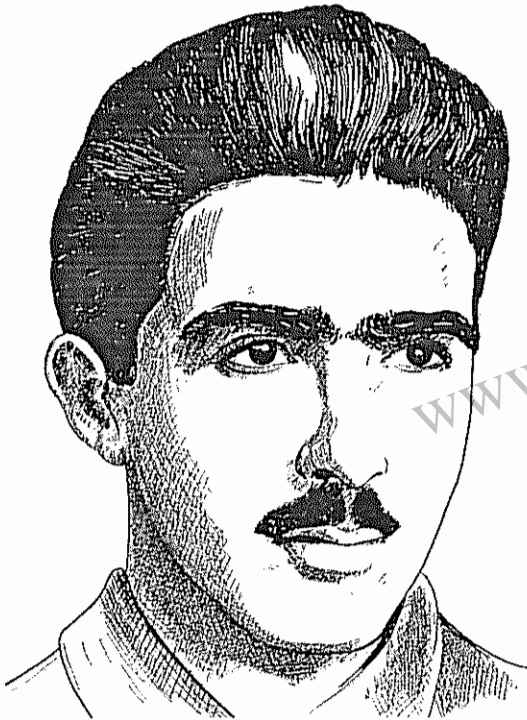
کارهایی بزرگ، روزی برای یاد خواندن نام یارانی که شاید در دیگر روزهای سال، در دیگر گاه‌های زندگی در یاد نیستند و نمی‌توانند هم در یاد باشند. در پیش سخن از بزرگی و سختی گذشتن از گوهر هستی به میان آوردیم. شیوه‌های آرمانی پیکار ما و در میهن ما بی‌گمان دگرگون شده‌اند. گفتن این سخن توانایی پیش‌گویانه نمی‌خواهد که گوی خاکی ما، زمین، و هم‌راه با آن ایران ما و ما ایرانیان نیز باز هم دگرگون‌تر خواهد و خواهیم شد. باری این راستی نیز همواره به جای خواهد ماند که گذشتن از جهان در راه آرمان‌های برتر، بدون چشم‌داشت پاداشی دیدنی و سودجستی، همواره کاری برجسته و ستودنی خواهد بود و خواهد ماند. این آرمان‌های برتر در سرگذشت سازمان و جنبش ما میهن‌دوستی، آزادی و داد بوده است.

فرادهم! بیاید امروز که روز فداییان جهان‌باخته و جان‌داده خلق است، به ویژه به آنان نیز بیاندیشیم. در روز بازآمده فداییان جهان‌باخته و درگذشته خلق، باز سر در برابر بزرگی جان آنان فرود می‌آوریم. ناچار هر سال نمی‌توانیم به نام از یکایک این گرامیان نام ببریم. هر یک از ما نوسندگان و هر یک از ما خوانندگان بسیاری از این یاران را از نزدیک می‌شناختیم و بسیاری را به نام گمانه‌زنی نیست که با خواندن این چند رج و واژه چهره این گرمی‌ترینان در گوش جان ما نام آنان پژواک سوزناک و سر بلند خواهد یافت، نیش اندوه بر دل و جان ما خواهد نشست، آرزوی برآورده نشدن نیستی مرگ آنان در این و آن دل و اندیشه سر بر خواهد آورد و گنجی آگاهی آغازین از نبود آنان در یاد ما با اشک پنهان اندیشه‌مان در هم خواهد آمیخت. آرزوی نیکی برای آینده از جان ما آب هستی خواهد نوشید. آرزوی فرارسیدن روز سرفرازی مردمان و سرزمین ما، آرزوی شناور شدن میهن و

آماج‌های پسندیده و نیک، جان باختن حبیب اشرف، رهبر بزرگ آن روزگاران سازمان و یاران او در نبردی نابرابر بی‌مانه سرگزیدن این روز برای بزرگداشت جان باختگان سازمان و جنبش ما است. در ۸ تیر می‌توان پیرامون رویداد جهان‌گذاز سال‌های کودکی سازمان سخن گفت و ما نیز تا کنون بارها چنین کرده‌ایم. این کار تلاشی برای نوشتن سرگذشت نادرشته این سازمان و جنبش نیز است. باری سخن از ۸ تیر، تنها و پیش از هر چیز سخن گفتن از جان‌باختن حمید و دیگر یاران شادروان ما نیست. این روز، ویژه بزرگداشت یک راستی است. راستی گذشتن بی‌چشم‌داشت از گوهر هستی خود برای آزادی و داد و برای مردمان این خاک.

بررسی رویدادها و روندهای گذشته با دیدگاه‌ها، آرمان‌ها و آماج‌های امروزین تنها برای کمک به آموختن از گذشت روزگار بایسته و پسندیده است. تلاش برای یافتن راه و روش پیکار در امروز با نگاه به آینده آرمانی و آرزوکردنی است. باری پیچیدن دستور کار و پیکار برای روزگاری پیشین کوششی است نادرست.

از این کنج ۸ تیر روز بررسی اندیشگی راستی و درستی یک کار و پیکار و روند و جنبش نیست. سخنی نیست که هیچ پدیدهای در گیتی آشنای ما به کنار از بدی و زشتی نیست. باری چه خوب گفته‌اند که «هر سخن جایی و هر نکته مکانی دارد». برای بررسی کاستی‌ها و کژی‌های سازمان و جنبش ما روز بسیار است. سود جستن از ۸ تیر برای بررسی این‌ها کوششی است نادرست و تلاشی به دور از موشکافی بایسته برای یافتن روز و جایی در خور کاری نیازین و گریزناپذیر. روز جان‌باختگان فدایی، روزی است برای یادآوری



آزادی و داد در ایران در زمان زمینی شدن این آرزوی آسانی ما نیز هم‌چنان به جای خواهد ماند. هم‌زمان ما، رفقای فدایی ما در نرد مهر جان خود را در جان آزادی این بر و بوم آمیخته‌اند. در آبادی اندیشه آزادی‌خواهانه مردم این سرزمین دیرینه ستون یادبود کرور کرور جگرگوشگان پاک و آزاده مردم همواره بر پا بوده است. در گذرهای کوتاه بی‌پیدا سنگ‌نشته‌های این گرامیان از جای‌جای میهن ما سر بر آورده است. بی‌گمان خواهد رسید آن روز که این ستون‌های یادبود پنهان در جان، این اندوه و شکوه پنهان در گسینه‌های همگان در مهرآباد و خاوران و اوین و تک‌تک جاهای دیگری که آخرین چشم‌انداز دیده‌های مهراندوخته و پاک‌باز آن بزرگان بودند، به جاودانگی سربارند.

بگذار این سخن از روزمرگی بیافتد و به گذشتگان دور ببیند که: آن زمان که بنهادم سر به پای آزادی، دست خود ز جان شستم از سربرای آزادی! یادشان گرمی و نام‌شان پاینده و سربلند باد. بیژن افندی

هم‌میثان ما در دریای بی‌کران و ژرف آسایش، آرامش، آزادی و داد، آرزوی فرارسیدن روزی که دیگر پیکار و تلاش هیچ ایرانی، و ما فداییان خلق نیز، در راه آرزوها و خواست‌های نیک پیش‌گفته، برف شوم پریهیب و بیم مرگ را به هم‌راه نداشته باشد. سربلندی جان‌باختگان راه نواوستی، رفاه، پیش‌رفت،

توضیح بخش توزیع نشریه کار

بدنبال بروز اشکالاتی در ارتباط با مشترکین نشریه کار لازم دیدیم توضیحاتی را جهت رفع اشکالات پیش آمده و تسریع کار مشترکین بدهیم.

- ۱- کلیه مشترکین نشریه کار دارای شماره اشتراک (REF.Nr) می‌باشند. به هنگام تماس با بخش توزیع حتماً این شماره را جهت تسریع در انجام کارها بنویسید.
- ۲- مشترکین پس از واریز کردن حق اشتراک خود حتماً فتوکپی رسید بانکی را برایمان ارسال دارند.
- ۳- مشترکینی که حق اشتراک خود را از طریق رفقای سازمانی ارسال میدارند، حتماً آدرس کامل و شماره اشتراک خود را به رفقا بدهند.
- ۴- مشترکینی که آدرسشان تغییر کند حتماً آدرس کامل و خواناسی قدیم و جدید خود را برایمان ارسال نمایند.
- ۵- لطفاً از ارسال چک بانکی به علت هزینه بالای آن خود داری ننمایید.
- ۶- دو شماره قبل از اتمام اشتراک برای مشترکین همراه نشریه نامه‌ای ارسال می‌شود. تمدید به موقع اشتراک مانع از وقفه در ارسال نشریه و ناقص شدن آرشيو مشترکین می‌شود.

پیرامون رویدادهای سیاسی کشور و مواضع ما

ادامه از صفحه اول

مشارکت دارد. در رو در روشی بین مشارکت و مجمع روحانیون مبارز، که در اساس رو در روشی بین گرایش رادیکال و مدرن از سوتی و گرایش محافظه کار سستی در درون جبهه دوم خرداد است. کارگزاران که قبل از انتخابات مجلس در تقابل با مشارکت قرار داشتند، در جریان انتخابات هیئت رئیسه دهم مجلس با مشارکت همسو عمل کردند و از فراقسیون تمامیت خواهان فاصله گرفتند. فراقسیون تمامیت خواهان در انتخابات هیئت رئیسه مجلس باخت و مشخص شد که قادر نیست با مانور سیاسی «اکثریت» را در مجلس به دست آورد. اینان که نتوانستند حتی یک نفر را در ترکیب هیئت رئیسه وارد کنند، اکنون در مجلس، سیاست تشدید شکاف در درون جبهه دوم خرداد را پیش می برند و در این سیاست بیش از همه روی مجمع روحانیون مبارز، به عنوان جریان «اصولگرا و معتقد به ارزش های اسلام و انقلاب»، حساب باز کرده اند. در بیرون از مجلس، اما

سیاست تمامیت خواهان و مخالفان اصلاحات همچنان بر سرکوب و ارباب استوار است. اینان در ادامه جریان کنفرانس برلین و در آستانه سالروز فاجعه دانشگاه به یورش همه جانبه علیه جنبش دانشجویی دست زده اند. دستگیری عده ای از فعالان جنبش دانشجویی، احضار عده ای دیگر از آنان به دادگاه های انقلاب توسط قوه قضائیه، کوشش برای دامن زدن به اختلافات موجود در جنبش دانشجویی و تبلیغات علیه این جنبش در مطبوعات وابسته به تمامیت خواهان، عناصر این تهاجم را تشکیل می دهند. این اقدامات برای منصرف کردن دانشجویان از برگزاری مراسم یادبود ۱۸ تیر صورت می گیرند. اما جنبش دانشجویی، که با برگزاری گردهمانی های متعدد اعتراضی، نقش بارزی در انصراف رفسنجانی از نمایندگی مجلس ایفا کرد، اینک اعلام کرده است که مراسم سالگرد یورش به کوی دانشگاه را برگزار خواهد کرد. در هفته های و ماه های گذشته

همچنین موجی از اعتصابات و اعتراضات کارگری در جامعه پدید آمد. این حرکات نشان آشکار نیاز فوری جامعه به تعمیق اصلاحات و اصلاحات عمیق در زندگی سیاسی و اقتصادی آن است. مردم خواست خود را برای پیشرفت اصلاحات بارها و به روشنی ابراز داشته و از برنامه های اصلاح طلبانه حمایت قاطع کرده اند. اکنون این مجلس است که باید به این خواست پاسخ دهد. اکثریت نمایندگان مجلس به درستی خواستار آنند که مطبوعات به عنوان اولین موضوع در دستور کار مجلس قرار گیرد. بخشی از آن ها می خواهند قانون مطبوعات مصوبه دوره قبلی را لغو کنند و بخشی خواستار حذف برخی از مواد آن هستند.

مواضع ما: کنگره ششم و نیز شورای مرکزی سازمان پیش تر، طی نامه و بیانیه های، مواضع و مطالبات ما از مجلس ششم را اعلام کرده اند. هیئت سیاسی - اجرایی بر پایه این مواضع و مطالبات،

اطلاعیه شورای مرکزی سازمان فدائیان خلق ایران (اکثریت)

یورش به جنبش دانشجویی در آستانه

سالروز حمله به کوی دانشگاه!

با نزدیک شدن سالروز فاجعه حمله شبانه به کوی دانشگاه تهران و بعد از حرکت اعتراضی دانشجویان علیه تعطیلی مطبوعات، یورش سازمان یافته ای علیه جنبش دانشجویی آغاز شده است. در رسانه های همگانی مرتباً خبر دستگیری فعالین جبهه متحد دانشجویی و اعضای شورای مرکزی اتحادیه اسلامی دانشجویان و دانش آموزان و احضار اعضای شورای مرکزی دفتر تحکیم وحدت به دادگاه های انقلاب انتشار می یابد. از سوی دیگر، مطبوعات وابسته به جناح اقتدارگرا برای تضعیف و انحلال تشکلهای دانشجویی، بر اختلافات موجود در بین دانشجویان دامن می زنند و مرتباً خبر از اشغال در صفوف جنبش دانشجویی می دهند.

مخالفین اصلاحات از گسترش اعتراضات دانشجویی و افزایش نقش جنبش دانشجویی در تحولات سیاسی کشور وحشت دارند. اعتراضات وسیع و سراسری دانشجویان در اردیبهشت ماه، طرح شعارهای جسورانه در گردهمانی دانشجویان در تهران و مشهد، نشان داد که جنبش دانشجویی ساکت ننشسته و در صحنه سیاسی کشور حضور فعالی دارد.

تشکلهای دانشجویی از جمله دفتر تحکیم وحدت، می خواهند مراسم سالگرد حمله وحشیانه به کوی دانشگاه را برگزار کرده و نمایشی بودن دادگاه محاکمه مهاجمین به کوی دانشگاه را افشا کنند و حمایت شان را از روزنامه ها و نشریات مستقل اعلام دارند.

سرکوبگران از هم اکنون در صدد برآمدنند که با بگير و ببندها و احضار دانشجویان به دادگاه های انقلاب، مانع گردهمانی دانشجویان شوند. اما جنبش دانشجویی مصمم است که علی رغم اقدامات سرکوبگرانه مراسم سالروز یورش وحشیانه را برگزار کرده و آن رویداد ناهنجار هم چون رویداد ۱۶ آذر سال ۱۳۳۲ در صفحات تاریخ ثبت کند.

ما هم صدا با نیروهای آزادیخواه کشور، یورش به جنبش دانشجویی را محکوم می کنیم و خواهان آنیم که تمام نیروهای آزادیخواه به اشکال مختلف مراسم سالروز حمله به کوی دانشگاه را وسیعاً برگزار کنند و بدین وسیله حمایت خود را از جنبش دانشجویی اعلام دارند.

شورای مرکزی سازمان فدائیان خلق ایران (اکثریت)
۲۵ خرداد ماه ۱۳۷۹

مجلس شورا در نخستین چالش ها

برجسته ای دارد. حتی پیام خوانندگان این روزنامه ها هم در این راستا است. آنها در این مقالات به این سوال جواب می دهند که چرا در دوره قبلی مجلس که اکثریت از جناح محافظه کار بود و نمایندگان اولویت را به مسائل اقتصادی ندادند و وقت خود را صرف تصویب قانون مطبوعات کردند که این همه مشکل آفرید. در آن زمان مطبوعات وابسته به مخالفین اصلاحات از پرداختن مجلس به قانون مطبوعات دفاع می کردند و مسائل معیشتی مردم را به فراموشی سپرده بودند. برخورد تمامیت طلبان نسبت به عملکرد مجلس ششم موجب شده است که بار دیگر مسئله تقدم و تاخر توسعه سیاسی و رشد اقتصادی در کانون مشاجرات قرار گیرد و کسانی که ثروت کشور و دسترنج زحمتکشان را در طی بیست سال به یغما برده اند، ثروت های بیکران اندوخته اند، به مدافعان

است که عکس العمل شدید غارتگران را بخواهد انگیخت و آنها با تمام قوا در مقابل طرح و تصویب آن خواهند ایستاد. مخالفین اصلاحات یک صدا و یک زبان علیه اقدامات نمایندگان برخاسته اند و مسئله وضعیت معیشتی مردم، بیکاری جوانان، تورم و بحران اقتصادی را دستاویز قرار داده اند. آنها عنوان می کنند: «مردم رفع مشکلات اقتصادی را می خواهند و جمعی از نمایندگان به اصلاح قانون مطبوعات می اندیشند». آنها می گویند که پس از همگرایی دولت و پارلمان، دیگر بهانه ای برای جبهه دوم خرداد وجود ندارد که مشکلات اقتصادی را در اولویت قرار ندهد. در این روزها، مطبوعات منتسب به جناح محافظه کار بدون استثنا، مقالات متعددی را چاپ می کنند که در آنها مسئله نوشتاری سازمان ما به جد سابقه ندارد. نظر به اینکه آقای کیوان ارجسند، ادعای دفاع از اندیشه های اصلاح طلبانه و نوشتاری ایشان مضمون نقادی دارد، فقط می توان به این مهم اشاره داشت که: فارغ از افاضاتی

ادامه از صفحه اول داد. اما اکثریت نمایندگان اصلاح طلب تسلیم فشارها نشدند و به عهد خود وفا کردند. در گام بعدی، ۱۵۱ تن از نمایندگان نامه ای به رئیس قوه قضائیه نگاشتند و نگرانی خود را از عملکرد قوه قضائیه در رابطه با مطبوعات و دستگیری ها اعلام داشتند. این نامه بازتاب اعتراضات وسیعی است که در سطح جامعه و در میان روزنامه نگاران در ارتباط با عملکرد قوه وجود دارد. نامه نمایندگان، با استقبال افکار عمومی و مخالفت مخالفین اصلاحات مواجه شد. گفته می شود نمایندگان اصلاح طلب مجلس در حال تدوین طرحی هستند که بر اساس آن اموال مسئولین حکومتی حسابرسی خواهد شد. اگر این اقدام به تحقق پیوندد، با استقبال وسیع مردم روبرو خواهد شد و گوشه ای از غارتگری ها بر ملا خواهد شد. گرچه قابل پیش بینی

اطلاعیه شورای مرکزی سازمان فدائیان خلق ایران (اکثریت)

قانون جدید مطبوعات را لغو کنید!

قوه قضائیه با تمسک به قانون جدید مطبوعات (مصوبه دوازدهم مجلس شورا) جلوی انتشار روزنامه ها و نشریات جدید را گرفته است. رئیس دادگستری تهران تعطیلی مطبوعات را قانونی می داند و در هفته های آتی می خواهد مدیران آنها را به محاکمه بکشاند.

اکنون که انتخاب هیئت رئیسه و رسیدگی به اعتبارنامه نمایندگان به اتمام رسیده است، قاعده تا مجلس شورا وارد بررسی و رسیدگی به طرح ها و لوایح خواهد شد. خواست مردم و اصحاب مطبوعات این است که مجلس شورا اولین موضوع دستور کار خود را به مطبوعات اختصاص دهد، قانون مصوبه دوره پنجم مطبوعات را لغو کند و در قانون مطبوعات مصوب سال ۱۳۶۴، اصلاحات ضرور را وارد کند.

بیش از ۱۰۰ نماینده مجلس در پاسخ به خواست افکار عمومی جامعه، در طرح لغو قانون جدید مطبوعات پیش قدم شده اند. این اقدام ضرور و به هنگام است و می تواند نخستین عمل شایسته مجلس اصلاح طلبانه باشد و از حمایت اکثریت مردم کشورمان و جامعه مطبوعات برخوردار شود.

ما هم صدا با نیروهای آزادیخواه کشور، از نمایندگان اصلاح طلب مجلس می خواهیم که قاطعانه و بی تزلزل لغو قانون جدید مطبوعات را در اولین دستور مجلس شورا قرار دهند و موانع موجود بر سر راه انتشار مطبوعات را بردارند و نگذارند که قوه قضائیه خودسرانه و مستبدانه مطبوعات مستقل و منتقد را به تعطیلی بکشاند.

شورای مرکزی سازمان فدائیان خلق ایران (اکثریت)
۲۵ خرداد ماه ۱۳۷۹

قوه قضائیه: ابزار سرکوب

ادامه از صفحه اول

مطبوعات و آزادی بیان برجسته است. مجلس تا حدودی می تواند عملکرد سرکوبگرانه قوه قضائیه را مهار کند. مطبوعات مستقل و منتقد می توانند مداوماً عملکرد این قوه را به نقد بکشند، اعتراضات مردم و نظرات حقوق دانان را منعکس کنند. در عین حال این امکان وجود دارد که نیروهای سیاسی مبارزه پیگیرانه ای را علیه عملکردهای سرکوبگرانه و قانون شکنانه قوه قضائیه پیش ببرند. در چنین صورتی قوه قضائیه تحت فشار همه جانبه قرار خواهد گرفت و تنها با اعمال فشار می توان قوه قضائیه را به جایگاه اصلی اش برگرداند. □

سیاسی به قوه قضائیه قلمداد کردند. در عین حال به نوشته روزنامه جدیدالتاسیس حیات نو، خاتمی در حمایت از مطبوعات نامه ای به شاهرودی ارسال کرده و به او تذکر قانون اساسی داده است. سازمان مجاهدین انقلاب اسلامی نیز در طی نامه ای به شاهرودی، اقدامات قوه قضائیه را زیر سوال برده است. اکنون در چالش بین نیروهای اصلاح طلب و تامگرایان، قوه قضائیه و عملکرد آن، جایگاه ویژه ای کسب کرده است. لازم است در مسابزه های پیگیر و سازمان یافته این قوه را گام به گام عقب نشانند. در این ارتباط نقش مجلس شورا در تدوین قوانین در عرصه های مختلف به ویژه

برنامه های اصلاحات را به هم می ریزد، اصلاح طلبان را روانه زندان می سازد و یکشنبه دستاورد سه ساله جنبش اصلاح طلبی را به یغما می برد. نیروهای آزادیخواه و اصلاح طلب کشور به درستی تشخیص داده اند که باید قوه قضائیه را به عنوان سنگر محکم نیروهای مخالف اصلاحات زیر ضرب ببرند و عرصه را بر عملکرد سرکوبگرانه آن تنگ گردانند. نامه ۱۵۱ تن از نمایندگان مجلس در این عرصه جای شاخصی دارد. این اقدام بجای و بموقع بازتاب وسیعی در صحنه سیاسی کشور داشت و واکنش تند مخالفین اصلاحات را برانگیخت. آنها نامه نمایندگان را به مثابه تهاجم

دشمنی و تعمیق فواصل. سزاوار است که دوست نامهربان و البته ارجمند، آقای کیوان ارجمند که مدعی اصلاح طلبی هم هست در برخوردهای قلمی خویش در آینده، با صاحبان اندیشه های گوناگون به زبان، تربیت و فرهنگ اصلاح طلبی که از هتاکی و پرده دری و توهین و افترا و دریده گویی جدا است، دست یازد تا نوشته هایش شایستگی دریافت پاسخ و اعتنای درخور را بیابند. □

که فرموده اند، زبان ایشان زبان اصلاح طلبی و قلم ایشان قلم نقد و نقادی نیست. زبان اصلاح طلب زبان خردورز پرمهوی است که مسئولانه نگاه به نوسازی و اصلاح دارد و نه تخریب و ویرانی، و قلم نقد و نقادی قلمی است که عناصر تسنید در پدیده های اجتماعی را به روشنی و با راست گویی و صداقت و امید به بهسازی و بهبودی منتقدش نقش خویش می سازد و سعی در ایجاد نزدیکی و صلح و «اصلاح» دارد، نه کین توزی و

نوشتار «پندی به شرط بلاغ» و هم به بخشی از اندیشه و تفکر مجتمع در سازمان ما بود. این نوشتار چنان عرصه های عصیبت کلامی و دریده گویی را در نورددیده بود که در ادبیات نوشتاری سازمان ما به جد سابقه ندارد. نظر به اینکه آقای کیوان ارجسند، ادعای دفاع از اندیشه های اصلاح طلبانه و نوشتاری ایشان مضمون نقادی دارد، فقط می توان به این مهم اشاره داشت که: فارغ از افاضاتی

نه شکوه نه شگفتی دارد از خود درخت پوچ را آمد نمر هیچ حرس افزار شاید بیخ تر را درخت خشک را غیر از تیر هیچ در مقام پاسخ به نوشتاری با عنوان «پندی به شرط بلاغ» به خامه راقم این سطور، سیاهه بلندی با عنوان «تا از درون در آئی و در خویش بنگری» با امضای آقای کیوان ارجسند در کار شماره ۲۳۴ به چاپ رسید. نوشتاری که سرآپا مشحون و سرشار از تهمت و افترا و هتک حرمت و نسبت های ناروا، هم به

جنبش دانشجویی، پیشاهنگ نهضت اصلاح طلبی

دانشجویان ایران در صف مقدم

جنبش های رادیکال

اکنون میست ۲۴ ژوئن

ترجمه: صبا انصاری

کامپیوتر از سر و کول هم بالا می روند و خبرهای مهم را از دانشگاه های سراسر کشور برای درج در صفحه می کنند. اینستا در اینترنت بیرون دفتر در اقصی نقاط کشور دارد که با مرکز در تهران در تماس هستند. امیر محمد اسلامی ۲۴ ساله، دبیر سیاسی اینستا، می گوید: «اخبار مربوط به دانشگاه ها اغلب غیر بی طرفانه و تحریف شده است. لذا ما تصمیم گرفتیم که باید خبرگزاری خود را ایجاد کنیم».

رسالت آنان تامین آزادی بیان - البته همراه با محدودیت های خود است. تامین مالی اینستا بر عهده یک نهاد دولتی بنام شورای انقلاب فرهنگی است. اگرچه اعضای این نهاد شامل اصلاح طلبان از جمله آقای خاتمی است، با این حال اینستا هنوز در معرض نوعی سانسور دولتی است. آقای اسلامی می گوید که آنها احتیاط زیادی به خرج می دهند تا از بسته شدن اینستا جلوگیری کنند و به سرنوشت روزنامه های اصلاح طلب، که در بهار تعطیل شدند، دچار نشوند. او می گوید: «ما سعی می کنیم در رابطه با هیچ کس خلاف نکنیم» و می افزاید «اصلاحات باید با گام های تدریجی پیش رود».

شعار دانشجویان: «آزادی اندیشه با ریش و پشم نمی شه»

است که یکی از اعضای آنها توسط دادگاه انقلاب مورد بازپرسی قرار گرفته و سئوالات به «تفتیش» ایمان و عقاید دانشجویان مربوط می شده است. بسیاری از اعضای بزرگ ترین گروه دانشجویی به نام دفتر تحکیم وحدت به دادگاه های انقلاب احضار شده اند. علی افشاری، یکی از رهبران این گروه بعد از شرکت در کنفرانس در آلمان در ماه آپریل بازداشت گردیده است. او به تهدید امنیت ملی متهم شده و تا چهل روز از دیدار با وکیلش محروم بوده است.

ماه آینده، سالگرد اعتراضات دانشجویی به طرفداری از دمکراسی است. تظاهراتی که در تابستان گذشته رخ داد و منجر به بروز خشونت در خیابان های تهران و دستگیری رهبران دانشجویی گردید. به نظر می رسد که رهبران دانشجویان، اندرز مسن ترها مبنی بر اجتناب از اقدامات تحریک آمیز را مورد توجه قرار داده و گردهم آئی های خود را برای بزرگداشت این روز را در محوطه دانشگاهها برگزار می کنند.

دانشجویان هم چنین در جستجوی مفاهای دیگری هم هستند. روزنامه های خبری اینترنتی، مربوط به خبرگزاری دانشجویان ایران (ایسنا)، از نمونه های جالب این مفاهاست. در یک ساختمان نزدیک دانشگاه تهران، دختران و پسران دانشجو دور چنند

در نیم قرن گذشته دانشجویان ایران در صف مقدم جنبش های رادیکال بوده اند. در گذشته آنها علیه امپریالیسم غرب و همدستان داخلی آنها مبارزه می کردند. اکنون یکبار دیگر برای ایجاد تغییر تلاش می کنند و به همین خاطر هم تنبیه می شوند. این بار دشمن آنها درونی است. در سراسر کشور، دانشجویان بخاطر تظاهرات برای آزادی بیشتر بدون سر و صدا بازداشت می شوند. آخرین مورد تهاجم در اواخر ماه گذشته وقتی روی داد که دانشجویان گردهمائی هائی را به منظور سومین سالگرد پیروزی رئیس جمهور، خاتمی، برگزار کردند. جرم آنها شعار دادن، یعنی نوعی اعتراض بی ضرر - ولی دارای خطر مجازات فوری در ایران - بود.

در روزهای ۶ و ۷ ژوئن در شهر مشهد، به دنبال سخنرانی آقای خاتمی، شمار بسیاری از مردم که به طرفداری از دمکراسی در یک گردهمائی شرکت کرده بودند، بازداشت شدند. شعارهای آنها علیه روحانیون محافظه کار صاحب قدرت بود: «آزادی اندیشه نمی تواند توسط کسانی تحقق یابد که ریش بلند می گذارند». در بین بازداشت شدگان دو نفر عضو انجمن اسلامی دانشجویان بودند.

جبهه متحد دانشجویی، که فراگیرنده گروه های مختلف دانشجویی است، اعلام کرده

دانشجویی و نیز آزادی فعالیت گروه های دانشجویی با گرایش های سیاسی مختلف، به رسمیت شناخته شود. دیگر نقطه ضعف عمده جنبش دانشجویی، ریشه در گسست تاریخی ایجاد شده میان آن و سنت مبارزات سیاسی آزادی خواهانه. عدالت پوهانه در میهن ما دارد. پیش از این گسست تاریخی، جنبش دانشجویی بنا به روحیات خود، تمایلی عمومی به جنبش عدالت خواهانه چپ و رادیکال در ایران داشت. اکنون نیز



دانشجویان نسبت به سایر اقشار اجتماعی، تمایل بیشتری به رادیکالیسم از خود نشان می دهند، اما آنچه تضعیف شده است، پیوند میان جنبش دانشجویی با خواست ها و منافع اکثریت زحمتکش مردم است. بدون حمایت و حضور این اکثریت، جنبش اصلاحات دوام نمی یابد و دانشجویان اگر در پیشبرد نهضت مردم ایفای نقش باید به احیای پیوندهای جنبش خود با منافع و نهضت زحمتکشان بپردازند. در غیر این صورت، نیروهای اقتدارگرا اصلاح طلب حکومت هماهنگ می کند، رنج می برد، سازمان ما در مصیبات کنگره اخیر خود، خواهان آن شد که حق دانشجویان در برگزاری انتخابات آزاد شوراهای

موسوم به «پروژه محرم» در بهار ۷۸، با مقاومت چنانچه دانشجویان روبرو شد و وقتی به توقف روزنامه سلام انجامید، خیزش بی سابقه ۱۸ تیر را برانگیخت.

هر چند جنبش دانشجویی از یک سال پیش تاکنون، آماج دستگیری ها و سرکوب گسترده بوده است، اما محافظه کاران نتوانسته اند از دامنه تأثیر این جنبش بر کل روند اصلاحات بکاهند. هنوز اول مهر که فرا می رسد، محاسبه های سیاسی دگرگون می شود و عامل «واکنش

دانشگاه» در هر تصمیم سیاسی به حساب می آید. جنبش دانشجویی، نیروی بافعلی است که هیچ یک از جناح های حکومتی قادر به کنترل آن نیست. بی شک جنبش دانشجویی حاضر، تنها نقاط قوت ندارد. مهم ترین نقطه ضعف این جنبش، نبود تشکلهای علنی مستقل از حکومت است. دفتر تحکیم وحدت، اولاً نماینده همه دانشجویان نیست و ثانیاً از تناقض میان موضع توده دانشجویی از یک سو، و موضع بخشی از رهبری آن که خود را با جناح اصلاح طلب حکومت هماهنگ می کند، رنج می برد. سازمان ما در مصیبات کنگره اخیر خود، خواهان آن شد که حق دانشجویان در برگزاری انتخابات آزاد شوراهای

دانشجویان می خواهند که خود را از «بازی های سیاسی» کنار بکشند. تا سال ها، مشی کنار نگه داشتن دانشجویان از سیاست، موفق بود. سایه سنگین سرکوب و تصفیه و اعدام هزاران دانشجو بر مؤسسات آموزش عالی سنگینی می کرد. اما به محض اینکه تعویض نسل های دانشجویان، سرکوب خشن دهه ۶۰ را از حافظه بلاواسطه جنبش دانشجویی پاک کرد، فعالیت سیاسی به محیط دانشگاهها باز گشت. در دوران ریاست جمهوری رفسنجانی، تنها محیطی که در آن نسبتاً به صراحت از حکومت انتقاد می شد، محیط دانشگاهی بود. بر این زمینه است که می توان مشارکت فعال دانشجویان را در فعالیت انتخاباتی علیه ناطق نوری نامزد جناح مسلط حکومت برای ریاست جمهوری را توضیح داد.

از دوم خرداد به بعد، جنبش دانشجویی وارد مرحله نویی از فعالیت خود شد. در سه سال اخیر، محیط دانشگاه های دولتی (دانشگاه آزاد به علت حاکم بودن مشی سانسور و سرکوب، در این زمینه عقب تر است) بسیار سیاسی شده است. جایی که برخی از سایر نیروهای اصلاح طلب پس می کشند و محافظه کاری پیشه می کنند، این جنبش دانشجویی است که به میدان می آید. در اسفند ۷۶، این دانشجویان بودند که علیه نظارت استصوابی شورای نگهبان تظاهرات کردند و «قداست» این شورای منتصب رهبری را شکستند. در پاییز ۷۷، دانشجویان از فعال ترین شرکت کنندگان در مراسم بزرگداشت و تشییع جنازه قربانیان قتل های زنجیری بودند. در پایان همان سال، صحنه انتخابات شوراها نیز مانند انتخابات ریاست جمهوری، شاهد حضور فعال دانشجویان بود. و بالاخره کودتای ناقص

تا سال ها پس از تصفیه خونین دانشگاهها از اردیبهشت ۱۳۵۹ به بعد، کسی حدس نمی زد که جنبش دانشجویی ایران بتواند به این زودی ها جایگاه خود را در مبارزه مردم ایران برای آزادی باز یابد. سه سالی که از دوم خرداد می گذرد نشان داد که جنبش دانشجویی، بار دیگر پیشاهنگ نهضت مردمی شده است و این بار، یکی از ارکان اصلی مبارزات اصلاح طلبانه را تشکیل می دهد.

هستند کسانی که می گویند زمانی که احزاب آزاد، وظیفه سازماندهی مستقل اراده سیاسی مردم و مطبوعات آزاد، وظیفه اطلاع رسانی و نقد را بر عهده گیرند، جنبش دانشجویی می تواند به مسائل صنفی خود اکتفا کند و سیاست عمومی را به سیاستمداران بسپارد.

جنبش دانشجویی از دو جهت نقشی ویژه بر عهده دارد. نخست آنکه فعال ترین بخش نیروی اندیشمند جامعه است و دوم اینکه متعلق به نسل جوان است، نسل که می رود که آتیه جامعه را رقم بزند. در هر جامعه ای، نسل های قدیمی تر بیشتر به حفظ آنچه هست تمایل دارند، و این نسل های جوان ترند که پرچم تحول را بر دوش می کشند. هر جامعه ای را که در آن سیاست، صرفاً به سیاستمداران حرفه ای و رهبران احزاب سپرده شود، خطر رکود و انجماد آن را تهدید می کند. دانشجویان، این خصوصیت را دارند که هم فارغ از تعلقات و محافظه کاری نسل های مسن ترند و هم به اعتبار بهره مند شدن از تحصیلات، به قدرت و تعقل و تفکر و مطالعه درباره مسائل سیاسی و اجتماعی دست می یابند. خواستن از چنین نیرویی که در سیاست دخالت نکند، به معنای محروم کردن جامعه از یک محرک اصلی تحول و توسعه است. بیهوده نیست که رهبری جمهوری اسلامی و جناح محافظه کار از

عرصه

ایدئولوژی

ادامه در صفحه ۱۰

پیشین در باب علم پیدایش عقاید (دوتراسمی) را با انگشت گذاشتن بر عقاید کاذب (ناپلئون) ترکیب کردند. علاوه بر این، نظریه آنها بر پایه این استدلال که منبع واقعی عقاید کاذب در «روند زندگی عملی» انسان هاست، تلویحاً می گفت تنها با اقدام انقلابی در جهان واقعی می توان عقاید کاذب را برانداخت. آنها می گفتند فائق آمدن بر تناقضات واقعی در ساختار بقایای جامعه سرانجام منجر به ورود درک راستین در آگاهی خواهد شد. جامعه بی طبقه عاری از ایدئولوژی خواهد بود. اما این دیدگاه از ایدئولوژی، بی درنگ مسائلی را مطرح می کند. اگر ادعا می شود که شرایط اجتماعی از طریق تضاد طبقاتی ایجاد عقاید کاذب می کند، چگونه ممکن است بدانیم که خود این حرف زائیده همان تضادها نیست؟

چه چیزی به مارکس و انگلس امکان دستیابی به حقیقتی را می دهد که اکثریت آلوده به شایبه های ایدئولوژیک از آن محروم است؟ به گفته ایگلتون، «نقد ایدئولوژی... در عین حال نقد نقد ایدئولوژی هم هست.» با دو مثال جدید می توان این تناقض را بازتر کرد. مشاور، در حمله ای سنگین بر لیبرالیسم بازار آزاد ادعا می کند جان مینارکینز، که به نظر او یکی از مدافعان اصلی آن است (گرچه خود این قابل بحث است)، «دست به موضوع گری ایدئولوژیک بسیار رزمجویانه ای علیه همه چیز زد.» مشاور با مثال های متعدد نشان می دهد که این موضع ایدئولوژیک در دفاع از بسورژوازی صنعتی، «مشخصه غیر واقعی بودن تشخیص «عملی» کینزی است.» در مقابل، ریچارد

ابلینگ استدلال می کند که «جمع گرانی» در حیطه امور اقتصادی، اجتماعی و سیاسی «تخیل» خطرناکی است و نتیجه می گیرد که تنها «راه حل جانشین معقول سیاسی - اقتصادی» در مقابل آن، جامعه لیبرال مبتنی بر بازار آزاد است. تفاوت های عمیق ایدئولوژی این دو دیدگاه در مناظره های سیاسی آشناست و می توان آن را در صحنه سیاست جهانی و تا حد کمتری، در پارلمان مجلس عوام دید. هر دو طرف فکر می کنند حق با خودشان است و طرف دیگر است که اشتباه می کند. این یکی از جنبه های مباحث درون گروهی در هر ایدئولوژی های سیاسی هم هست. ریک ویلفورد، در فصل مربوط به فمینیسم نشان خواهد داد «بحران هویت» در اندیشه فمینیستی، ناشی از این بحث که آیا زنان و مردان

اساساً مساوی اند یا در جنبه های مهمی با هم اختلاف دارند، در برگزیده دو موضع آشستی ناپذیر است. هر اندازه تلاش کنیم این دو موضع را آشتی دهیم، همیشه این احتمال وجود دارد که یک طرف به طرف دیگر برچسب ایدئولوژیک بودن بزند. به گفته بودن، «چیزی که برای یک نفر معرفت است نزد فرد دیگر ایدئولوژی به حساب می آید، و بالعکس.» بدین قرار، خود برخورد مارکس و انگلس به ایدئولوژی را می توان ایدئولوژیک دانست. معضل پرتناقض مفهوم ایدئولوژی ناشی از دشواری در تعریف مفاهیمی مانند آزادی، برابری، عدالت و غیره است. تمام ایدئولوژی هائی که بحثشان را خواهیم کرد، در حد و حدود مختلفی، مدعی ارائه صحیح این مفاهیم اند. با جروبوت هائی

که بر سر مفهوم آزادی، مثلاً میان محافظه کاران و سوسیالیست ها، می شود، آشنا هستیم؛ آزادی از قید و بند دولت در چهارچوب بازار آزاد، در مقابل آزادی تحقق ظرفیت های خلاق خویش در محیطی مبتنی بر کار دسته جمعی. این یکی از موارد اصلی سیاست حزبی در بریتانیاست. مثلاً آیا مالیات نقض آزادی های فردی است از این نظر که مخل حق فرد به خرج کردن پولش به شیوه دلخواه است؟ یا مالیات شکل مهمی از توزیع ثروت است که به مردم امکان می دهد توانائی شان به عنوان انسان های آزاد و برابر را تحقق بخشند؟ این نشان می دهد ایدئولوژی ها چگونه می کوشند شماری محدود از مفاهیم را که بر سر آنها رقابت و مبارزه جریان دارد، صاحب شوند. این سرمشا مباحث در نهایت

دشوار ایدئولوژیک هم هست چرا که تعریف صحیح واحدی از آزادی که بتوان ایدئولوژی ها را با آن سنجید، وجود ندارد. دقیقاً همین نوع تناقض هاست که سبب شده برخی متفکران، درک کلاسیک از مفهوم ایدئولوژی را که تا اینجا فکرمان را روی آن متمرکز کرده ایم، دور بیندازند. پیش از کاوش بیشتر در این باره، جا دارد بعضی مشخصات مفهوم کلاسیک را با تفصیل بیشتری مشخص کنیم. در وهله نخست شاید عجیب به نظر برسد، اما می توانیم این کار را با بحث در این امکان که «عصر ایدئولوژی» پایان یافته است، انجام دهیم. همچنان که در پایان فصل سوسیالیسم مطرح می شود، اغلب خود این ادعا که یک مجموعه عقیده «مرد» است، سئوال های جالب پیش می آورد. برکنه از کتاب «ایدئولوژی های سیاسی»

تشکیل سینه‌ار «مسئله کرد»

در مجلس ملی فرانسه از طرف حزب سبزها

از طرف خانم ماری هلن اوبرت، نماینده حزب سبزها در مجلس ملی فرانسه و عضو کمیسیون امور خارجه مجلس ملی و آقای نونل مامر نماینده پارلمان و از رهبران حزب سبزها، در روز ۳۱ ماه می ۲۰۰۰ سینیاری در مورد مسایل کردها برگزار گردید.

برگزارکنندگان طی اطلاعیه‌ای که به مناسبت برگزاری این سینه‌ار منتشر کرده بودند، علل تشکیل این سینه‌ار را چنین بیان نمودند: «بیش از دو سال است که با نمایندگان مجعی بنام مجمع هماهنگ‌کننده پشتیبانی از خلق کرد (مرکب از اجنجهای ترکیه، اعم از کردستان ترکیه، ایمران، عسراق و سوریه و نیز شماری از سازمانهای غیر دولتی و مدنی فرانسه) ارتباط و دیدارهای مرتب داریم. بنا به درخواست نمایندگان این مجمع و بعلت اهمیت مسئله کرد در خاورمیانه، ما در روز ۳۱ ماه می ۲۰۰۰، در مجلس ملی فرانسه، سینیاری تحت عنوان: کردها در ترکیه، ایران، عراق و سوریه: واقعیتها و چشم‌اندازها برگزار می‌کنیم. این سینه‌ار ما را در درک بهتر وضعیت مردمی با بیش از ۲۵ میلیون جمعیت یاری خواهد کرد و به ما امکان خواهد داد تا فکرهایمان را روی هم بریزیم و بطور جمعی برای حل مسئله کرد در یافتن راه‌حل بکوشیم.

سینه‌ار با بیاناتی از طرف آقای هانری اماتولی نماینده پارلمان، رئیس فعلی کمیسیون ملی پارلمان فرانسه و رئیس اسبق این پارلمان و دبیر کل اسبق حزب سوسیالیست فرانسه آغاز گردید. وی ضمن ابراز خوشحالی از تشکیل چنین سینیاری گفت: کردها هم مثل همه خلقهای جهان حق دارند زبان، تاریخ و فرهنگ خود را حفظ کنند و از یک زندگی شرافتمندانه برخوردار گردند. در قرن گذشته، تاریخ خلق کرد مسلو از درد و رنج، ویرانی و کشتار می‌باشد. ستمی که طی این مدت بر این ملت رفته و امروز همچنان ادامه دارد، نمی‌تواند وجدانهای بیدار و عدالتخواه را رنج ندهد. انسانهای با وجدان و طرفدار حق و عدالت و آزادی نمی‌توانند نسبت به سرنوشت غم‌انگیز این خلق بی تفاوت باشند. وی سپس با اشاره به آقای مهدی زانا، شخصیت کرد و شهردار اسبق دیاربکر (ترکیه) گفت در بین شما و در همین تالار کسی حضور دارد که سالها زندان کشیده تنها به این خاطر که به زبان خودش یعنی زبان کردی حرف زده است. وی در این مورد ادامه داد و گفت: چگونه می‌توان از حقوق بشر، از عدالت طرفداری کرد و یک چنین بیعدالتی را تحمل نمود. بلی چنین ظلمی غیر قابل تحمل است.

سپس خانم دانیل میتران ضمن گرامی‌داشت خاطر زنده یاد دکتر قاسملو گفت: یکبار دیگر در مجلس ملی فرانسه گرد هم آمده‌ایم تا از کردها حرف بزنیم. سال گذشته در همین پارلمان گرد آمده بودیم تا سالروز شهادت رهبر کرد، دکتر عبدالرحمان قاسملو، دبیر کل حزب دمکرات کردستان ایران را که در سال ۱۹۸۹ در وین بدست تروریستهای جمهوری اسلامی بر روی میز مذاکره به شهادت رسید گرامی بداریم و از دولت اطیش بر سرخواهیم تا از سربویش‌گذشتن بر این جنایت دست بردارد و اجرای عدالت را پیشه سازد. خانم میتران در ادامه صحبت‌هایشان پیرامون سرکوب کردها در بخشهای مختلف کردستان گفت: فرانسوی‌ها و اروپائیان دیگر اگر واقعا خواستار صلح در این منطقه حساس و استراتژیک هستند، باید به تحقق حقوق مردم کرد، اعم از حقوق فرهنگی، سیاسی و مدنی یاری رسانند و از آن پشتیبانی کنند.

سپس سینه‌ار در چهار بخش به شرح زیر آغاز به کار کرد. بخش اول: کردها در قوانین اساسی فعلی کشورهای مربوطه بخش دوم: حقوق بشر، آزادی بیان، حقوق فرهنگی و زبان بخش سوم: اهمیت و نقش جامعه مدنی در کردستان بخش چهارم: چشم‌اندازها و راه‌حلهای خودمختاری، فدرالیسم یا استقلال؟ در هر بخش از سینه‌ار چندین سخنران از

مناطق مختلف کردستان و از احزاب و سازمانهای دمکراتیک فرانسه سخنرانی کردند. در بخش اول، از ایران آقای دکتر گلرادر مرادی، محقق از کردستان ایران که ضمن اشاره به قانون اساسی مشروطه و متمم آن در رابطه با مسئله ملیت‌ها در ایران به بررسی قانون اساسی جمهوری اسلامی در رابطه با مسئله ملی در ایران پرداخت. در بخش چهارم سینه‌ار آقای مصطفی هجری، جانشین دبیر کل حزب دمکرات کردستان ایران سخنرانی کردند. ایشان در بخشی از سخنان خود ضمن اشاره به وضعیت نامناسب کردها در منطقه خاورمیانه گفتند: «تجزیه سرزمین کردستان علیرغم خواست مردم آن و ستمهایی که بر آن رفته است، در نگاه اولیه این تصور را به ذهن متبادر می‌کند که تشکیل حکومت مستقل کرد در هر بخش از کردستان، و یا الحاق هر چهار بخش آن به یکدیگر و تاسیس حکومت واحد بمنظور رهایی ملت کرد از چنگال دیکتاتوری تنها راه چاره باشد. بویژه که حق تعیین سرنوشت ملل (که در خواست استقلال نیز یکی از اشکال حق تعیین سرنوشت است) توسط سازمان ملل متحد نیز برسیست شناخته شده است. ولی مجموعه‌ای از موانع مهم داخلی، منطقه‌ای و بین‌المللی سد راه دسترسی کردها به این خواسته هستند.»

آقای هجری در بخش موانع داخلی و منطقه‌ای استقلال کردستان گفتند: «حکومت‌های حاکم بر کردستان حکومت‌هایی بوده‌اند که با معیارهای دمکراتیک، رعایت حقوق بشر، احترام به حقوق قومیتها و اقلیتها بکلی بیگانه‌اند. آنان هر نوع حقوق یکسان طلب و آزادخواهی ملل تحت تسلط خود، از جمله ملت کرد را به بیانه‌های واهی تجزیه‌طلبی و جز آن، به شکل وحشیانه‌ای سرکوب می‌کنند. آقای هجری در قسمت دیگر از سخنان خود با اشاره به استفاده کشورهای غرب و آمریکا از مسئله کرد به نفع خودشان اضافه کردند: «موانع ژئوپولیتیکی کردستان و قرار گرفتن آن در نقطه‌ای حساس از خاورمیانه که خود از مناطق حساس جهان بشمار می‌رود، موجب شده است که سرنوشت مردم کرد، در گذشته به علت رقابت‌های اتحاد شوروی و غرب در منطقه، و در زمان حاضر به علت کوشش غرب بمنظور جلب منافع خود در منطقه، همواره مورد بازیچه قرار گیرد. در پیش گرفتن این نوع رفتار از سوی غربیها نه تنها موجب تقویت و حمایت مبارزات مردم کرد نشده است، بلکه همواره مخربترین تکنیک‌های غرب در خدمت سرکوب ملت کرد قرار گرفته است.»

آقای هجری ضمن تقدیر از اقدامات انترناسیونال سوسیالیست در دفاع از حقوق کردها و تشکر از نمایندگان حزب سبزها در برگزاری این سینه‌ار خاطر نشان کردند که «به دلایلی که ذکر شد و بسیاری دلایل دیگر که در اینجا فرصت بازشماری آنها نیست، چنین بنظر می‌رسد مناسبترین شکل ممکن از تحقق خواستهای مردم کرد، در همان چهارچوب مرزهای کشورهایی است که کردستان در میان آنها تقسیم شده است، یعنی اداره این مناطق به شکل فدرال یا خودمختاری. این سیستم‌های حکومتی و بویژه برای کشورهای کثیرالمنطقه‌ای همچون ایران، که جمعیت آن را ملل و اقوام بزرگ و تاریخی متعددی تشکیل می‌دهند از اهمیت بیشتری برخوردار است. زیرا از طرفی تمرکز قدرت در یک مرکز را معمولاً موجب تقویت و استحکام حکومت‌های خودکامه است تضعیف و تقسیم قدرت در کشور را پایه ریزی می‌کند که خود اساس دمکراسی در کشور را تشکیل می‌دهد. از طرف دیگر ملیت‌های مختلف هر یک از این مناطق خودمختار یا فدرال، از جمله کردها، از حالت ملت‌های درجه دوم کشور خارج شده و با دلگرمی و آرامش خاطر کامل در اداره مناطق تحت حاکمیت خود شرکت و فعالیت می‌نمایند. این امر بر خلاف تصور برخی از حکومت‌های حاکم بر کردستان نه تنها موجب تجزیه کشور نخواهد شد بلکه موجبات اتحاد دلاطلبانه ملیت‌های ساکن این کشورها را بیشتر برای ملت خواهد کرد.»

انتشار نشریه هفتگی «تیشک» در کردستان

هفته‌نامه فرهنگی، هنری، اجتماعی تیشک به مدیر مسئولی کیان جهانی، زیر نظر هیات تحریریه در میوان کردستان منتشر می‌شود. هفته‌نامه تیشک به دو زبان کردی و فارسی انتشار می‌یابد. نشریه تیشک علاوه بر پرداختن به گزارشات، اخبار و مسایل مختص کردستان به بحث‌های عمومی مطرح در سراسر کشور نیز می‌پردازد.

همچنین در کردستان ایران نشریات متعدد منطقه‌ای از جمله سیروان، اخبار کردستان، زریبار، ژویار، منتشر می‌شوند. در شماره سوم نشریه تیشک طرح برنامه‌ای با عنوان «بسوی حل مشکل اقلیت‌ها» چاپ شده است که ما برای اطلاع خوانندگان گرامی کار اقدام به چاپ آن می‌نماییم. تاگامی باشد در انعکاس مباحث و نظرات نیروهای مناطق ملی ایران.

بسوی حل مشکل اقلیتها

۶- شرکت دادن نمایندگان اقلیتها در تصمیمات دولتی مربوط به آنان
۷- رهبران اقلیتها برای خروج از بن‌بست سیاسی باید در جستجوی راهی باشند که عمل آنان را در چهارچوب کلی جامعه توجیه کند. زیرا فکر دولت‌های دیگر در داخل دولت اصلی مطرح کردنی نیست.

نکات اقتصادی

اوضاع اقتصادی اقلیتها در اغلب کشورهای جهان نشان می‌دهد که آنان نه فقط با امکانات و شرایط یکسان با اکثریت از لحاظ آموزش و کار روبه رو نیستند، بلکه در دستیابی به پست‌های کلیدی در بخش‌های خصوصی و عمومی نیز سرکوب می‌شوند. بدیهی است شخصی که احساس کند به علت تبعیض نمی‌تواند لقمه نانی درآورد، به فکر مقابله با جامعه و هیئت حاکمه آن می‌افتد. برای زدودن روحیه دشمنی میان اکثریت و اقلیت‌های یک جامعه تربیتات زیر می‌تواند راهگشا باشد.

۱- فراهم کردن فرصت‌های یکسان در آموزش دولتی و آموزش حرفه‌ای.
۲- ایجاد امکان استخدام برای همه گروه‌ها.
۳- استخدام بر اساس مهارت‌ها باشد نه بر اساس خویشاوندی و دوستی یا آزار دیگران.

۴- تعیین کردن حداقلی برای اقلیتها در پست‌های خالی بر اساس مهارت آنان، در این زمینه باید نسبت به اقلیتها در کل جامعه در نظر گرفته شود.

۵- تشکیل یک دادگاه ویژه برای رسیدگی به شکایات اقلیت‌هایی که از استخدام محروم شده‌اند یا در معرض تبعیض قرار گرفته‌اند.

۶- تشکیل صندوق تعاون برای اقلیتها و راه‌اندازی صنایع جدید در محل سکونت اقلیتها.

۷- آموزش حرفه‌ای باید شامل همه صنایع باشد نه آن که منحصر به حرفه‌هایی باشد که مردمان کستر از سایر حرفه‌هاست.

۸- ایجاد تسهیلات لازم در زمینه نظام مالیاتی در مورد اقلیتها و بهره‌گیری آنان از نظام پاداش در کلیه زمینه‌های استخدامی.

خانه بحث

وجود مشکلات برای اقلیتها در هر کشوری امر کاملاً مشخصی است. در این بحث برخی از علل این مشکلات و ابعاد آن بررسی شد و پیشنهاداتی برای حل و فصل آنها ارائه گردید. شکی نیست که عملی ساختن این پیشنهادات نیاز به بذل مساعی بسیار و جستجوی دقیق دارد تا بتوان این تراژدی را به حداقل رسانید. چه ادامه معضل اقلیتها ممکن است جامعه را با خطر تشمت و پراکندگی روبه رو سازد و اشتباه است اگر به این مشکل به عنوان یک معضل جهانی ننگریم و آن را گرفتاری جنس بشر

نشماییم. امضا محفوظ

در این مبحث هدف ما بررسی چگونگی حل مشکل تمام اقلیتها است. گرچه ممکن است مشکلات و آرمان‌های این اقلیتها در همه جا یکسان نباشد اما می‌توان قدر مشترکی برای آنها پیدا کرد که شایسته توجه باشد:

۱- به رسمیت شناختن اقلیتها.
۲- استماع نظرها و آرای اقلیتها از سوی دولت.

۳- برخورداری از حداقل درآمد و ثروت (در بسیاری موارد اقلیتها به هنگام مطالبه آنچه حقوق خویش می‌پندارند، با سرکوب دولت‌ها مواجه می‌شوند).

این مبحث در صدد حل و فصل مشکل اقلیتها در تمام کشورهای جهان به طور اعم نیست چون توانایی آن را ندارد اما می‌تواند رونوس اصلی این راه‌حل‌ها را بیان کند تا در مقامی دیگر مورد استفاده قرار گیرد.

به رسمیت شناختن اقلیتها

در این کار مرزی را نمی‌توان مشخص کرد، چه این شناسایی ممکن است تا حد جدایی هم برسد. اما اگر فردی بپذیرد که شخصیت او جزئی از شخصیت اجتماع است، به سادگی می‌تواند تجانس را در جامعه برقرار کرد و این همان تجانسی است که هیئت‌های حاکمه از طرق مختلف روابط عمومی و دادن فرصت‌های یکسان برای همه اعضای جامعه باید در صدد تحقق آن باشند. این فرصت‌ها نباید منحصر به زمینه‌های آموزش و بهداشت و خدمات اجتماعی باشد، بلکه باید استخدام و مهم‌تر از آن نمایندگی سیاسی در کلیه سطوح دولت اعم از محل یا مرکز را نیز دربرگیرد.

برای این که فردی یا جامعه‌ای که در آن زندگی می‌کند احساس همبستگی داشته باشد و مطمئن شود که از آن جامعه طرد نشده است باید کلیه اقدامها و استفساها و اسنادی که ممکن است حقوق و شخصیت او را محدود کند لغو شود و اصل باید این باشد که همه شهروندان از حقوق برابر و یکسان بهره‌مندند.

در اینجا باید اشاره کرد که تبعیض اجتماعی معمولاً در نتیجه رفتار اکثریت یک جامعه پدید می‌آید. از این رو شایسته است که هیئت حاکمه در صدد نزدیک کردن نظرهای دو گروه به یکدیگر و منسجم کردن آنها باشد. اقدام‌های زیر ممکن است در حل مشکلات اجتماعی اقلیتها موثر باشد.

۱- لغو تمام تبعیض‌ها.
۲- آماده کردن مردم به همکاری با یکدیگر که منجر به همبستگی و نزدیکی آنها می‌شود.
۳- برقراری تساوی اجتماعی بویژه در مورد آموزش و استخدام و خدمات عمومی
۴- استفاده از نظام غیرمتمرکز در کلیه فعالیت‌های اجتماعی و سیاسی و اقتصادی
۵- شرکت دادن تمام گروه‌های جامعه از

جمله اقلیتها در رسانه‌های گروهی مانند رادیو و تلویزیون و غیره.

ممکن است این اقدام‌ها توسط مدیریت جامعه اجرا شود اما اقلیتها نیز باید موافقت و همراهی خود را نشان دهند و ممکن است اقلیتها به این نتیجه برسند، در محیطی که اعتماد کامل حکمفرما است بهتر است خود را با جامعه جدید تطبیق دهند. چنین محیطی با فراهم شدن شرایط زیر می‌تواند ایجاد شود:

۱- منع تجاوز به حریم فرهنگ و اعتقادات و ارزش‌های اقلیتها.

۲- تشویق گروه‌های جامعه به تبادل فرهنگی با یکدیگر

۳- محدود نکردن اعتقادات شخصی مادام که در چهارچوب نظام و قانون است و در معتقدات دیگران دخالتی ندارد.

۴- توجه به دادخواهی اقلیتها در محاکم.
۵- دادگاه‌ها و هیئت‌های قضایی باید احکام خود را عادلانه صادرکنند تا اعتماد و اطمینان در جامعه حکمفرما شود.

طبیعی است که منطق و هماهنگ شدن با جامعه به طور کامل مدت زمانی طول خواهد کشید که آن هم به کنش و واکنش میان هیئت‌های حاکمه و اقلیتها بستگی دارد.

راه‌حل‌های سیاسی

به سبب انزوای اقلیتها در بسیاری از کشورها، آنان و بویژه رهبران‌شان احساس شکست می‌کنند. اما در جامعه‌ای که دموکراسی برقرار است و حقوق انسان‌ها رعایت می‌شود از شدت این مشکل کاسته می‌شود. البته لازم است میان ارزش‌های یک فرد و معتقدات او و حقوق اساسی وی از سوی دیگر تفاوت قائل شد چون حتی در جوامعی که بین اقوام آن تجانس برقرار است، هنوز در اندیشه و آرمان‌های آحاد آن جامعه تفاوت وجود دارد.

هیچ کس این طرز فکر را نمی‌پذیرد که اگر فردی خود را با اکثریت جامعه یا هیئت حاکمه تطبیق نداد، باید از کلیه حقوق یک شهروند محروم شود. درست است که باید نظر اکثریت حکمفرما باشد اما به نظر اقلیت نیز باید احترام گذاشت. برای برقراری هماهنگی بیشتر لازم است که به موارد زیر توجه کرد.

۱- تحمیل نکردن هرگونه قید و بند در زمینه مذهب، جنس، رنگ، زبان و عقیده در مورد خدمات دولتی به طور کلی.

۲- واگسذاری مسئولیت‌های بیشتر به اقلیتها در بخش‌های حیاتی کشور

۳- شرکت دادن اقلیتها به نسبت عادلانه در مسئولیت‌های فوق‌الذکر

۴- نظام انتخاباتی باید بر قاعده یک شخص، یک ارزش، یک رای قرار بگیرد.

۵- شرکت دادن نمایندگان اقلیتها در مجالس قانون‌گذاری

اطلاعیه

ایجاد «کمیته همبستگی با ملل تحت ستم ملی ایران» - واحد گوتنبرگ و حومه «بر حول اهداف ذیل به توافق رسیدیم: ۱- مبارزه در راه رفع ستم ملی در بین ملیت‌های ساکن ایران (ترک آذری، عرب، ترکمن، بلوچ، ...)

۲- دفاع از اهداف جهانی حقوق بشر در رابطه با حقوق ملل در ایران
۳- دفاع بی‌قید و شرط از دمکراسی و آزادی‌های تضییق‌شده ملل ساکن ایران
کمیته همبستگی با ملل تحت ستم ملی در ایران وظایف نمایندگان را بر دو محور اساسی قرار داد.
الف - موضع‌گیری پیرامون مسائل ملی در

اطلاعیه زیر از طرف «کمیته همبستگی با ملل تحت ستم ایران» گوتنبرگ و حومه، برای درج در نشریه کار ارسال شده است که در زیر به اطلاع خوانندگان میرسد. اعلام موجودیت: کمیته همبستگی با ملل تحت ستم ملی در ایران - گوتنبرگ و حومه هموطنان عزیز! ما نمایندگان تشکل‌های ذیل - کمیته فرهنگی بلوچستان - سازمان دفاع از حقوق ملی خلق ترکمن - سوند
- جنبش دمکراتیک احواز - سوند و نروژ
- کمیته دفاع از حقوق ملی خلق کرد
- فدراسیون آذربایجانیان در سوند - واحد گوتنبرگ
بعد از نشست‌ها و گفتگوهای متعدد برای

مروری بر تفکر و عملکرد اصلاح طلبان حکومتی

اصلاح طلبان حکومتی و ضرورت کار سازمانگرا

بهروز خلیق

نیروهای اپوزیسیون همواره به اشکال مختلف و کمابیش به کار سازمانگری و کار توده‌ای پرداخته‌اند و در این زمینه از تجاری برخوردار هستند. اما به علت سرکوب نیروهای اپوزیسیون و عدم حضور فعال آنها در صحنه سیاسی در داخل کشور، عملاً آن تجارب به نیروهای دیگر منتقل نمی‌شود و رقابتی را نیز بر نمی‌انگیزد.

هر حزب و سازمان سیاسی که نخواهد به رانت سیاسی متکی شود و حیات خود را به این یا به آن فردی که در بالای حکومت قرار گرفته است وابسته نسازد باید به جنبش‌های اجتماعی، افشار طبقات جامعه متکی شود و بین آنها کار سیاسی سازمانی انجام دهد. آنها را در شکل‌های تخصصی متشکل سازد.

قدرت احزاب سیاسی در نیروی اجتماعی آنها است. احزابی که از بالا تشکیل می‌شوند و تنها در بازیهایی قدرت شرکت می‌ورزند، نمی‌توانند به احزاب پایدار و پا برجا تبدیل بشوند. حیات آنها گذراست و به پراکندگی و بی‌موقعیت در قدرت و افراد بستگی پیدا می‌کند. این نوع احزاب بیشتر به پانده‌بازی روی می‌آورند و با زد و بند موقعیت خود را حفظ می‌کنند.

بعلاوه در شرایط کنونی پیشبرنده اصلی جنبش آزادیخواهانه و اصلاح طلبانه اکثریت مردم است. رای بیست میلیونی خاتمی حاصل فعالیت سیاسی - سازمانی جریان اصلاح طلب حکومتی نبود. اصلاح طلبان حکومتی حمایت وسیع مردم را در پرتو فعالیت‌های خود بدست نیاورده‌اند. بلکه جنبش خاتمی را در مقام ریاست جمهوری نشانده است. برای نهادینه کردن دموکراسی، باید پتانسیل عظیم اصلاح طلبی و آزادیخواهی مردم سازمان یابد. شرایط مساعدی و آمادگی‌های فراوانی برای سازمان‌یابی مردم وجود دارد.

یکی از علل عدم توجه به کار سازمانگرا و تسوهدی توسط اصلاح طلبان حکومتی، بدست آوردن سهل و آسان حمایت میلیونی مردم است. سازمان‌ها و احزاب سیاسی سالها با مرارت و مشقت فراوان در بین مردم کار می‌کنند تا حمایت بخش‌هایی از آنها را بدست آورند. برای کمتر نیرو و جریان سیاسی چنین شانس بزرگی وجود دارد که به علل مختلف از جمله حذف شدن نیروهای رقیب (نیروهای اپوزیسیون)، به یکباره و در مدت اندک و بدون کار سیاسی، سازمانی به چنین حمایت توده‌ای دست یافته باشد. طبعاً اگر امکان شرکت نیروهای سیاسی بیرون از حکومت وجود داشت (از جمله نزدیک‌ترین جریان سیاسی به اصلاح طلبان حکومتی یعنی ملی - مذهبی‌ها)، اصلاح طلبان حکومتی چنین موقعیت و حمایت وسیع مردم را پشت سر خود نداشتند.

اگر آنها از این فرصت تاریخی بهره‌نگیرند به خواست‌ها و مطالبات مردم پاسخ دهند و اگر به موقع به امر سازمانگری در بین مردم روی نیاورند، حمایت بی‌دریغ مردم را از دست خواهند داد و آنچه را آسان بدست آورده‌اند، به آسانی هم از دست خواهند داد.

در این ارتباط لازمست که گفته شود که اصلاح طلبان حکومتی به تنهایی بازتاب دهند. منافع و خواست‌های گروه‌های مختلف اجتماعی نمی‌توانند باشند. آنها احزاب و تشکلهای خود را می‌طلبتند.

برای سازمان‌دادن گروه‌های مختلف اجتماعی باید در دو جهت حرکت کرد:

- ۱- تأمین فعالیت آزادانه و قانونی تمام جریان‌های سیاسی کشور
- ۲- تلاش برای سازمان‌دادن گروه‌های مختلف اجتماعی

استقرار مردم‌سالاری در کشور ما، پیشرفت جنبش آزادیخواهانه و اصلاح طلبانه به درجاتی به این دو موضوع پیوند یافته است. پرداختن به این مسئله امر مرم و پایه‌ای است. فعالیت در عرصه‌ها و کانون‌های زیر نباید این مسئله را تحت‌الشعاع قرار دهد و یا به آن کم‌بها داده شود. اکنون دوره ششم مجلس شورا گشایش یافته است که در آن اصلاح طلبان اکثریت را دارا هستند. طبعاً اصلاح طلبان وقت و انرژی صرف خواهند کرد تا طرح‌های خود را در مجلس پیش ببرند. اما اگر این بار هم تمام نیروی آنها به مجلس و مسائل آن اختصاص یابد و مجلس این بار جایگزین مطبوعات شود، باز خلل و خلأ‌های زیادی در فرآیند اصلاحات پیش خواهد آمد. مجلس جایگاه ویژه خود را دارد و نمی‌تواند جایگزین احزاب سیاسی و امر سازمانگری در بین مردم شود.

اصلاح طلبان می‌توانند در نگاه کلان به فرآیند تحولات سیاسی در کشور، جایگاه هر یک از مولفه‌ها را معین کنند و نیروی لازم را برای آنها اختصاص دهند. در چنین صورتی تضمین‌های واقعی برای استقرار مردم‌سالاری و پیشرفت اصلاحات سیاسی فراهم خواهد آمد. □

باشد. به عنوان نمونه می‌توان به روزنامه‌های اسلام، صبح امروز و مشارکت که به چپ مذهبی تعلق داشتند؛ اشاره کرد. آنها قاعداً به عنوان نیروی چپ می‌بایستی از مطالبات کارگران و زحمتکشان و از تشکلهای مستقل آنها دفاع کنند. تاسف‌بار است که آنها مسائل کارگری را به خانه کارگر سپرده‌اند. در حالی که طرح مطالبات کارگران و زحمتکشان و کار سازمانگرا در بین صفوف آنها می‌توانست که این نیروی عظیم اجتماعی را به نیروی بالفعل جنبش اصلاح طلبانه و آزادیخواهانه کشور فرارویانید.

همین مسئله را می‌توان در مورد زنان، جوانان، معلمان، کارمندان و دیگر گروه‌های اجتماعی ذکر کرد. وقتی مسئله حقوق زنان با آنها مطرح می‌شود، آنها می‌گویند که در شرایط کنونی شکاف عمده در جامعه ما بین دموکراسی و استبداد است و مبارزه برای استقرار دموکراسی در کشور باید در سرلوحه تمام فعالیت‌ها قرار گیرد و بعدها به مسائل زنان پرداخته خواهد شد. این نوع نگرش به مسائل، ریشه در دیدگاه توده‌گرا دارد. آنها مردم را به عنوان یک کیسه سبزی می‌بینند برای توسعه سیاسی می‌خواهند. در حالیکه هر یک از گروه‌ها، افشار و طبقات اجتماعی از موضع منافع و مطالبات خود با مسئله دموکراسی برخورد می‌کنند. توده مردم یک کلیت بی‌شکل نیست، بلکه متشکل از گروه‌هایی است که دارای خواست‌ها و مطالبات معینی هستند. امروز باید هم‌زمان با مبارزه برای استقرار دموکراسی در کشور، مبارزه برای حقوق زن و مرد مطرح و تصویب شود. دموکراسی از مولفه‌های مختلف تشکیل شده است که یک مولفه اصلی آن تأمین حقوق برابری زن و مرد است. مبارزه برای تأمین دموکراسی در کشور با مبارزه برای حق برابری زن و مرد گره خورده است. مبارزه برای تأمین حقوق زنان مسئله امروز است و نه فردا.

با کار سازمانگرا و تشکیلاتی و فراهم آوردن زمینه تشکیلاتی گروه‌های اجتماعی می‌توان دموکراسی را در کشور نهادینه کرد، در چالش با مخالفان اصلاحات به طور موثر و کارا عمل کرد، بر عمق و شتاب اصلاحات سیاسی در کشور افزود. نیروی که بخواند دموکراسی را در جامعه ما نهادینه کند، باید راه سازمان‌یابی مردم را در احزاب و سازمان‌های سیاسی، تشکلهای صنفی و دموکراتیک مستقل باز کند و خود در جهت سازمان‌دادن مردم حرکت کند. این مسئله هم از الزامات مبارزه سیاسی جاری در کشور برمی‌خیزد و هم از الزامات نهادینه کردن دموکراسی.

علت دیگر عدم پرداختن اصلاح طلبان به کار سازمانگرا را باید در موقعیت و جایگاه آنها دید. بخش عمده‌ای از نیروهای اصلاح طلب از دانشگاه‌ها مستقیماً به حاکمیت پرتاب شده‌اند و در موضع قدرت و در درون نهادهای حکومتی قرار گرفته‌اند و بخش دیگری از آنها در بطن همین حکومت از نهادهای آن برخاسته‌اند. آنها در دهه ۶۰ در نهادهای حکومتی جای گرفته بودند و در دهه ۷۰ عمدتاً به کارهای نظری و روزنامه‌نگاری می‌پرداختند و در کل این مدت در موضع پوزیسیون حکومت بودند. به‌نحیجه برای آنها کار سازمانگرا در پانین مفهومی نداشت. بعلاوه فرهنگ حزبیت در بین نیروهای جمهوری اسلامی وجود نداشت و یا ضعیف بود. در عین حال باید گفت کادرهای اصلاح طلبان حکومتی عمدتاً تپ‌های سیاسی، روزنامه‌نگار و محقق هستند. بندرت در بین آنها می‌توان تپ سازمانگر نظیر سعید حجاریان پیدا کرد که مبارزه را تنها به عرصه سیاسی - فکری محدود نکند، نگرش بازتر و همه‌جانبه‌تر داشته باشد، با دیدگاه کلان به امر توسعه سیاسی نگاه کند و جایگاه امر سازمانگرا را در یابد.

تورهای بسیاری را انجام داده‌اند. ۱۵ فقره قتل در شهری بعد از ترور حجاریان آشکار شد. در هر شهری «دخمه‌ای» وجود دارد که خود محاکمه غیابی و حکم شرعی صادر می‌کند. گردانندگان جناح اقتدارگرا و خشونت طلب مرتباً سخنران و مداح برای هیئت‌ها می‌فرستند و کار تبلیغاتی سازمان‌یافته‌ای را در بین آنها پیش می‌برند و آنها را به عنوان نیروی آماده برای عملیات نگه می‌دارند. (این اطلاعات از نشریه انقلاب اسلامی اخذ شده است)

نمونه بالا نشان می‌دهد که جناح تمامیت خواه در چه ابعادی به کار سازمانگرا در بین نیروهای هوادار خود دست زده است. آنها به لحاظ میزان نیرو در بین مردم از کمیت بالایی برخوردار نیستند. این امر در تمام انتخابات سه سال اخیر مشخص شده است. ولی این جناح نیروهای خود را سازمان داده و مرتباً آنها را تغذیه می‌کند، کار تبلیغی و ترویجی در بین آنها پیش می‌برد و آنها را به عنوان نیروهای رزمنده و جنگجو پرورش می‌دهد که همانند مورد ترور حجاریان حاضرند سالها در گوشه زندان بخواهند. طبعاً توان بالفعل نیروی کم ولی رزمنده و سازمان یافته بیشتر از توان نیروی وسیع ولی سازمان‌نیافته است. آنجا که انتخابات و مسئله رای پیش می‌آید، اصلاح طلبان برنده هستند ولی در غیر این موارد نیروهای پراکنده و سازمان‌نیافته قادر نمی‌شوند به طول‌جوتر عمل کنند.

بالتبع نوع سازمان و نوع نگرش به آن، تفاوت جدی و بارز بین اصلاح طلبان و تمامیت طلبان خواهد داشت. تمامیت طلبان بیش از دیگران امکان آن را دارند که بر ارگانهای قهر و بر نهادهای مذهبی و سنتی سوار شوند و تشکیلات خود را بر پایه آنها پی‌ریزند. اصلاح طلبان می‌توانند در احزاب سیاسی، تشکلهای صنفی و دموکراتیک و مراکز فرهنگی و محلات نیروهای خود را سازمان دهند.

چرا اصلاح طلبان به کار سازمانگرا در بین مردم روی نمی‌آورند و به آن بهای لازم را نمی‌دهند؟ علت آن را باید در درجه اول در نگاه آنها نسبت به مردم جستجو کرد.

اصلاح طلبان حضور مردم در صحنه سیاسی کشور را در انتخابات و یا در تظاهرات خیابانی می‌بینند. اولی را با جان و دل می‌پذیرند و با دومی مخالفت می‌کنند. بویژه بعد از حمله به کوی دانشگاه و مسائلی که به دنبال آن پیش آمد، آنها مداوماً دانشجویان را از برگزاری تظاهرات خیابانی برحذر می‌کنند. در مواقعی این امر پذیرفتنی است. سرکوبگران مترصد چنین فرصتی هستند. اما باید توجه داشت که اولاً اعتراضات دانشجویی می‌تواند در اشکالی برگزار شود که بهانه دست سرکوبگران ندهند (اعتراضات اخیر دانشجویان نسبت به تعطیلی روزنامه‌ها نمونه آن بود) ثانیاً کار در «پانین» و به میدان آوردن آنها الزماً به معنی راه‌اندازی تظاهرات خیابانی نیست. تشکلهای سیاسی، صنفی دموکراتیک و تشکلهای محلی می‌توانند به اشکال مختلف در صحنه سیاسی حضور یابند و اعمال نیرو کنند. هنوز دیدگاه «توده‌گرا» در نگاه اصلاح طلبان وجود دارد آنها حمایت کلی و یکجانبه مردم را می‌خواهند و از آن بهره می‌گیرند ولی تلاش جدی برای داشتن موانع موجود در راه سازمان‌یابی گروه‌ها، افشار و طبقات اجتماعی انجام نمی‌دهند و به کار سازمانگرا و کار توده‌ای نمی‌پردازند.

این مسئله را به طور آشکار می‌توان در روزنامه و نشریات اصلاح طلبانه حکومتی مشاهده کرد. آنها در دوره انتشار روزنامه‌هایشان خواست‌ها و مطالبات گروه‌های مختلف اجتماعی را طرح و دفاع نمی‌کردند. کمتر در روزنامه و نشریه‌ای، صفحات و ستون‌هایی وجود داشت که به این موضوع اختصاص یافته باشد و یا مقالاتی در این زمینه نگاشته شده

داشته باشد موثرتر و کارا تر وارد پیکار سیاسی خواهد شد. مطبوعات نمی‌توانند جایگزین سازمان‌ها و احزاب سیاسی، تشکلهای دموکراتیک و صنفی شود. تنها با مطبوعات نمی‌توان در مقابل تهاجم مخالفین اصلاحات سیاسی ایستاد. زمانی که روزنامه‌ها و نشریات مستقل و منتقد توقیف شدند، اصلاح طلبان در وضعیت بن‌بستی، قرار گرفتند.

اصلاح طلبان از ابتدا به کار سازمانگرا و کار حزبی کم بها دادند و اهمیت آن را دریافتند. حتی احزابی هم که توسط اصلاح طلبان حکومتی تشکیل شد، بعد از تشکیل، فعالیتشان را روی کار سازمانگرا بین نیروهای اجتماعی و طبقاتی متمرکز نکردند. اکثر آنها هنوز دست به عضوگیری نزدندان. جبهه مشارکت گرچه در جریان انتخابات به حزب فراگیر و سراسری فرارونید و توانست بیشترین نماینده را به مجلس بفرستد ولی هنوز فاقد تشکیلات حزبی منسجم و قوی است. آنها با طرح شعار «ایران برای همه ایرانیان» به پیروزی بزرگ در انتخابات دست یافتند. ولی این امر به منزله آن نیست که این حزب در پرتو کار سازمانگرا و نه حزبی در بین مردم توانست در کوتاه مدت، چنین مقام و موقعیتی دست یابد.

احزابی که تشکیل می‌شوند، چنانچه با افشار، طبقات و گردهمایی اجتماعی پیوند نخورند، به احزاب پایدار و توده‌ای فرانسواهند رونید و بیشتر احزاب موسمی خواهند بود و حیات آنها چندان نخواهد پایید و در تلاطمات سیاسی و اجتماعی راه فروپاشی را پیش خواهند گرفت.

اصلاح طلبان حکومتی به خواست مختلف بویژه حمایت افکار عمومی از آنها، بر این تصور بودند که جنبش اصلاحات راه خود را باز خواهد کرد و مقاومت مخالفین را دردم خواهد شکست. اگر به این موضوع به لحاظ تاریخی نگاه شود، امریست مسلم. ولی اگر به لحاظ مشخص برخورد شود، در این دیدگاه خوشبینی مغرط موج می‌زند. تجربه به سال اخیر و بویژه تهاجم اخیر تام‌گرایان و تعطیلی مطبوعات نشان داد، راه پرفراز و نشیب و پر سنگلاخی در پیش است.

مخالفین اصلاحات دچار خوشبینی نیستند، آنها با پوست و گوشت خود احساس می‌کنند که در چالش مرگ و زندگی درگیرند و برای حفظ موقعیت خود با چنگ و دندان می‌جنگند. در این سه سال عمدتاً ابتکار عمل دست آنها بوده است. اقتدارگرایان و خشونت طلبان با امکاناتی که داشتند به سازمان‌دهی در بطن و حاشیه نهادهای ارگان‌های حکومتی و پیرامون حکومت دست زدند و از پوشش نهادهای مذهبی و نهادهای سنتی بهره جستند. آنها امکانات فراوانی در این زمینه دارند. به عنوان نمونه می‌توان به هیئت‌های مذهبی اشاره کرد. در جریان ترور سعید حجاریان مشخص شد که صدها هیئت مذهبی در سطح کشور توسط نیروهای مخالف اصلاحات سازمان داده شده است. هیئت‌ها و واحدهای مختلفی هستند که تحت نظر یک کمیته هماهنگ‌کننده عمل می‌کنند. در تهران هیئت‌ها دارای مرکزیتی هستند که مناطق مختلف شهر را تحت پوشش خود دارند. فعالیت این هیئت‌ها، سرکوب‌های شهری، ترورهای محلی بنا بر فتواهای «روحانیون مجوزدار»، کنترل شهر و به‌راه انداختن راهبیمانی، جلوگیری از اجتماعات مختلف بویژه حرکت‌های اعتراضی دانشجویی و کارگری است. برای کنترل تهران شبکه تار عنکبوتی از هیئت‌ها و واحدهای مقاومت وجود آورده‌اند که دارای چندین پایگاه اصلی و چندین پایگاه فرعی است.

هیئت‌ها، مداحان و سخنرانان بسیار دارند که به آنها خط می‌دهند. در این هیئت‌ها افراد نظامی نیز حضور دارند که به عنوان رابط با نهادهای قهر عمل می‌کنند و هیئت‌ها را آماده عملیات نگه می‌دارند که موقع ضرورت به کمک نیروهای سرکوب بشتابند. هیئت‌ها و واحدهای مقاومت،

توقف انتشار ۱۸ روزنامه و نشریه مستقل و منتقد، ضربه کاری بر جنبش اصلاح طلبی کشور بود. مخالفین اصلاحات سیاسی و بازنندگان انتخابات مجلس در یک برآمد تهاجمی توانستند بازوی توانمند و کانال ارتباط اصلاح طلبان با مردم را قطع کنند. اصلاح طلبان آنچه را در سه سال اخیر با رنج و مرارت فراوان ساخته بودند، به یکباره و در مدت کوتاه از دست دادند.

گرچه تعطیلی روزنامه‌ها و نشریات اصلاح طلبان را در وضعیت دشواری قرار داده است ولی در عین حال برای آنها فرصت مناسبی فراهم آورده است که فارغ از کار سنگین روزنامه‌نگاری، نگاهی به درون بیاندازد، عملکرد سه ساله‌شان را زیر ذره‌بین برند، بر نقاط قوت و ضعف خود نظر بيفکنند و به جمع‌بندی فعالیت‌اشان بنشینند.

نگاه به این سال‌ها، تعمق در سیاست‌ها و عملکردها، می‌تواند فرصتی برای آنها بوجود آورد که توان و نیروی خود و مخالفین اصلاحات را بسنجند، سیاست‌های کلان خود را مورد نقد و بررسی قرار دهند و استراتژی بروز و توسعه سیاسی را تدوین و یا حداقل برخی مولفه‌های آن را مشخص کنند.

طبعاً نقد و بررسی نمی‌تواند منجر به اصلاح طلبان حکومتی باشد. نگاه از بیرون به عملکرد سه ساله اصلاح طلبان نیز می‌تواند برخی زوایای تاریک را روشن گرداند و مکمل نقد از درون باشد.

این نوشته که نگاه از بیرون به عملکرد اصلاح طلبان حکومتی است در میان مجموعه مسائل متعدد بر یک مورد مشخص دست گذاشته و آن را مورد بررسی و نقد قرار داده است □ □ □

کار روشنگرانه، مبارزه پیگیر فکری - سیاسی با دیدگاه‌های تام‌گرا و آمرانه، اشاعه فرهنگ مردم‌سالارانه، اطلاع‌رسانی و شکل‌دادن افکار عمومی نیازی بود که به درستی و بیجا از جانب نیروهای اصلاح طلب درک و به آن پرداخته شد. اصلاح طلبان از ابتدا روزنامه‌ها و نشریات را برای تأمین این تصور برگزیدند و بیشترین نیروی خود را به آن اختصاص دادند. آنها در عرض سه سال دهها روزنامه و نشریه راه انداختند. می‌دانیم انتشار روزنامه و نشریه کاری است سنگین. صدها کادر نویسنده و روزنامه‌نگار باید شبانه‌روز کار کنند تا این تعداد روزنامه و نشریه انتشار یابند.

انتشار روزنامه‌ها و نشریات دستاورد گرانباری در حیات سیاسی کشور بود. روزنامه‌ها در ابعاد میلیونی آگاهی سیاسی را به میان مردم بردند. مسائل پشت پرده را روی صحنه آوردند، فرهنگ خودکامگی و آمریت را به چالش طلبیدند و تفکر مردم‌سالاری را اشاعه دادند. پیروزی چشم‌گیر اصلاح طلبان در انتخابات دوره ششم مجلس شورای و شکست سنگین اقتدارگرایان و خشونت طلبان، به پانین کشیدن رفسنجانی از دومین شخصیت نظام به نفر سوم انتخابات تهران، به درجات زیادی محصول کار روزنامه‌ها و نشریات بود.

موفقیت و ثمربخشی کار مطبوعاتی امری است مسلم. اما اصلاح طلبانی از ابتدا و بویژه بعد از جریان کوی دانشگاه تمام تخم‌مرغ‌هایشان را در سبد مطبوعات گذاشتند. آنها هر چه جلوتر رفتند، بیشتر در کار مطبوعاتی غرق شدند و فرصت کمتر یافتند تا به دور از کارهای روزمره با نگرش همه جانبه بر فرآیند اصلاحات نظر بیاندازند، پروژه توسعه سیاسی در کشور را تدوین کنند و استراتژی آن را مشخص سازند.

مطبوعات در شکل‌دادن افکار عمومی در سه سال اخیر و جلب حمایت اکثریت مردم از اصلاحات، موفقیت‌های شایانی به دست آوردند. شکل‌گیری افکار عمومی نیرومند، در محدود و خنثی کردن نقش‌های مخالفین اصلاحات نقش برجسته و موثر دارد.

برای شکل‌گیری جامعه مدنی و پیشروی اصلاحات، وجود مطبوعات لازم است ولی کافی نیست. بویژه این که با فقدان حضور احزاب و سازمان‌های سیاسی، عملاً کارکرد حزبی به دست مطبوعات افتاده و آنها را آسیب‌پذیر ساخته است.

مطبوعات ظرفیت و عملکرد محدود و مشخصی دارند. تلبارکردن وظایف سنگین و از جمله وظایف حزبی بر دوش مطبوعات هم به زیان خود مطبوعات است و هم موانعی در مقابل حزبیت بوجود می‌آورد. مطبوعات به تنهایی نمی‌توانند فرآیند اصلاحات سیاسی در کشور را پیش ببرند.

مبارزه سیاسی در نهایت مبارزه نیروهای اجتماعی و طبقاتی است. هر نیروی که سازمان

تحولات اجتماعی، فکری - فرهنگی بعد از انقلاب بهمن

مهندسی تدریجی یا چشم انداز

متن اصلی سخنرانی مجید عبدالرحیم پور در کنفرانس «ایران در قرن بیست و یکم»

با عنوان نقش و برنامه اپوزیسیون در امروز و آینده ایران»

انتخاب می‌کنند.

جمع‌بندی

۱- گسترش و ژرفش تحولات اجتماعی، افزایش نیازها و خواست‌های اجتماعی و اقتصادی منتهی و مثبت افشار و طبقات مدرن. بی‌ساخت ماندن این خواست‌ها توسط حکومت، افزایش نارضایتی‌های مردم، ژرفش و گسترش تحولات فکری - فرهنگی، هم‌سودن و پیوند یافتن تحولات فکری - فرهنگی در جامعه با تحولات اجتماعی و نارضایتی‌های اجتماعی، موجب پیدایش شرایط نوینی در جامعه شده است.

۲- پیدایش و پیشروی جنبش درون‌خیز آزادی‌خواهان و اصلاح‌طلبانه میان شهروندان و افشار و طبقات مدرن جامعه از یک سو و فروریختن مشروعیت کار میزماک و مشروعیت دینی - سنتی حکومت ققها از سوی دیگر از مولفه‌های اصلی شرایط نوین است. این شرایط با شرایط قبل از انقلاب و دهه اول و دوم انقلاب کاملاً متفاوت است. یکی از ویژگی‌های شرایط نوین، پیدایش جنبش‌های درون‌خیز آزادی‌خواهان و اصلاح‌طلبانه است. ویژگی دوم آن این است که نیروهای جنبش، برای تحقق خواست‌های خود، شیوه‌های مسالمت‌آمیز و نوینی را اتخاذ کرده‌اند.

جنبش دانشجویی، کانون‌های دفاع از حقوق زنان، تلاش مستانه زنان برای مشارکت در حیات سیاسی کشور، کانون‌های دفاع از حقوق کودک، جمعیت دفاع از محیط زیست، جنبش درون‌خیز کارگری، جنبش درون‌خیز دوم خرداد و شرکت آگاهانه مردم در انتخابات ۲۹ بهمن بر بستر این شرایط نوین شکل گرفت و بازتابی از آن است.

۳- بنیان‌گذاران جمهوری اسلامی علی‌رغم اعمال فشارهای سخت و سنگین بر مردم و آزادی‌خواهان کشور، نتوانستند جامعه را از حرکت بازدارند، آن را به شکل و شمایل سنتی خود درآورند و حکومت صد در صد اسلامی را در کشور پیاده کنند. اما دگرگونی‌های اجتماعی، تحولات فکری - فرهنگی نوین، مبارزات نیروهای آزادی‌خواه و مبارزات افشار و طبقات مدرن جامعه، توانستند تناقضات درونی میان جمهوری با نهادهای و نهادهای دینی - سنتی جمهوری اسلامی را آشکارتر کنند، بخش بزرگی از نیروهای مذهبی را تحت تاثیر خود قرار دهد و شکاف بزرگی را در درون جمهوری اسلامی و میان نیروهای درون و بیرون ایجاد کند. هرچه زمان می‌گذرد، راهکارها و نهادهای سنتی - دینی تضعیف و شیوه‌های مدرن - دموکراتیک تقویت می‌شوند.

۴- بعد از دوم خرداد و تشکیل دولت خاستی، طرف‌داران ذوب در ولایت مطلقه فقیه، هرآنچه در توان داشتند، به کار گرفتند تا جلوی روند را بگیرند اما جنبش درون‌خیز اصلاح‌طلبانه و آزادی‌خواهان اوج تازه‌ای گرفت و شکست سنگینی را نصیب راهکارهای فقهاتی و حکومت ققها کرد. در جریان انتخابات مجلس ششم، مردم هشیار ایران رفرم دیگری را آفریدند. شکاف در درون جمهوری اسلامی و در میان نیروهای جمهوری اسلامی عمیق‌تر شد. در انتخابات دوره ششم مجلس شورای اسلامی، تعداد روحانیونی که به مجلس راه یافتند، نسبت به تمامی انتخابات قبلی کمتر بود، برای اولین بار لیست انتخاباتی تشکیل‌دهنده روحانیون (جامعه روحانیت مبارز، مجمع روحانیون مبارز، حوزه علمیه قم و...) نتوانست رای اکثریت مردم را جلب کند. برای اولین بار در دوره حیات جمهوری اسلامی یک شکل حزبی غیرروحانی (جبهه مشارکت) پیروز شد. مجلس ششم تشکیل شد و رئیس و هیئت رئیسه خود را انتخاب کرد. شکست جناح تمامیت‌گرا و سنتی در انتخابات و تشکیل مجلس ششم با ترکیب جدید، اگر چه یک پیروزی و یک گام به سوی آزادی و اصلاحات است ولی تا تحقق آزادی و دموکراسی فاصله زیاد است.

مهندسی تدریجی یا چشم‌انداز

رقوم یا سرتوکونی؟

وقتی که این تیر را خواندم، علی‌رغم اینکه بارها و بارها آن را شنیده و خوانده بودم، باز هم غریب به‌نظرم رسید. در برابر هم قراردادن رفرم و سرتوکونی می‌تواند این سوالات را در اذهان به‌وجود بیاورد که آیا فقط دو صف‌بندی سیاسی در میان نیروهای سیاسی کشور ما وجود دارد؟ آیا همه اصلاح‌طلبان از یک قماشند و یک هدف سیاسی را پی‌گیری می‌کنند و همه طرف‌داران سرتوکونی از یک قماشند و یک هدف سیاسی دارند؟ آیا رفرم و

علاقه بیشتر به مشارکت در امور اجتماعی و سیاسی را بر موضوع افزایش باسوادی در میان زنان کشور اضافه کنیم، اهمیت دگرگونی در ساختار اجتماعی به لحاظ جنسی نیز، آشکارتر خواهد شد. جامعه ما با یک شکاف مواجه است که موجب تحرک اجتماعی جدید و تقابل با راهکارهای سنتی و فقهاتی شده است.

۷- افزایش تعداد عزد و حقوق‌بگیران

یکی دیگر از تغییراتی که در ۲۰ سال گذشته به وقوع پیوسته است، افزایش جهشی مزدبگیران و حقوق‌بگیران به ویژه مزد و حقوق‌بگیران دولتی در فاصله ۱۳۵۵ تا ۱۳۶۵ از حدود یک میلیون و شصت هزار نفر به حدود سه و نیم میلیون رسیده است. ... گرچه مزد و حقوق‌بگیران دولتی، در سازمان‌های صنعتی خود مشکل نیستند، ولی در پرتو تحصیلات بیشتر، از آگاهی بالای طبقاتی و اجتماعی برخوردارند و واکنش‌های جمعی معینی در برابر مسائل، از خود بروز می‌دهند. این نیرو به شدت می‌خواهد در حیات سیاسی جامعه و تصمیم‌های کلان‌کشوری مشارکت داشته باشد. این نیرو همین امروز نیز علی‌رغم غیردمکراتیک بودن نهادهای دولتی، تصمیم‌های آنها را تحت تاثیر خود قرار می‌دهند.

۸- توزیع ناعادلانه درآمد
اگر در کنار موارد برشمرده فوق، به توزیع ناعادلانه درآمد و تاثیرات آن بر تحولات و تحرکات اجتماعی نیز اشاره کنیم، ابعاد نارضایتی‌ها و تاثیرات آنها در تحولات سیاسی کشور روشن‌تر می‌شود. ... سهم بیست درصد خانوارهای کشور از درآمد ملی، تقریباً برابر با سهم هشتاد درصد بقیه خانوارها بوده است. (سال ۱۳۶۸ دکتر رزاقی)

ژرفش و گسترش تحولات فکری - فرهنگی

در دو دهه اول انقلاب

بعد از انقلاب، اندیشه‌ورزان، فرهنگ‌سازان و سیاست‌پردازان آزادی‌خواه و مدرن کشور که از درون انقلاب بزرگی گذر کرده اما به آزادی و دموکراسی و توسعه همگون دست نیافته بودند، آرام اما پیگیرانه و عمیق، به داوری در مورد خویش و فرهنگ و تاریخ خویش نشستند، تا گستره اندیشگی خویش را از منظر واقع‌گرائی، عمیق‌تر ببینند. جامعه ما در دهه دوم انقلاب با طوفان اندیشه‌ها مواجه بود. فکر و فرهنگ نوین که ریشه در دوران انقلاب مشروطیت داشته ولی به رفرم تلاش‌ها و جنبش‌های گوناگون نتوانسته بود نقش راهبردی در انقلاب بهمن داشته باشد با گذر از پراکنش بزرگ انقلاب و خودآزمایی و کسب تجارب جدید و نیز برخورد نقادانه با خود و پالایش خود از ذنیت سنتی، این بار ژرف‌تر، شفاف‌تر و گسترده‌تر درخشیدن گرفت. عقل‌گرائی، انسان‌گرائی، آزادی‌خواهی، عدالت‌خواهی دنیوی، مداخله‌جویی و مشارکت‌جویی در امور زندگی، برابرقوئی، احترام به وجدانیات دیگران، پذیرش دگراندیشی و تنوع افکار، قاعده‌مند و هدف‌مندیدن زندگی، به رسمیت شناختن زن و حقوق برابر زن با مرد، توجه به علم و تخصص و نقش آن در زندگی و گرایش به زندگی بهتر و سبب و شاداب و ددها عنصر دیگر، بیش از همیشه در جامعه ایران رشد کرده است.

۴- تعداد زن باسواد در کشور
تعداد زنان باسواد از ۳۰/۸٪ کل جمعیت باسواد در سال ۱۳۵۵، به ۲۹/۹٪ جمعیت باسوادان کشور در ۱۳۷۶ رسیده است.

۵- تعداد جمعیت دانش‌آموزی و دانشجویی کشور
از ۷/۸ میلیون نفر در سال ۱۳۵۵ به ۱۹/۸ میلیون نفر در سال ۱۳۷۵ افزایش یافته است.

۶- تعداد دانشجویان زن
تعداد دانشجوین زن در دانشگاه‌ها و موسسات آموزش عالی (غیر از دانشگاه آزاد) در سال تحصیلی ۱۳۶۶، ۴۹۰۸۵ نفر (۲۹/۲٪ کل دانشجوین) بوده است و در سال ۱۳۷۵ به ۲۰۹۱۶۳ نفر (به ۳۶٪ کل دانشجوین) افزایش یافته است. در کشور سراسری سال ۱۳۷۷ شمار قبول‌شدگان زن در دانشگاه‌ها بیش از مردان بود.

افزایش شمار باسوادان، به طور کلی و افزایش تعداد دانشجوین و زنان باسواد و دانشجو در کشور، به دگرگونی‌های اجتماعی و سیاسی ابعاد و کیفیت جدیدی بخشیده است.

اگر شرکت فعال زنان در انقلاب بهمن و جنگ و روی آوردن تعداد بیشتر از زنان به اشتغال و

جامعه ما در آستانه انقلاب، و انقلاب بهمن تناقض بزرگی را حل می‌کرد. مسئله مرکزی جامعه ایران، توسعه سیاسی و عدالت اجتماعی بود. ولی مسئله مرکزی رهبری انقلاب، اسلامی کردن همه شئون زندگی. جامعه در حال گذار ایران برای فرارونی به جامعه توسعه‌یافته، به راه کارها و نهادها و دولت دموکراتیک نیازمند بود. ولی راهکارها و سیستم سیاسی مورد نظر روحانیت حاکم، دینی - سنتی و غیرعقلانی بود. موضوع مرکزی توسعه سیاسی در جامعه ما، سامان‌دهی دموکراتیک و عقلانی زندگی بود، ولی موضوع مرکزی سیاست روحانیت، تبدیل نظام مدرن - سنتی زمان پهلوی به نظام سنتی - دینی بود.

این تناقض از آغاز انقلاب و تشکیل جمهوری اسلامی، پاشنه آشیل روحانیت حاکم و یارانش بوده است. ترکیب جمهوری اسلامی و قانون اساسی آشکارترین تجلی این تناقض بزرگ است. قانون اساسی اگرچه در یک توازن قوای معین، بر مبنای دیدگاه دینی - سنتی تدوین و تهیه شد ولی فکر و فرهنگ و راهکارهای مدرن - دموکراتیک که ریشه در انقلاب مشروطیت داشت در جای جای آن حضور پیدا کرد. رهبران دینی - سنتی نتوانستند روند تحولات نوین جامعه را متوقف سازند.

تحولات جمعیتی، دگرگونی‌های اجتماعی

تاثیرات آن در تحولات سیاسی کشور
طی دو دهه بعد از انقلاب، تغییر و تحولات اجتماعی و فکری - فرهنگی بزرگی در کشور بوقوع پیوسته است که روند تحولات اجتماعی در کشور را تسریع بخشیده است. نبرد تاریخی سنت و مدرنیته به اوج خود رسیده و مراحل پایان خود در سمت آزادی و دموکراسی را طی می‌کند. من کوشش می‌کنم فقط به برخی از تغییرات و دگرگونی‌های مهم و اثرات آن در تحولات سیاسی کشور تا آنجا که به بحث ما مربوط است، اشاره کنم.

۱- تحول جمعیتی

جمعیت ایران در طول سال‌های ۱۳۵۵ تا ۱۳۷۶ از حدود ۳۳ میلیون نفر به حدود ۶۱ میلیون نفر افزایش یافته است.

جوآثر شدن ترکیب سنی جامعه
حدود ۷۵٪ جمعیت ایران را افراد ۳۰ سال به پایین تشکیل می‌دهند.

افزایش جهشی جوانان، منجر به پیدایش و افزایش خواست‌ها و نیازهای آنها شده است. جستجوگری، پویایی و نسوجونی جوانان، و خواست‌های اجتماعی آنان از مهم‌ترین عوامل دگرگونی‌های اجتماعی و تحولات سیاسی است. برای این نسل تشکیل جمهوری اسلامی در سال ۱۳۵۸ یک رویداد زنده و ملموس نیست بلکه یک اتفاق در تاریخ است. این نسل می‌خواهد در تعیین سرنوشت خود، راسا مشارکت داشته باشد. نیروی جوان جامعه در تحولات سیاسی چند سال اخیر نظیر دوم خرداد ۱۳۷۶ و ۲۹ بهمن ۱۳۷۸ نقش مهم و تعیین‌کننده داشته است.

۲- افزایش شهرنشینان

طی بیست سال، جمعیت شهر از ۴۷٪ کل جمعیت به ۶۱٪ رسیده است. افزایش شهرنشینان کشور، توقعات و مطالبات شهرنشینان را افزایش داده است. مهاجرت از روستا به شهر، اگرچه همراه خود جنبه‌های منفی فکری و فرهنگی سنتی را وارد شهر کرده است ولی روستائیان نیز تحت تاثیر شهر و شهرنشینان قرار گرفته‌اند. فضای روستاهای ایران سیاسی شده است.

۳- افزایش باسوادان

افزایش تعداد باسوادان کشور یکی دیگر از عوامل تحولات اجتماعی است.

افراد باسواد زن و مرد از ۳۸/۲٪ کل جمعیت در سال ۱۳۵۵ به ۴۹/۸٪ کل جمعیت در سال ۱۳۷۵ افزایش یافته است. اگرچه کیفیت تحصیلات به شدت نامطلوب است ولی افزایش شمار باسوادان کشور عامل مهمی در دگرگونی‌های فکری و تحرکات اجتماعی و سیاسی است.

۴- تعداد زن باسواد در کشور

تعداد زنان باسواد از ۳۰/۸٪ کل جمعیت باسواد در سال ۱۳۵۵، به ۲۹/۹٪ جمعیت باسوادان کشور در ۱۳۷۶ رسیده است.

۵- تعداد جمعیت دانش‌آموزی و دانشجویی کشور

از ۷/۸ میلیون نفر در سال ۱۳۵۵ به ۱۹/۸ میلیون نفر در سال ۱۳۷۵ افزایش یافته است.

۶- تعداد دانشجویان زن

تعداد دانشجوین زن در دانشگاه‌ها و موسسات آموزش عالی (غیر از دانشگاه آزاد) در سال تحصیلی ۱۳۶۶، ۴۹۰۸۵ نفر (۲۹/۲٪ کل دانشجوین) بوده است و در سال ۱۳۷۵ به ۲۰۹۱۶۳ نفر (به ۳۶٪ کل دانشجوین) افزایش یافته است. در کشور سراسری سال ۱۳۷۷ شمار قبول‌شدگان زن در دانشگاه‌ها بیش از مردان بود.

افزایش شمار باسوادان، به طور کلی و افزایش تعداد دانشجوین و زنان باسواد و دانشجو در کشور، به دگرگونی‌های اجتماعی و سیاسی ابعاد و کیفیت جدیدی بخشیده است.

اگر شرکت فعال زنان در انقلاب بهمن و جنگ و روی آوردن تعداد بیشتر از زنان به اشتغال و

اسلامی ایرادی نداشته و ندارد، خیلی هم قانون و نظام خوب و عالی و دموکراتیک بوده و نیازی به اصلاح ندارد و طی این بیست و دو سال، هر ایرادی بوده مربوط به جناح راست خشونت‌طلب بوده است. گویا فقط این جناح بوده و هست که جمهوری اسلامی و قانون اساسی را بد و به نفع خود اجرا کرده‌اند. این تناقض بزرگی است که این بخش از اصلاح‌طلبان دولتی با خود حمل می‌کنند. سمت تحولات و توان جنبش آزادی‌خواهان، سیاست‌های روشن و راهکارهای عقلانی و دموکراتیک را طلب می‌کند. اصلاح‌طلبان دولتی هنوز در روی‌گرد به راهکارهای عقلانی - دموکراتیک و خواست‌های منتهی و مثبت افشار و طبقات مدرن جامعه، تردید و تعلل‌های فراوانی را از خود نشان می‌دهند.

اما راه‌کاری که مورد ترجیح من است، روش تحولات تدریجی پیگیر و با چشم‌انداز است. این واقعیت دارد که در جامعه در حال گذار ما، نهادها و نهادها نظیر دین حکومتی، حکومت دینی، ولایت فقیه و ولی فقیه و راهکارهای فقهاتی، هم‌سو با تحولات اقتصادی، اجتماعی، فرهنگی و سیاسی نوین تاریخا شکل‌گرفته در جامعه نیستند بلکه در برابر آنها، این نهادها و نهادهای ناهم‌ساز عوامل توسعه سیاسی و فرهنگی و تامین زندگی آزاد و دموکراتیک و عادلانه هستند بلکه موجب بحران‌های فرساینده‌ای هستند که جان و روان و فرهنگ و اقتصاد جامعه و زندگی مردم را تحت فشار و تخریب قرار می‌دهند. جامعه در حال گذار ما افشار و طبقات مدرن، برای حرکت به جلو و فرارونی به جامعه‌های آزاد و دموکراتیک و پیشرفته، جامعه‌ای که در آن عدالت اجتماعی و محیط زیست سالم و زندگی بهتر و شاداب تامین شده باشد، نیازمند راهکارهای دموکراتیک، ساختار سیاسی دموکراتیک و قدرت سیاسی دموکراتیک است. جامعه ما به یک نظام سیاسی مدرن - دموکراتیک در شکل جمهوری نیازمند است نه نظام فکری پرتناقض سنتی - دینی - مدرن، کسانی که فکر می‌کنند با حفظ نهادهای و نهادهای دینی - سنتی غیردمکراتیک در قانون اساسی و ساختار سیاسی موجود، قادر خواهند شد جمهوری اسلامی پرتناقض را به یک نظام سیاسی و دموکراتیک و جامعه ایران را به جامعه توسعه‌یافته فرابرویند، در بهترین حالت، دچار خطای فکری و سیاسی بزرگی هستند. جامعه ایران، افشار و طبقات مدرن جامعه، به‌ویژه روشنفکران و دانشجویان و مزدبگیران و حقوق‌بگیران کم‌درآمد با دین حکومتی و حکومت ققها و راهکارهای فقهاتی مخالف هستند و خواهان راهکارهای دموکراتیک و مشارکت دموکراتیک در تعیین سرنوشت خود و تشکیل نظام دموکراتیک هستند. سنی مخالف خود با حکومت ققها و راهکارهای فقهاتی و نیاز و علاقه خود به راهکارهای جدید و مشارکت در تصمیم‌گیری‌های کلان سیاسی را، به اشکال گوناگون به معرض نمایش گذاشته‌اند. انتخابات دوم خرداد و شوراها و ۲۹ بهمن نمونه‌هایی از خواست‌های جامعه و مردم هستند.

بنظر می‌رسد روشی که جامعه و طبقات مدرن جامعه پیش روی ما گذاشته‌اند نه سرتوکونی ضربتی به سبک انقلاب بهمن است و نه روش رفرم‌های ناپیگیر و ناپیوسته و بی‌چشم‌اندازی است که بخش مهمی از اصلاح‌طلبان دولتی در پیش گرفته‌اند. جامعه به اصلاحات پیوسته، پیگیر و با چشم‌انداز نیازمند است.

جامعه و اکثریت افشار و طبقات مدرن جامعه از یک سو نیازمند و خواهان دگرگونی بنیادین در نظام سیاسی دینی - سنتی - مدرن و مناسبات اجتماعی حاکم در جامعه با مضمون و چشم‌انداز آزادی، دموکراسی، پیشرفت و عدالت اجتماعی هستند، از سوی دیگر راه تحولات تدریجی و مسالمت‌آمیز را در پیش گرفته‌اند.

مهندسی تدریجی یا چشم‌انداز، به این معنا است که نیروهای سیاسی مختلف آزادی‌خواه کشور با حفظ حسویت فکری و جهت‌گیری اجتماعی و برنامه‌های خود، هم‌راستا با افشار و طبقات مدرن مورد نظر خود، و با تکیه بر مبارزات آنها، برای تحقق تدریجی خواست‌های آنها تلاش و مبارزه کنند، روش تدریجی یا چشم‌انداز، از یک سو بر دگرگونی بنیادین نظام سیاسی و قانون اساسی و مناسبات اجتماعی موجود با مضمون و چشم‌انداز آزادی، دموکراسی و تشکیل نظام سیاسی دموکراتیک، پیشرفت و عدالت اجتماعی نظر دارد، از سوی دیگر برای تحقق تدریجی این دگرگونی‌ها تلاش و مبارزه می‌کند. از نظر من رفرم‌های مترقی و آزادی‌خواهان، اگرچه مثبت هستند و باید مورد استقبال قرار بگیرند، ولی اگر از تاووم و پیوستگی و چشم‌انداز برخوردار نباشند، راه بجایی نمی‌برند. طرف‌داران مهندسی تدریجی یا چشم‌انداز (اصلاح‌طلبان پی‌گیر) تلاش‌ها و اقدامات دولت خاستی و مجلس ششم را از چنین منظری مورد حمایت یا انتقاد قرار می‌دهند. حال اگر این راه‌کار، به‌زعم دیگران، راهکار اصلاح‌طلبانه است یا انقلابی، آمیزه‌ای از هر دو است و یا هیچ کدام، راه‌کاری است که بخشی از نیروهای سیاسی کشور در پیش گرفته‌اند، البته گوش‌های ما برای شنیدن استدالات ادامه در صفحه ۱۲

فرهنگ انتقاد:

ما به آن حداقل بلوغ دست یافته‌ایم که بدانیم تحمل انتقاد بر اساس وجدان سالم و عقلانیت معین نشانه بارز فرهنگ است. حتی در تجربه سیاسی به این آگاهی رسیده‌ایم که بدانیم انسان‌های هر هیخته خواهان، مشوق و تحریک‌کننده فضای انتقادی هستند، زیرا انتقاد به آنها نشان می‌دهد، تا به اشتباهات و انحرافات خود که به انسان‌های دیگر زیان و صدمه وارد ساخته و می‌سازد آگاه شوند. اما توان انتقاد کردن و حفظ وجدان صادق در مخالفت با آنچه که همیشه و مقدس است، هنری بالاتر از تحمل و تحرک انتقاد است. این هنر گامی نهایی در آزاداندیشی است.

وجدان علمی منتقد

اگر تا همین حد بسنده کنیم، کار را ساده کرده و ممکن است یک امر والا و نیک را در عمل به ابتذال بکشانیم. ممکن است هر وجدان ناصادق در پشت سنگر آزاداندیشی کمین کند و با سلاح انتقاد و به قصد تصفیه حساب‌های شخصی و یا تبعیذات ناسالم و پنهانی به تخریب و ویرانگری بپردازد. دینامیت در دست یک مهندس، می‌تواند وسیله و ابزار مفید باشد که در جهت منافع جامعه به کار رود. اما در دست یک یاغی و راهزن که تنها به فکر منافع شخصی است و به هر بهایی می‌خواهد آن را به دست آورد، به یک ابزار خطرناک تبدیل می‌شود. سوءاستفاده از دینامیت، انسان عاقل را به این نتیجه نمی‌رساند که باید دینامیت را نابود و یا کاربرد آن را برای منافع عمومی ممنوع کرد. سوءاستفاده از سلاح انتقاد از سوی وجدان‌های کاذب و یاغی‌های سیاسی سبب منوعیت انتقاد شود. که با محور آن آزاداندیشی نیز از بین خواهد رفت.

انتقاد هنر است

انتقاد وجدان علمی می‌خواهد، چون هنر است، پس هنرمندی فراوانی را نیز طلب می‌کند. این سلاح باید به گونه‌های هنرمندانه به کار برد شود که سبب تخریب و ویران نگردد. از این جهت علم و هنر در وجود منتقد با حسن نیت به هماهنگی می‌رسند تا تاثیرگذاری جهت تغییر و تحول را به کمال مطلوب برساند. شاید با قید احتیاط بتوان گفت علم عقل را مورد توجه قرار می‌دهد و هنر احساس و عواطف را، علم ضرورت و راه‌های تغییر را نشان می‌دهد و هنر اراده و مقاومت عاطفی نیروهای ماند را که حافظ امر همبستگی، سنتی و گذشته است را دستخوش تغییر و دگرگونی می‌سازد و با ایجاد عاطفه‌های جدید، عدم تعادل‌های ناشی از تغییر را به تعاون و ثبات متکاملتری ارتقا می‌دهد. علم چشم‌اندازهای مشخص و کوتاه‌مدت و قابل‌سنجش را زیر پوشش می‌گیرد و هنر به چشم‌اندازهای دور - به آرزوها و آرمان‌ها خیره می‌شود.

دروغ و سفسطه حقیقت

دروغ و هماهنگی با هنر نهال فلسفه را می‌کارد تا اصول و ارزش‌های نو را پایه‌گذاری کند. از این جهت دستگاه فکری و اصول ارزشی و جهان‌بینی منتقد جایگاه ویژه‌ای به خود می‌گیرد. در مرحله‌ای از رشد تمدن ملت‌ها در عصر باستان، دروغ‌گویی به نوعی ابزار اندیشیدن تلقی می‌شد، اگر به زبان رومی رجوع کنیم، خواهیم دید که دروغ گفتن (mentium) به معنای ابداع، اختراع و نوآوری به کار می‌رفته است. اما امروز، ما از آزادی دروغ و دروغ پراکنی دفاع نمی‌کنیم. (گرچه ممکن است نتوانیم موافقی در این راه ایجاد کنیم) چرا که می‌دانیم دروغ، که از وجدان کاذب تراوش کرده، آگاهی کاذب بوجود می‌آورد، لذا امر اطلاع رسانی به مردم را که حق مشروع آنان است به انحراف می‌کشاند و به مخاطره می‌اندازد.

ما از آزادی سفسطه و سفسطه‌گری دفاع نمی‌کنیم، چرا که سفسطه بخشی از حقیقت را بیان می‌کند تا دروغ را استوار و آگاهی کاذب را به خورد جامعه دهد، و در نتیجه امر باطل را ماندگارتر گرداند. از این جهت مزورانه‌ترین روش در ضایع کردن یک آرمان و اندیشه آن است که بوسیله سفسطه از آن دفاع و یا به مقابله با آن برخاسته شود. اگر منتقدی مدعی شود که سوسیالیسم یعنی فتنه، فساد و گورهای دسته‌جمعی و کسانی که به این آرمان معتقد هستند، مستبدین و جانیان بالفطره هستند، یا از سوسیالیسم و دست‌آوردهای جهانی آن بی‌اطلاع است یا آن که سفسطه‌گری فتنه‌انگیز می‌باشد.

اندیشه تولیدگر - اندیشه ویرانگر

ما از آزادی اندیشه انسان‌های اهل تفکر و تعقیب و احساس، گذشته از آن که موافق یا مخالف ما باشند، دفاع می‌کنیم، چرا که آنان تولیدگرند و نه ویرانگر - این اندیشمندان،

خویشتن خواهی در پندار، خشونت در کردار

حشمت رئیسی

قسمت اول

هزاران مساله دارد و تمام انسان‌های اهل تفکر و احساس سازنده و نه ویرانگر و صرفاً مصرف‌کننده در این اردوگاه قرار دارند.

سرچشمه فتنه و فساد

اگر کسانی، از اصل نیک آزادی سوءاستفاده کردند و به نام دفاع از آزادی و «کشورهای آزاد» میلیون‌ها انسان را در ویتنام، کره، الجزایر و سایر نقاط جهان به خاک و خون کشیدند، و حتی بمب اتمی را بر علیه غیرنظامیان به کار بردند. انسان اندیشمند و با فضیلت نمی‌تواند و نباید به این نتیجه برسد که ریشه فتنه و فساد در اصل آزادی و قانون عدم بمباران غیرنظامیان نهفته است و نتیجه بگیرد که کلیه طرفداران اصل آزادی و قانون، ریاکار، خونریز و جنگ‌طلب هستند. اگر کسانی به نام عدالت و سوسیالیسم، مرتکب جنایت شدند و برای تحقق عدالت مورد نظرشان از اصول انسانی سوسیالیسم، سوء استفاده کردند. نمی‌توان نتیجه گرفت که سرچشمه فتنه و فساد در اصل عدالت و اصول سوسیالیسم نهفته است و معتقدین به عدالت و سوسیالیسم و کلیه تحول‌طلبان، انسان‌هایی خشن، بی‌رحم، خونریز و مستبد هستند. اگر کسانی برای دفاع و گسترش حیطه نفوذ سرمایه‌داری کشور مطلوب خود، کوردهای آدم‌سوز برپا ساختند، به نسل‌کشی پرداختند، می‌توان نتیجه گرفت که سرمایه‌داری یعنی کوردهای آدم‌سوزی، اگر چنانچه کسانی برای تحکیم حکومت فردی از اصول سوسیالیسم تخطی کردند و به جنایت دست زدند، آیا می‌توان نتیجه گرفت که سوسیالیسم یعنی گورهای دسته‌جمعی؟

نسبت و قطعیت

بزرگ‌نمایی نادرستی‌های یک واقعیت به قصد پنهان کردن حقیقت، بی‌اعتبار کردن ارزش‌های نیک بشری و لجن‌مال کردن تلاش مادی و معنوی میلیون‌ها انسان آرمان‌خواه و عدالت‌جو، ناپدید کردن دست‌آوردهای مترکز این جنبش جهانی، برای توجیه جایگاه شخصی اساساً کار انسان اندیشمند نیست. این گونه تسلیل به حقیقت و واقعیت نشان دادن و به قطعیت قضاوت کردن تنها کار شکارچیان بی‌مقدار و مترسک‌های ارزان قیمت است. انسان نمی‌تواند هم طرفدار نسبی بودن حقیقت و ارزش‌ها باشد و هم با قاطعیت و کینه‌توزی تمام در مورد پدیده‌های تاریخی جنبش‌های اجتماعی و میلیون‌ها انسان در سراسر گیتی قضاوت و داوری کند. انسان نمی‌تواند هم در مقام فیلسوف و عارف سخن بگوید، هم بسان قاضی شرح دادگاه‌های انقلاب اسلامی تمام هواخواهان سوسیالیسم را جنایتکاران بالقوه بخواند و به عنوان مفسد فی الارض و مجارب با آزادی معذور اعلام کند.

انتقاد ابزار تغییر

قابل درک است که انسان در آغاز شکل‌گیری اعتقاداتش بر پایه احساس و عاطفه به یک عقیده و مکتب فکری علاقمند و آرا به عنوان حقیقت مطلق بپذیرد. زندگی جدید، و نه عقل جدید... می‌تواند احساسات گذشته را در وجودش نابود ساخته و زایل گرداند. در این دگرگونی، نیروهای خودجوش در درون انسان، پوست می‌اندازند. گذشته را نفی می‌کند و باید بکند، تا وجود تازه را اثبات کنند. این کاری اختیاری و غیراختیاری نیست، بلکه ضروری جدید در درون انسان در حال شکل‌گیری است که می‌خواهد ادامه حیات دهد، از این نظر انتقاد ابتدا از درون انسان آغاز و جنبه سلی خود را طی می‌کند. هنگامی که نفی احساسی و یا عقلانی گذشته در درون انسان صورت گرفت و هویت جدید تطفه بست و جنبه ایجابی متولد شد این هویت جدید در گفتار و کردار و زندگی تازه بازتاب می‌یابد و انسانی دگرگون‌شده وارد صحنه می‌شود. در دوران گذار که دوران هرج و مرج آشفته فکری و عدم تعادل عقلی - روانی در انسان است، انسان باید بیشتر مطالعه کند، تعمق کند و کمتر مسئولیت بپذیرد. چرا که این عدم تعادل را به جامعه منتقل می‌کند. جامعه کسانی را که یک شبه تغییر رنگ می‌دهد.

انتقاد عقلانی

آن کس که هویت گذشته‌اش تعمیق یافته و عقلانی است، در درونش پروسه نفی گذشته و اثبات اندیشه جدید، عقلانی طی می‌شود. به چارچوب‌های بیشمار عقل پاسخ منطقی می‌دهد تا

دستگاه فکری جدیدی بوجود آید. در این وجود عقلانی هویت یافته، نه از نفرت به گذشته خیری است و نه از عشق سودایی به هویت جدید. چرا که عشق و نفرت در دایره احساسات عرض وجود می‌کنند. برتراند راسل فیلسوف بزرگ قرن بیستم که از فلاسفه بزرگ الهیات مسیحی بود، هنگامی که به نفی عقلانی آن مکتب رسید، برای پاسخ‌گویی به چراهای منطقی فراوانی که در ذهنش ایجاد شده بود و هم‌چنین برای پاسخ به پرسش میلیون‌ها انسان پرسشگر و برای بیان فلسفی آن سلب و ایجابی که در اعتقاداتش صورت گرفته بود، کتاب معروف «چرا مسیحی نیست» را به رشته تحریر درآورد و جهانی را به تفکر واداشت. اگر راسل در زندان و در زیر شکنجه چنین کتابی می‌نوشت، مسلمان و یا اصلاح‌طلب می‌شد، چون آزادی اندیشه و انتخاب از او سلب شده بود، هیچ کس مکتب جدید او را جدی نمی‌گرفت. اما تمام انسان‌های شرافتمند، با او ابراز هم‌دردی عمیق می‌کردند.

انتقاد احساسی

اگر طلبه‌ای از مدرسه فیضیه و یا مکتب مارکسیسم که دارای احساسات معینی هستند و شناخت آنان هنوز حسی است و به شناخت منطقی دست نیافته‌اند و دانش آنان در مورد اسلام و مارکسیسم در حد کتاب مفاتیح‌الجنان و دو کتاب سوسپال دمکراسی است. با مفاهیم الکن فلسفی و زبان احساسات ریده بنویسند و گمان کنند که این احساسات جدید «خرد ناب» است. عکس‌العمل‌هایی بوجود می‌آید که شاید چندان مطلوب نباشد. چندین پیش‌ساموری درون‌پایه، خود را به عنوان کارشناس برجسته امور امنیتی معرفی کرد، اطلاعات وسیعی با مقاصد سیاسی معین به او تزریق شد. جنجالی چندروزه به راه افتاد، وقتی که کارشناسان وارد گود شدند، معلوم شد که ادعاهای بزرگ او با واقعیت انطباق ندارد. لذا روزنامه واشنگتن‌پست او را به عنوان یک شیاد معرفی کرد. این مامور حق داشت که موسسه خود را ترک و در جایی دیگر استخدام شود. اما حق

مردم متعادل...

ادامه از صفحه ۱۱

تعدیل، آن فردی که صلاحیت ندارد ولی رأی آورده آن را هم می‌توانند ردش کنند چرا که در گذشته‌ها می‌شد بنابراین تمام این چیزها به حذف گزینش‌ها حذف این تبعیض‌های درونی صلاحیت‌های انتخاباتی و غیره اینها را

○ در رابطه با این‌که «دانشجویان در انقلاب بشود امر نامحتمل نیست» منظورشان چه بود؟ از انقلاب فرانسه هم مثال آورید؟

● بله عرض می‌کردم که انقلاب را ما نباید یک حادثه که یک شبه یا یک ساله تمام می‌شود تلقی کنیم. پیروزی انقلاب به سال ۵۷، خلاصه نمی‌شود، حوادث بعد از آن تحولاتی که الان توی این بداصطلاح روند آزادشدن جامعه توی این سال‌ها دارد اتفاق می‌افتد به نظر من اینها همه جزو انقلاب است ممکن است حالا این روند برود به یک کنجی بگردد یعنی جناح فرض کن ضد آزادی، ضد قانون‌گرایی، یا انحصارطلب‌ها یک حادثه‌ای بیایند درست کنند سد کنند جلوی این را، خوب روند نارضایتی مردم و جدائی و بیگانگی مردم از حاکمیت می‌آید ادامه پیدا می‌کند منتها در خفا در پطن نه در قشر این ادامه پیدا می‌کند بعد یک روزی دوباره می‌رسد به یک جانی که باید بریده بشود. این در آن روز ممکن است که انقلابی بشود همین انقلاب می‌تواند دو جهت داشته باشد: یکی در جهت فروپاشی کل باشد، یکی در جهت تغییر بنیادی کلی باشد، بین فروپاشی با تغییر بنیادی فرق می‌کند. تغییر بنیادی یعنی افکاری که الان در این حاکمیت بعنوان مثال در طبقه حاکمه هست این افکار عوض بشود. کسانی بیایند که مظهر این افکار نباشند اما فروپاشی کلی در جمهوری اسلامی، من از بین رفتن جمهوری اسلامی را یک انقلابی یک انقلاب مخرب می‌بینم چرا؟ چون که برافزاندن جمهوری اسلامی به صورت «سقوط» این بسیار بسیار محتمل است که مترادف باشد به براندازی. برای این‌که

نداشت، برای مطالبه دستمزد بزرگ، دروغ بزرگ بگوید و خود را به عنوان کارشناس معرفی کند.

حق تغییر

آزادی تغییر احساس، اندیشه و شغل حق طبیعی هر انسانی است. هر طلبه‌ای می‌تواند لباس آیت‌اللهی و هر گروه‌بانی می‌تواند لباس ژنرالی و هر جوان احساساتی می‌تواند ردای برتراند راسل را بر تن کند. و مقاله‌ای بنویسد «چرا من - مسیحی، مسلمان و یا مارکسیست نیستم»

آزادی شهروندان شهر آزاد نیز در این گونه موارد حق دارند بگویند: «دولت جوان» شما تشریف ببرید و لباس خودتان را به تن کنید. اگر تپذیرفت و امر او مشتبه شد که آیت‌الله، ژنرال و یا برتراند راسل است. «شهروند» حق دارد تعجب کند، چرا که تعجب کردن نیز جزء حقوق شهروندان است. اگر ادامه داد شهروند حق دارد با زبان طنز و کاریکاتور با این پدیده برخورد کند، چرا که آزادی اندیشه یازبان طنز نیز جزء حقوق شهروند است. اگر بازم ادامه داد و دیگر چاره‌ای برای شهروند باقی نماند و نتوانست، بین ادعا و ظرفیت و واقعیت مناسبتی منطقی برقرار کند، ناچار است فیلم دایمی‌جان ناپلئون را تماشا کند و بخندد. خندیدن حق طبیعی شهروند شهر آزاد است. در این خنده نه بویی از خون و خشونت می‌توان مشاهده کرد و نه نشانه‌ای از بازداشتگاه‌های سبیری و گورهای دسته‌جمعی - در این میان من قاسم هم از این حقوق شهروندی برخوردار است که از تاریخ مبارزات اصلاح‌طلبانه دایمی‌جان ناپلئون با جناح چپ توطئه‌گر و خشونت‌طلب انگلیسی، در کنگره اول مسنی و بوریاحمد و کنگره دوم کارزون با احساسات و عواطف پاک دفاع کند. در دوران آشفته‌بازار سیاسی که تعداد دایمی‌جان ناپلئون‌های سیاسی فراوانند، باید ارزش و منزلت مش‌قاسم‌های انگشت‌شمار را دانست.

در پایان این مبحث می‌توان انتقادی نیز به نویسنده مقاله «پندی به شرط بلاغ» داشت. چرا که ایشان هاملت را با دن کیشوت و تراژدی را با کمدی اشتباه گرفت و کوشید با کلام سنگین و متین تراژدی، پدیده‌ای یک را مورد بررسی مسنولانه قرار دهد. همین اشتباه شده که اینجانب یک عدد «داروغه فکری» را اندیشمند خطاب کنم. شاید زبان طنز مدرن چنین باشد. من با کلام طنز مدرن آشنایی ندارم

ادامه دارد

همین نیروهائی که می‌گویند جناح انحصارطلبان، اینها به سادگی کنار نمی‌روند می‌روند از زیرزمین نیرو جمع می‌کنند اسلحه جمع می‌کنند شورش می‌کنند شروع می‌کنند به شورش و می‌دارند این عشایر را. بعد هم نیروهای ضد اینها می‌آیند، مجاهدین می‌آیند، بعد سلطنت‌طلبان می‌آیند الان طالبان در جنوب

شهرهای کشور دارند نفوذ می‌کنند آن‌ها می‌آیند می‌شود جنگ داخلی. جنگ داخلی هم که بشود ایران به نظر من از دست رفته و از افغانستان وضعیت بهتر نیست. بنابراین من فروپاشی ناگهانی حکومت و انقلاب به این معنی را تأیید نمی‌کنم از این باب من محافظه‌کارم این را، اعلام می‌کنم.

اما از جهت تغییرات بنیادی سال ۱۳۷۱ ما در شماره ۵ مجله خودمان در سالگرد انقلاب همان جا گفته‌ایم نکند کار به جانی بکشد که بگویند پیام انقلابان را شنیدیم. آبان سال ۵۷ شاه گفت و بعدش از اطلاعات بگویند ما پیام انقلابان را شنیدیم. ما این حرف را آن موقع شش سال پیش، قبل از آقای خامنه‌ای گفتیم. بنابراین ما با تغییرات صد در صد موافقیم. انقلاب فرانسو فقط با قیام ۱۷۸۹ لویی هفدهم که تمام نشده در ۱۸۲۱، ۱۸۳۰، ۱۸۴۰ که تمام نشد ۱۸۷۲ آخرین بار بود که کمون پاریس شد پس سه دفعه، چهار دفعه، انقلاب در انقلاب شد و هرکدام از این انقلاب‌ها یک ویژگی خاص خودش را داشت تا بالاخره رسید به یک تعادلی. انقلاب ایران هم به نظر من همین خصوصیتی دارد منتها ما از گذشت زمان و از شرایط و اوضاع احوال جهانی از این هوشیاری ایرانی‌ها فقط این را پیدا کردیم که انقلاب ما انشالله تخریبی نباشد. ایران پاشانده نشود. برای ایران الان نگران هستیم. من به اصطلاح با این که ۶۰ سال است که مواضع مذهبی دارم و بیشتر مذهب من مرا به امور اجتماعی هدایت کرده ولی باور کنید که امروزه من نگرانی اسلام ندارم، بلکه نگران ایرانم.

با سیاسی از جناب‌عالی که

در این گفتگو شرکت کردید.

«برادرم صمد بهرنگی»؛ روایتی مجعول از مرگ صمد

بخش‌هایی از نامه سرگشاده بهروز حقی به اسد بهرنگی (برادر صمد بهرنگی)



که به قول معروف «مجرم اصلی کسی است که دستور چکاندن ماشه را می‌دهد نه آن کس که ماشه را می‌چکاند». در صورتی که حتی اگر فرض کنیم که مرگ صمد دسیسه ساواک بوده است، علیرغم آن که هوارده عاملی برای فشار بر روح و روان آقای فلاحی و خانواده ایشان بوده‌اید، قدمی اساسی در جهت فشار روی سازمان‌دهندگان این قتل مفروض، یعنی ساواک و رژیم برنداشتید.

بسیار مردم در گفتن این نکته که شما نیز، همانند جنبش آن سالها، سودی در شهید اعلام کردن صمد دارید. اگر جنبش انقلابی از مشکوک اعلام کردن مرگ صمد، قصد برانگیختن خشم عمومی علیه ساواک و رژیم شاه را داشت، تردید دارم که شما از شهید اعلام کردن صمد، قصد برانگیختن احترام عمومی و یا حداقل حفظ آن برای خود را نداشته باشید. بدون آن که حاضر به پرداخت تاوان آن باشید. مبارزه با ساواک بهائی را داشت که شما به هیچ وجه حاضر به پرداخت آن نبودید، در صورتی که مبارزه علیه کسی که هوارده زیر فشار اختناق و سرکوب پلیسی قرار داشته، ظاهراً نه تنها بهائی را نمی‌طلبید، بلکه به سادگی آب خوردن نیز می‌نماید. شاید این طنز تلخی باشد که شما، به خونخواهی برادر، هرگز به جنگ قاتلین موهوم آن‌ها نرفتید و فلاحی، متهم شماره یک کتاب شما، تمام عمر خود را وقف مبارزه نمود؛ حداقل چهار بار دستگیر و زندانی شد و چه در زندان و چه بیرون از آن، کسی از زبان، رفتار و کردار او نشانی از ضعف ندید و نشنید. صراحتاً بگویم که اصرار فوق‌العاده شما در متهم جلوه دادن یک انسان بی‌گناه و شریف نمی‌تواند سوال برانگیز نباشد.

شاید معمای انتخاب نام کتاب، یعنی «برادرم صمد بهرنگی» نیز در همین باشد که شما با اصراری فوق‌العاده سعی دارید نام صمد را مانند مدال از سینه خود آویزان کنید، در صورتی که ارزش واقعی صمد نه در مرگ او و چگونگی آن، بلکه دقیقاً در زندگی پر تلاش او نهفته است. مردمی که به صمد علاقه دارند، قطعاً به شما نیز، به عنوان برادر او احترام قائل هستند، به شرطی که از این احترام سنگری برای حمله به انسان‌های شریف و پاک‌باخته، متهم کردن آن‌ها به قتل و یا مشارکت در پرده‌پوشی ماجرای مرگ صمد نسازید. یقین دارم که اگر صمد و دوستان دیگری که در کتاب خود از آن‌ها نام برده‌اید و امروز در میان ما نیستند، این امکان را داشتند که کتاب شما را بخوانند، زبان به ملامت شما می‌گشودند. با این اوصاف، شما انسان شریفی را دعوت به عذرخواهی از پیشگاه مردم، به خاطر جرمی که مرتکب نشده‌است، می‌کنید. شاید زمانی مفهوم واقعی این نکته را درک کنید: آن کس که بایستی از پیشگاه مردم عذرخواهی کند، شاید همین خود شما باشید که از انتشار کتاب «برادرم صمد بهرنگی»، که می‌توانست و می‌بایست آموزه‌های بی‌شمار صمد را در برداشته باشد، دستاویزی برای اتهام به یک مبارز دیرین و شریف و شریک جرم کردن مبارزین دیگر ساخته و به جای بیان حقیقت و روشن کردن ذهن مردم، توهمات ذهنی و تمایلات شخصی خود را نشانده‌اید.

با احترامات فائقه بهروز حقی خرداد ۱۳۷۹

واقعا تفاوت یک قتل سیاسی با جنایت معمولی را نمی‌دانید؟ در این صورت چرا وارد کار خطیر قضاوت می‌شوید؟ از این گذشته، مگر خود شما، که مبارزی قدیمی و شریف را متهم به کار نکرده می‌کنید، شاهد عینی دارید؟ مگر نه این است که فقط از «موارد مشکوک» به نتایجی تا این حد فاجعه‌بار رسیده و کاری را که با خطا آغاز شده، به خطا ادامه داده‌اید؟ در این صورت کسانی که هم صمد و هم فلاحی را خوب می‌شناسند، با او سال‌ها دمسخور بوده‌اند، هم‌بندی و هم‌سولوی او بوده‌اند، از شخصیت او شناخت کافی دارند، از تصادفی بودن مسافرت صمد، از عاطفی بودن عمیق فلاحی و از دهها نمونه دیگر اطلاع دارند، چرا نباید بتوانند در بی‌پایه بودن آن «موارد مشکوک» تردید کنند؟ شما از دادگاهی صحبت می‌کنید که باید تشکیل شود اما فراموش می‌کنید که صمد اگر به عنوان یک فرد برادر شماست، به عنوان یک سبیل مبارز، برادر دهها هزار نفر بوده است و هر کدام از آنها، با حساسیتی به مراتب بیشتر از شما موضوع مرگ صمد را دنبال کرده و هنگامی رای به برانگیختن و تصادفی بودن حادثه داده‌اند. به بیان دیگر، در این مورد خاص، نه یک دادگاه، بلکه به جرات می‌توانم بگویم، هزاران دادگاه در ذهن انقلابیون تشکیل شده و فلاحی، که با وقف سرتاسر عمر خود به مبارزه، به گونه‌ای رنج‌بار، یا ناچار از زندگی مخفی و آوارگی بوده، یا شکنجه و زندانی شده و یا مجبور به مهاجرت و زیست در غربت بوده، از همه این دادگاه‌ها و آزمایش‌های دشوار، سر بلند و پیروز بیرون آمده‌است. حال اگر شما، در بستر آرامش خود، حاضر به درک این آزمایش‌ها و قضاوت‌های ناشی از آن نیستید، این دیگر مسئله خودتان است.

آقای بهرنگی عزیز

کسی که مبادرت به نوشتن «روایت زندگی و مرگ صمد» می‌کند، حداقل بایستی دارای آن حد از آگاهی اجتماعی و وجدان بوده باشد که بداند قضاوت، کار آسانی نیست، به‌ویژه وقتی که شرافت انسان‌ها را نشانه گرفته باشد. قضاوت امری تخصصیست و درست به همین دلیل در همه نقاط جهان مدارس عالی و دانشگاه‌های مخصوص برای تربیت قضات وجود دارد. شما، حتی اگر تمامی شرایط لازم برای قضاوت را نیز دارا باشید، باز در این قضیه مشخص، حق قضاوت ندارید، مگر آن‌که از اتهام و افترا به دیگران هراسی نداشته باشید. زیرا که قاضی بایستی در امر قضاوت کاملاً بی‌طرف باشد و شما در این قضیه ذینفع هستید. از محتوی نوشته شما نیز چنین برمی‌آید که به هر ترتیبی تلاش دارید دلیلی برای متهم کردن فلاحی بتراشید. به عنوان مثال وقتی می‌نویسید: «فرض کنیم کل قضایا تصادفی پیش نبوده است. در این صورت هم فلاحی بی‌تقصیر نیست (۲۴۲)» در واقع قصد خود را از مقصر و مجرم معرفی نمودن فلاحی در هر حالت و شرایطی، اعلام می‌کنید. یک آدم بی‌اطلاع اگر این گفته خام شما را در جا و بی‌جای کتاب بخواند که فلاحی صمد را سالم برد اما سالم برنگرداند، شاید تصور کند که صمد کودکی دبستانی بوده که دست یک آدم حواس‌پرت سرده شده و دچار حادثه گردیده است. در صورتی که صمد نه بچه دبستانی بود که احتیاج به مراقبت داشته باشد و نه یل و قهرمان. نکته در اینجاست که وقتی حادثه سراغ آدم‌ها را بگیرد، به طول و عرض آن‌ها توجه نمی‌کند. برای من بسیار تعجب‌آور است که حضرت تعالی، آگاهانه یا ناآگاهانه، از یک طرف قضیه مرگ صمد را یک قتل سیاسی که توسط ساواک سازمان داده شده وانمود می‌کنید و از طرف دیگر با آن، به عنوان یک جنایت معمولی که یک نفر اقدام به آن نموده و بایستی پاسخگوی جرم خود باشد، رفتار می‌کنید. این جمله به هیچ‌وجه به معنی این نیست که در قتل‌های سیاسی، فرد مجرم نیست، بلکه به معنی آن است

و اگذار می‌نماید. کسی که اساساً منکر موجودیت گروه‌ها در آن زمان است، چگونه می‌تواند این نکته باریک‌تراز مو را درک کند که در آن دوره، توافق اعلام نشده اما پذیرفته شده بر سر شهید اعلام شدن صمد، از نیاز هر چند غلط، اما موجود جنبش روشنفکری ناشی می‌شد. جنبشی که می‌خواست خشم همگان را علیه رژیم و ساواک برانگیزد و حیثیت می‌آمد موقعتی تا این حد مناسب را از دست بدهد. حمزه فلاحی، در عین بی‌گناهی کامل، بار سنگین این توافق را پذیرفت، زیرا که از یک طرف تسلیم محض مقررات جنبش و نیازهای آن بود و از طرف دیگر، نوبت تیز حمله متوجه ساواک و رژیم بود. درک این نکته چندان سخت نیست که در هر حالی جز این، حمزه فلاحی می‌بایستی طرد می‌شد. در صورتی که در همان زمان و تمام دوره بعدی، جزو یاران وفادار و قابل اعتماد جنبش انقلابی باقی ماند. آیا هرگز از خود سوال کرده‌اید چرا کسانی که پای استوار جنبش بودند و بزرگترین بخش آنها که در کتاب شما هم بعضاً نام برده شده‌اند تا پای جان بر سر آرمان خود ایستادگی کردند، نه تنها حمزه را کنار نگذاشتند، بلکه او را از یاران نزدیک و ثابت قدم خود می‌دانستند؟ آیا هرگز از خود سوال کرده‌اید که چرا بهروز دهقانی، کاظم سعادت و علیرضا ناهید، که در کتاب شما به عنوان یاران نزدیک و منافع فکری، بعنوان دست‌پرورده صمد نام برده شده‌اند، در فاصله شهریور ۴۷، یعنی پس از مرگ صمد، تا سال پنجاه، که دستگیر شدند، نه تنها کلمه‌ای شکوه‌آمیز در باره فلاحی بر زبان نیاوردند، بلکه پس از مرگ صمد نیز، همانند سایرهای پیش از آن، از دوستان نزدیک او محسوب می‌شدند؟ به اعتراف دوست و دشمن، آن‌ها کسانی نبودند که نان به نرخ روز بخورند و از شهامت و شجاعت هم تا آن حد برخوردار بودند که در صورت وجود کوچکترین تردیدی در واقعه مرگ صمد، سکوت نکنند.

هرگز فراموش نخواهم کرد روزی را که برای اولین بار پس از مرگ صمد، فلاحی را دیدم. وقتی او، دو روز پس از مرگ صمد، ساعت پنج بعد از ظهر به تبریز رسید، به اندازه بیست سال پیرتر شده بود. او پس از جمع کردن دوستان در منزل مرحوم نصرت اسدی، حادثه شوم را مو به مو، همان‌گونه که در آدینه نوشته است، شرح داد. از دوستان ارجمندی که در آنجا حضور داشتند می‌توانم از معلم بزرگوارم آقای فریدون قره‌چورلو و دوست روزهای سخت و دشوارم غلامحسین صدیق نام ببرم. کاظم سعادت از شنیدن خبر بدحال و چنگ شد. همه به دست و پا افتادیم. پس از نیم ساعت تلاش، بالاخره حالش کمی بهتر شد. هیچ‌کس در گفته‌های حمزه شک نکرد سهل است که همگی به تسلی و دلداری او پرداختند. شبی بسیار وحشتناک و دیرپا بود. پس از تبادل نظر‌ها و چه باید کرد، قرار شد که فلاحی صبح همان روز خود را به ارتش معرفی و کارهای آنجا را راست و ریس کند. تنی چند از دوستان هم مسئولیت دشوار اطلاع به خانواده صمد را عهده‌دار شدند. به راستی نمی‌توانستید در کتاب خودتان، با کمی احساس مسئولیت، اشاره کنید که کاظم سعادت خبر مرگ صمد را از زبان خود فلاحی شنیده و خود به او تسلی داده است؟

آقای بهرنگی

از آنجا که مایل نیستم در صداقت شما تماماً تردید کنم، باز هم به بررسی بخش دیگری از ادعاهای شما می‌پردازم. از قول فلاحی نوشته‌اید: «می‌گویند گروه گروه، هزاران شاهد زنده و مرده در این مورد هست. ولی کدام شاهد؟ مگر چه کسی غیر شما قضیه را به عین دیده است؟ مگر نه این است که هرکس هم چیزی شنید، از خود شما شنید؟ (۲۴۱)». اما شما فراموش می‌کنید که در سرتاسر نوشته‌تان، از مرگ صمد به عنوان یک قتل سیاسی که ساواک سازمانده آن بوده است، نام برده‌اید. آیا شما

آن‌ها را نام برده‌اید، چه می‌شوند؟ حضرت تعالی مدعی شده‌اید: «در زمان صمد نه تشکیلات چریکی بود و نه تشکیلات دیگر» و «... مردم هنوز تاریخ را فراموش نکرده‌اند و این مسلم است در دوران زندگی صمد هیچ محفل و سازمان مبارزه مسلحانه تشکیل نشده بود» (۲۵۱). در صورت پذیرش این «ادعای تاریخی» ناشی از عدم اطلاع، ناگزیر از پذیرش این فرضیه هم خواهیم شد که «چریک‌های فدایی خلق» در سال ۴۹ یک مرتبه از آسمان نازل شدند و تکیه بر اتهامات درونی موفق به یافتن همدیگر و سازماندهی مبارزه آتی گشتند. هستند کسانی که در آن زمان خود را کنار می‌کشیدند و حاضر به پذیرش هیچ‌گونه ارتباط جدی با مبارزین نبودند، اما پس از افتادن آب‌ها از آسیاب، به ویژه در دوره انقلاب و مدتی پس از آن، وقایع دهه‌های چهل و پنجاه را از روی کتاب‌ها و نشریات خوانده و اتفاقاً به همین دلیل و برای میدان‌های بی‌حریف شده و به صدور «اطلاعات تاریخی» اقدام می‌کنند. شاید با تکیه بر همین «اطلاعات تاریخی» است که مدعی شده‌اید: «البته تسک تنها شاهد (یعنی فلاحی) به این که بعد از مرگ صمد سالها تو زندان بوده، اگر صحیح هم بوده باشد، ربطی به اصل قضیه ندارد. چون کل قضایای مورد ادعای ایشان سه سال بعد از مرگ صمد اتفاق افتاده و نمی‌تواند اعمال سه سال قبل ایشان را توضیح دهد. (۲۴۳)». آیا پس از توضیحات فوق، هنوز هم معتقدید کل قضایا سه سال بعد و بطور خلق‌الساعه اتفاق افتاده؟ آیا فکر نمی‌کنید کین‌توزی بی‌اساس و خیال‌پردازی بیش از حد می‌تواند منجر به هذیان‌گویی شود؟ با وجود این، حداقل برای اطلاع حضرت تعالی باید عرض کنم که اگر دهه پنجاه، «دهه غسل» بود، دهه چهل، دهه بسیار دشوار بحث‌ها و تصمیم‌گیری‌های گروهی و محفلی بود. برای دانستن این واقعیت حتی لازم نیست که خود شاهد عینی باشید. کافیست فقط به خاطر بیاورید یا در جانی خوانده باشید که بیژن جزنی و یارانش در سال ۴۶ دستگیر شدند. اتفاقاً در همان سال‌ها و نه سه سال بعد، حمزه فلاحی با وجود آن که افسر ارتش بود و افسران ارتش را خطراتی بمراتب جدی‌تر تهدید می‌کرد، در جریان مبارزه شرکت فعال داشت و در سخت‌ترین شرایط یک دم از کمک به دوستان دریغ نکرد.

برای نمونه، خاطره‌ای را بیان می‌کنم که مرحوم صمد هم در آن شرکت داشت: یکی از هنرمندان آن زمان بنام «زاوَن»، در رستوران مژده تیریز ویلن می‌زد. این رستوران یکی از پاتوق‌های روشنفکران و انقلابیون بود. بعدها با تلاش مرحوم حداد، معلم نقاشی، معلوم شد که مدیر رستوران مامور مخفی ساواک است. حداد بلافاصله پس از افشای این قضیه دستگیر و روانه زندان شد. در همان زمان آقای فلاحی در آپارتمانی مجردی واقع در خیابان شاه تبریز، بالای گرمابه همایون زندگی می‌کرد. پس از دستگیری حداد و به‌لا رفتن احتمال خانه‌گردی توسط ساواک، تصمیم گرفته شد یک قبضه کلت، سی عدد فشنگ، دو چندان پر از کتاب‌ها و جزوات مسنوعه را به خانه او منتقل کنیم. همین محموله در اولین فرصت با رانندگی خود آقای فلاحی به یکی از دهات اطراف اسکو، شهری در فاصله چند کیلومتری تبریز حمل و در آنجا جاسازی شد. آیا هنوز هم معتقدید که کل آن قضایا سه سال بعد اتفاق افتاده است؟

متأسفم که باید بگویم عدم اطلاع شما، مانعیست در درک روحیات آن زمان. روحیاتی که از یک طرف صمد را شهید و مرگ او را توطئه ساواک وانمود می‌کرد و از طرف دیگر فلاحی را، با یقین کامل به بی‌گناهی و اطمینان کافی به روحیات مبارزاتی‌اش در میان می‌گرفت و خطیرترین مسئولیت‌ها را به او

قابل تقدیر است که آقای اسد بهرنگی با انتشار کتابی تحت عنوان «برادرم صمد بهرنگی» زوایای نوینی از زندگی پر تلاش مرحوم صمد را روشن ساخته‌اند. قابل تقدیرتر می‌بود اگر ایشان در کتاب خود، که بی‌شک زحمات فراوانی در تدوین آن متحمل شده‌اند، جانب انصاف و عدالت را رعایت کرده و با آگاهی نسبت به وظیفه خطیری که برعهده گرفته‌اند، «روایت مرگ صمد» را آن‌گونه که در خور ثبت در تاریخ و نه ایجاد اغتشاش در آذهای عمومی‌ست، منعکس می‌کردند.

متأسفانه باید گفت ارزیابی غیر واقعی از رویدادهای آن زمان، ایشان را در موقعیتی قرار داده که در شان ایشان و هیچ انسان آگاه و مسئول دیگری نیست. تکرار اتهام به یکی از قدیمی‌ترین و پاک‌باخته‌ترین مبارزین، نه تنها از ارزش واقعی زحمات ایشان در تدوین کتاب مزبور فروگذاشته و «روایت مرگ صمد» را به یک اتهام‌نامه ساختگی مبدل نموده، بلکه منظره‌ای انزجارآمیز از گره‌خورده‌گی منافع شخصی و تبدیل یک حادثه تلخ و ناگوار به دسیسه‌ای پنهانی ایجاد کرده است. از آنجا که آقای فلاحی نیز، همانند صمد، هرگز برای خود نزیسته و سرتاسر زندگی‌اش به گزاف همه دوستان و هم‌زمان ایشان، وقف مبارزه به خاطر عدالت و آزادی بوده، وظیفه اخلاقی خود دانستم تا جایی که در این نامه سرگشاده مقدور است، به اتهامات مزبور بپردازم. به ویژه آن‌که شخصاً در جریان بسیاری از وقایع آن زمان، از جمله مسافرت صمد به ساحل ارس قرار داشتیم. هدف این نامه سرگشاده، دفاع از فلاحی نیست، زیرا که زندگی ایشان، شناختی که از شخصیت ایشان وجود دارد و خود حقیقت ماجرا، حکم برانته ایشان را یک‌بار برای همیشه صادر کرده است. هدف، پرداختن به آن روحیه‌ایست که بی‌محابا اتهام می‌زند و تحت عنوان افشای حقیقت مرگ صمد، به نابودی شخصیت انسانی مبارز می‌پردازد.

جناب آقای بهرنگی

حضرت تعالی در کتابی با عنوان «برادرم صمد بهرنگی» مدعی شده‌اید که پس از مرگ صمد «مهراهی که او را برده بود (یعنی آقای فلاحی) آب شده و به زمین رفته بود (صفحات ۲۲۶ و ۲۴۱)». این ادعا شاید که خواننده بی‌خبر از واقعیت را یاد گناهکارانی بیندازد که برای فرار از مجازات مخفی و متواری می‌شوند، اما نمی‌تواند در کسانی که حقیقت را می‌دانند، تأثیری انزجارآمیز نداشته باشد. سی سال پس از درگذشت صمد و توضیحات دقیق و مکرری که در مورد تمامی جوانب آن به شما داده شده، اصولاً بایستی بهتر از هر کس دیگری بدانید که «آب شدن و زمین رفتن فلاحی» هیچ دلیلی نداشته، جز بازداشت او از طرف «ضداطلاعات ارتش».

آقای فلاحی فردای روز بازگشت از ارس و حضور در پادگان، بلافاصله بازداشت و توسط بازجوی ویژه‌ای که از تهران اعزام شده بود، تحت بازجویی قرار گرفت. آیا شما واقعا از این موضوع بی‌اطلاع هستید؟ در این صورت وای به حال شما که بدون تحقیق و بررسی کامل اقدام به نوشتن «روایت مرگ صمد» کرده و طی آن انسان بی‌گناهی را گناهکار معرفی کرده‌اید و اگر مطلع هستید، بدا به حال شما، که آگاهانه واقعیت را درگرونگ جلوه داده‌اید.

حضرت تعالی به درستی اشاره کرده‌اید که اولین بار پس از مرگ صمد، فلاحی را در خانه آقای دولت‌آبادی دیده‌اید. شاید فراموش کرده‌اید اضافه کنید که فلاحی، همان روز آزاد شدن از بازداشت، به دوستان اطلاع داد که می‌خواهد شما را ملاقات کند و طی دیداری که همان روز پیش آمد، تمامی ماجرا را، همان‌گونه که اتفاق افتاده بود، به شما اطلاع داد. او نتوانست به دیدار مادر داغدار صمد برود، زیرا که جو آشفته ناشی از قضاوت‌های عجولانه و ناعادلانه، همراه با هوجم‌گری‌های متداول، که خود شما بهتر از هر کس از چند و چون آن خبر دارید، این امکان را از او سلب کرده بود.

این ادعای شما نیز که «فلاحی خود را دوست صمد معرفی می‌کند که نبود، چون اگر بود، من و مادر و جعفر برادرم، تا آن وقت او را دیده بودیم (۲۳۵)» مطلقاً حقیقت ندارد. در این صورت دوستان مشترکی که در جریان این دوستی قرار داشتند، از جمله شخص بنده و کسان دیگری که شما در کتاب خود برخی از

عقد
یک ایدئولوژی زمانی واقعا به موفقیت دست می‌یابد که حتی واقعیت‌هایی که در نظر اول با آن در تضادند رفته‌رفته به سود آن وارد عمل شوند.

سلوی یزک، موضوع والای ایدئولوژی

ایدئولوژی‌ها ما را یاری می‌دهند تا از دنیای اجتماعی پیچیده‌ای که در آن زندگی می‌کنیم سر در بیاوریم. این کار را از راه فراهم کردن توضیحی از جامعه، همانند نقشه‌ای فکری، انجام می‌دهند که ما به کمک آن می‌توانیم مکان خویش را در محیط پیرامونمان ببینیم. در عین حال، ایدئولوژی‌ها همواره با به دست دادن توضیحی از واقعیات اجتماعی، حاوی یک رشته عقاید سیاسی نیز هستند که بهترین شکل ممکن برای سازماندهی اجتماعی را به تفصیل شرح می‌دهند و همواره نقشه‌های از واقعیت، تصویری از جامعه‌ای مطلوب هم در برابر می‌نهند. پس یک ایدئولوژی هم حاوی شرحی از روابط اجتماعی و سیاسی موجود و هم طرحی برای سازمان دادن به این روابط است. اما بالاتر از این تعریف کلی، مفهوم ایدئولوژی به این صفت بد شهرت یافته که فهم آن دشوار است، چرا که دامنه‌ای وسیع از مفاهیم را در بر می‌گیرد که بسیاری از آنها متناقضند.

ایدئولوژی: تصور کلاسیک از یکنان مارکس

مفهوم ایدئولوژی پیشگامان بسیاری دارد. شایان ذکرترین‌شان نوشته‌های فرانسویس بیکن (۱۶۲۶-۱۵۶۱) است. بیکن در کتابی با عنوان ارکان جدید (۱۶۲۰) به بحث در دفاع از برخورد علمی سخت‌گیرانه‌ای به جهان پرداخت که «بتها» و «اشباح» را که معتقد بود از روزگار باستان ذهن انسان را اسیر کرده‌اند، بزداید. به استدلال او بتها از جمله گرفتاری‌های برخورد ارسطویی - مسیحی به جهانند که در دوره او غالب بود. این بتها مبتنی بر مکاشفات و دیگر اسطوره‌های آن جهانی و خرافات و تعصباتند که در سنت جا خوش کرده‌اند و اربابان و ملاکان فئودال آنها را حفظ می‌کنند؛ «اینان از سر جادویی و به طریقی جزئی عظیم‌ترین لطبات را بر فلسفه و علم وارد کرده‌اند». بیکن مشخصاً می‌دید عقایدی که اینان مدافعشان هستند، «عمیقاً» در ذهن مردم «ریشه دوانده است». با این همه، با غیرمذهبی شدن و تجدیدگرایی روزافزون جهان، مثلاً از رهگذر شکوفائی صنایع، توانائی این شکل‌های قدیمی علم و مرجعیت به حفظ سلطه خویش بر اذهان جماعت رفته‌رفته به افول گرانید. تلاش در

جهت یافتن راهبانی که بتوان مبانی شناخت را بر پایه‌ای تجربی، «این جهانی» و انسانی گذاشت انگیزه نوشته‌شدن کتاب بیکن بود. در این تلاش آغازین برای رها کردن بشر از جنگ «اشباح» می‌توان جنبه‌ای از ایدئولوژی دید که بعدها در تاریخ آن بارها تکرار می‌شود. در مفهوم ایدئولوژی به این نکته که چگونه می‌توانیم میان «بتها» و واقعیت فرق بگذاریم و به مبانی فلسفی شناخت به طور کلی نظر دارد. به بیان دیگر، ایدئولوژی رابطه‌ای نزدیک با معرفت‌شناسی دارد.

کارل مارتس، در کتاب پست‌تاریش ایدئولوژی و آرمانشهر (۱۹۳۶)، می‌نویسد: «درست زمانی که بی‌اعتمادی انسان به انسان، که در هر مرحله‌ای از تاریخ انسان کم و بیش هویداست، صراحت بیاید و بخشی از روش برخورد ما شود، از شائبه ایدئولوژی در اظهارات دیگران حرف می‌زنیم.» روندهای غیرمذهبی شدن و بالاگرفتن نارضائی از منابع سنتی اقتدار و علم همراه با خیزش انقلاب فرانسه چشم‌گیر تر از همیشه بروز کرد. در بجهت این تلاش برای سرنگونی رژیم سلطنتی و جانشین کردن آن با نظام حکومتی معقول جدیدی مبتنی بر پایه اصول جهانی آزادی، برابری و برادری بود که واژه «ایدئولوژی» سربرآورد. آنتوان دستوت دو تراسی (۱۸۳۶ - ۱۷۵۴) که این واژه نخستین بار در نوشته‌های او به کار رفت، نقش کلیدی در این انقلاب ایفا کرد و با شروع دوره وحشت بزرگ ۴ - ۱۷۹۳ به زندان افتاد. در محبس دست به فرموله کردن برخوردی برای مطالعه عقلی عقاید زد که آن را ایدئولوژی (مربک از اید و لوژی) نامید. به گفته ایکلتون، «مفهوم ایدئولوژی دقیقاً در شرایطی ایدئولوژیک پا به عرصه وجود نهاد». دو تراسی در پی راهی بود که به طور عینی نشان دهد عقیده‌کاذب بگیر و بیند و ایجاد وحشت دقیقاً ناقض اصولی حقیقی است که محرک انقلاب بوده است. دو تراسی در پی بسط دادن دانشی برای عقاید بود که ایجاد این تمایز را ممکن کند و کتابش را بر پایه چیزی گذاشت که امروز به آن برخورد رفتارگرایانه به روانشناسی می‌گویند. او فکر می‌کرد که اگر نیوتن قوانین جاذبه را کشف کرد، چرا نباید کشف قوانین حاکم بر ذهن انسان‌ها ممکن باشد؟ لازمه کار، وجود «نیوتن علم تفکر» بود و او خویش را در چنین نقشی می‌دید. پس از آزادی از زندان کارش را در سمت عضو انستیتو ملی پی گرفت و کوشید نظامی آزاداندیشه‌ها را برای تعلیم و تربیت

عرصه ایدئولوژی

یان مکنزی

ترجمه: م. قائد

بخش اول

همگانی ایجاد کند که علم عقایدش را به عمل درآورد.

اما با به قدرت رسیدن ناپلئون و ظهور طبقه جدیدی از اشراف در فرانسه، رژیم که مدام خودکامه تر می‌شد از برخورد آشکار عقلی دو تراسی خوش نیامد. به نظر ناپلئون افکار دو تراسی، و افکار کسانی که در انستیتو ملی با او همدلی می‌کردند، تهدیدی بود برای اقتدار دولت.

نزد ناپلئون خواهان آنها عامل «تمام بدبختی‌هایی است که دامن گیر میهن عزیز ما گشته» و با حالت رد و انکار به آن متفکران پرچم «ایدئولوگ» زد. به این ترتیب، می‌بینیم که ایدئولوژی از همان بدو تولد دو معنی متضاد داشته است: ایدئولوژی به عنوان علم عقاید (دو تراسی) و ایدئولوژی به عنوان مجموعه عقاید کاذب و حتی مخمل (ناپلئون). این تقابل تعیین‌کننده طرز برخورد کلاسیک به ایدئولوژی است. اما در تفکر کارل مارکس و فریدریش انگلس، این طرز برخورد چرخش تازه‌ای یافت.

برخورد بدیعی که مارکس و انگلس به مفهوم ایدئولوژی کردند، مقطعی قاطع در تاریخ این مفهوم از کار درآمد. در بخشی بعد خواهیم دید که وقتی مردم قرن بیستم از ایدئولوژی حرف می‌زنند، منظورشان تعریف مارکس - انگلس است. به رغم اهمیت این بازیگری جدید، کار مارکس و انگلس روی ایدئولوژی گرفتار همان سرنوشتی شد که گریبانگیر تلاش دو تراسی

مکتب قدرت سلفطانیان قدیم است. سلفطانیان از عینی‌ترین پدیده به صراحت دفاع می‌کردند. در حوزه دیانت نیز عده‌ای بدین رای اعتقاد ورزیدند و حق را از آن پیروز و فاتح بیان داشتند. نیچه دین را کنترل‌کننده قدرت و تسجدیدکننده قدرتمندان و بازدارنده قدرت طلبی مطلق دانسته و آن را به خطا نسبت می‌دهد که با اختراع دین قلمرو قدرت را محدود کرده و ضعیفان را حق حیات پیدا می‌دهد و این شیوه در عقیده نیچه گناه نابخوشدنی است زیرا مرگ برای ضعیف امر طبیعی است. نیچه مبارزه با نفس را خیانت می‌داند که پیروش نفس باید به جای مبارزه با نفس مورد توجه قرار گیرد. مساوات در نظریه قدرت حرف بیپوده‌ای است که ضعیفان آن را در جهت کنترل قدرت ابرمردان ساخته‌اند. بخشش و مروّت و وجود و رحم و عدالت همه در جهت محدود ساختن قدرت است. میل به قدرت در رهبران به صورت آشکار و در پیروان به صورت پنهان جریان دارد. پیروان پیروزی رهبر متبوع و مقبول خود را پیروزی خود می‌پندارند. در جامعه‌ای که قدرت حکومت می‌کند سخن از قانون اساسی و مصوبات پارلمان غیرموجه و بی‌معنی است. در چنین جامعه‌ای قوانین فقط به عنوان توجیه قدرت مورد استناد و بهره‌برداری قرار گرفته هر جا لازم باشد قربانی قدرت می‌شود. در حوزه قدرت فرمان بر قانون می‌چربد. قانون فرع بر فرمان و مطیع آن است. در جامعه‌ای که قدرت در آن حاکمیت دارد و مقام حق نشسته است فقط شئون قدرت را می‌توان در آن جامعه ملاحظه کرد. سخن گفتن از حقوق شهروند و عدالت اجتماعی مدنیت و قانون اساسی همه مغایر با اقتضای قدرت است. وقتی ظهور و حاکمیت قدرت ثابت شد خود قدرت حیثیتی دارد که به مقتضای حیثیت ذاتی خود در جریان می‌افتد. افلاطون می‌گوید: (انسان‌ها چنان روحیه‌ای ندارند که بتوانند جلوی وسوسه‌هایی را که قدرت در آنها برمی‌انگیزد از نادانی که خود بدترین پلیدی‌هاست انباشته شده و مورد نفرت نزدیک‌ترین و صمیمی‌ترین کسانی واقع خواهد شد. هرگاه چنین حالتی بروز کند

شده بود؛ کار آنها روی ایدئولوژی در حد پیشنهادی به عنوان توضیح عملی پیدایش عقاید با توجه به شرایط مادی بود. اما به زودی از آن انتقاد شد که حاوی انتزاع‌های خطرناکی است. مثلاً تلقی مینوگ در کتابش، قدرت‌های بیگانه، نسبت به تصور مارکس - انگلس مشابه تلقی ناپلئون نسبت به دو تراسی است. به نظر مینوگ ایدئولوژی‌ها تقلیل‌گرا هستند. به این معنی که «بحران دائمی و هرگز حل نشده» ی زندگی را به «مکانیسم حاکم و واحدی» تبدیل می‌کنند. و مارکسیسم در نظر او ایدئولوژی الگوست. به اعتقاد او ایدئولوژی‌ها این انتظار کاذب را در ذهن مردم ایجاد می‌کنند که دنیای کامل سرانجام قابل دستیابی است. در مقابل این نقطه نظر، سوسیالیست‌های بسیاری استدلال می‌کنند که نقطه نظر خطرناک، موضع مینوگ است، زیرا تحلیل او با انکار اینکه پیشرفت واقعی به سوی توزیع مساوی کالاها و قدرت امکان‌پذیر است، نابرابری شرایط حاضر را توجیه می‌کند. این منتقدان می‌گویند توضیح مینوگ برای عدم کمال آدمیان نماینده دیدگاه ایدئولوژیک اوست. برای به دست دادن تصویری روشن تر از موضوع‌های مطرح شده باید به بررسی توضیح مارکس و انگلس برای ایدئولوژی برگردیم.

گرچه مارکس و انگلس در زمان حیات خویش هیچ‌گاه بحثی صریح و انتظام‌یافته بر این واژه منتشر نکردند، برای درکی اساسی از منظور آنها از ایدئولوژی می‌توان به اثر مشترک اولیه‌شان ایدئولوژی آلمانی (۱۸۴۰) رجوع کرد: «انسان‌ها سازندگان تصورات، عقاید و غیره خویش هستند. انسان‌هایی واقعی و فعال که با تحولی مشخص در نیروهای مولد و تبادل ناشی از آنها متناسب با آخرین حد آن تحول شکل گرفته‌اند. آگاهی هرگز نمی‌تواند چیزی جز هستی آگاهانه باشد و هستی بشر همان روند زندگی عملی اوست. اگر در تمام ایدئولوژی‌ها انسان‌ها و محیط‌شان همانند تصویری که از روزنه‌ای بر دیوار اتاقکی تاریک می‌افتند وارونه جلوه کنند، این پدیده همانقدر ناشی از روند زندگی تاریخی آنهاست که وارونه شدن تصویر در شبکیه چشم زائیده روند زندگی فیزیکی‌شان».

بر خلاف نظر متفکران عصر روشنگری در دوره انقلاب فرانسه، این طور نیست که بتوان با استفاده از حقایق بی‌زمان و زائیده عقل مجرد بر عقاید کاذب فاتح شد. برعکس، به نظر مارکس و انگلس، این نقش شرایط تاریخی متغیر است که

پادشاهی فرد فروریخته و تمام قدرت‌ها از او زایل می‌شود. لرد اکتون در سال ۱۸۸۷ در حیطه‌ای که امروزه به صورت کلیشه درآمده می‌گوید: قدرت فساد می‌آورد و قدرت مطلق فساد مطلق می‌آورد. هم او می‌گوید: (مردان بزرگ تقریباً همیشه و حتی مواقعی که نفوذ و اقتدار را اعمال می‌کنند انسان‌های خوبی نیستند). وی همچنین گفته است: (در میان عواملی که انسان را بی‌اعتبار و بی‌منزلت می‌کند قدرت تقریباً مداوم و فعال‌ترین آن‌ها است). اینجا قدرت به نابودی و انقراض حیثیت و اعتبار صاحب خود قیام کرده و او را به انتحار می‌رساند. قدرت وقتی به تمامت رسد صاحب خود را نیز مندرس می‌کند خودی و غیرخودی نمی‌شناسد. قدرت در مقام تمکن شتر صالح را از خرد جال بازمی‌شناسد. به قول سعدی: چون سگ درنده گوشت یافت نرسد کاین شتر صالح است یا خر دجال. در فلسفه اصلی است با عنوان (الشی اذاجاوز حده انعکس ضده) (اسفار اربعه) یعنی هر چیزی که از اندازه‌اش فزون گردد به ضد خود متعکس می‌گردد. قدرت وقتی به غایت رسید خود را از درون تهی کرده و به ضعف و ناپایدی منتهی می‌شود. مردم می‌گویند: (ترقی زیاد مایه جوانمردی است) شاعر می‌گوید: در سرکشی است خاک نشینی که گفته‌اند فراره چون بلند شود سرنگون شود حکما گفته‌اند: (منتها درجه ترقی اولین درجه تنزل است) عرفا می‌گویند: ولیکن هوا چون به غایت رسد شود دوستی سر به سر دشمنی ماکیاوولی معتقد است که قدرت را باید به سیاست آمیخت و حفظ کرد در این صورت کمتر احتیاج به زور می‌افتد و تنازع و تخاصم ملی و تودهای حاصل نمی‌شود. او می‌گوید: (باید مردم را ماهرانه معتقد کرد شهروار دوراندیش برای حفظ قدرت نباید به زور متکی باشد. زیرا زور وسیله‌ای بی‌کفایت و نیز پر خرج برای حکومت است و اجتماعی از مردم را که با دلایل منطقی متقاعد شده باشند به مراتب سهل تر از یک فرد با زور سرنیزه به

مبنای شکل‌گیری عقاید است. تازگی تفسیر آن دو در طرز ربط دادن این موضوع‌ها به «روند عملی» زندگی انسان‌ها است. در دنیای عملی روابط انسانی، یعنی عمدتاً در مبادلات اقتصادی، است که عقاید به منصفه ظهور می‌رسند و همان‌گونه که زیست‌شناسان می‌توانند به بررسی تصویر وارونه‌ای پردازند که روی شبکیه چشم ما می‌افتد (گرچه خود ما به وارونگی آن آگاه نیستیم). مارکس و انگلس به تفصیل در باره روشی برای مطالعه شکل‌های «واژگونه»‌ای بحث کردند که منبعث از جهان واقعی است. با این همه، این سؤال پیش می‌آید که آنها چگونه به درک روندهایی که مفاهیم ایدئولوژیک ما را ایجاد می‌کنند رسیدند. در مبادلات «زندگی واقعی» ما چه چیزی هست که سبب پیدایش عقاید کاذب می‌شود؟

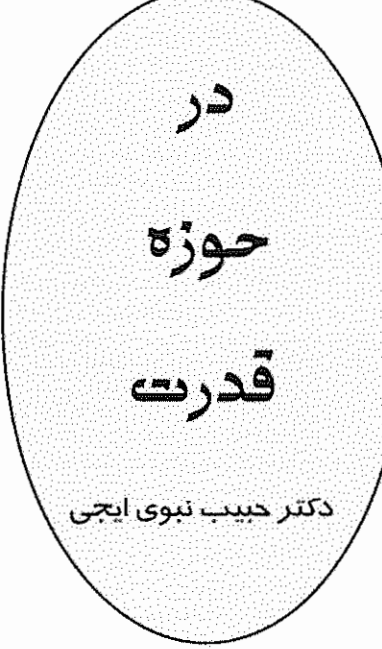
پاسخ همان حرف مشهور است که منافع طبقاتی سبب پیدایش عقاید می‌شود. همان‌گونه که رابرت اکشلال و ریچارد جی، در فصل‌های بعد بحث خواهند کرد، مثلاً دموکراسی لیبرال اغلب با توسل به عقاید فردگرایانه و بی‌طرف ماندن دولت توجیه می‌شود. نزد مارکس و انگلس چنین توجیهاتی بیانگر منافع طبقاتی و مسلط بورژوازی صنعتی است که بی‌ارائه هیچ توضیحی حقیقی برای جهان بدان‌گونه که هست، از منافع طبقه حاکم دفاع می‌کنند. بنابراین، چنین تلاش‌هایی برای حفظ دموکراسی لیبرال مبتنی بر رشته عقایدی است که بیشتر در خدمت منافع مشخص و از پیش تعیین شده طبقاتی است تا انعکاس حقیقت اوضاع در کل. چنین منافع بنیانی یک رشته عقیده و یک ایدئولوژی بنیانی می‌نهد. در مثالی دیگر، مبارزه سال ۱۹۹۴ جان میجر برای «بازگشت به اساس» به منظور برقراری «ارزش‌های سنتی بریتانیایی» نزد مارکسیست‌ها راهی است برای توجیه ارزش‌های طبقه حاکم، و برای نمونه، محافظه کاران به اسم «حقایق عام» از جمله این نکته که خانواده بهتر است متشکل از هم پدر و هم مادر باشد تا تنها یکی از آنها، عملاً تصویر خاص طبقه‌ای را جا می‌اندازد که نماینده آنند، یعنی طبقه بورژوازی حاکم را.

اهمیت این دیدگاه مارکسیستی از ایدئولوژی را در این جا هم می‌توان با دیدگاه عصر روشنگری مقایسه کرد. در حالی که دو تراسی در فکر نبردی علیه نظامی از عقاید کاذب با کمک نظامی از عقاید دیگر بود، مارکس و انگلس استدلال می‌کنند که تنها راه برای از میان برداشتن چارچوبی ادامه در صفحه ۴

اطاعت و ادا می‌شود می‌توان اداره کرد) ماکیاوولی در تشریح گفته پیشین خود می‌افزاید: (تدابیری هست که با استفاده از آنها می‌توان صلح و آرامش را میان مردم برقرار کرد بدون آن که امتیازات زیادی را به آنان بخشید. مثلاً یکی از راه‌های متقاعد ساختن مردم و مومن ساختن آنان به آنچه مصلحت شهبیاری است فنون تبلیغاتی است. ماکیاوولی در تشریح جامعه رم و مردم ایتالیا از سیاست‌های نومنا نتیجه می‌گیرد که: در حقیقت نمی‌توان هیچ قانون‌گذار برجسته‌ای در جوامع بشری پیدا کرد که به مراجع الهی توسل نجسته باشد زیرا در غیر این صورت قوانینش مورد اقبال مردم قرار نمی‌گرفت.

در جامعه ادیان و فرهیختگانی هستند که قوانین ضمن سعادت جامعه را در اندیشه خود می‌پروراندند اما با باورهای معمول خود می‌هراسند و یا مورد اقبال عموم قرار نمی‌گیرند بنابراین در مکتب ماکیاوول تسک جستن به منابع وحیانی و متون آسمانی این ارم را سهل می‌کند ولو این که واضع قانون صرفاً برای جلب توجه عامه چنین حیطه‌ای را به کار برد. شاید بیه همین منظور صاحب‌نظران عرصه سیاست سنتی شدن انقلاب را محتوم دانسته‌اند. بدین توضیح که هر انقلابی پس از پیروزی به سنت پیشین عودت می‌کند چنان که راسل بدان اشاره کرده است. (هر گاه انقلاب موفق باشد نظامی که برقرار می‌شود به زودی ماهیت سنتی پیدا می‌کند) (قدرت - راسل) سنت گریزگاه توده ناآرام و به سوده آمده از شورش و ازدحام است لذا صاحبان مناصب قدرت برای تحکیم مبانی قدرت عامه را در این جایگاه اطمینان نگر می‌دارند تا سلطه و سیطره بر عموم بگسترند. به عقیده راسل قدرت سنتی نیروی عادت را پشتیبان خود دارد پس نیازی ندارد که هر لحظه خود را توجیه کند یا آن که مدام اثبات کند که هیچ نیروی توانائی برانداختن را ندارد به علاوه این قدرت کمایش در همه موارد با اعتقادات دینی یا شبه دینی بستگی دارد و این اعتقادات می‌گویند که ایستادگی در برابر آن قدرت گناه است.

برگرفته از روزنامه صبح امروز



حوزه قدرت پر دامنه‌ترین و شامل‌ترین و طولانی‌ترین حوزه نظام بشری است که از بدو پیدایش انسان در معرض تجربه‌ها بوده است. قدرت مطلوب‌ترین عضو بشر برای سلطه بر طبیعت و مقدرات جوامع و نیل به منویات و آمال خویش است. قدرت جنباننده و محرک و مظهر قوه ربوبی در وجود آدمی می‌باشد و انسان به واسطه قدرت مقام تجلی و شکوه و جلال خداوندی را در حوزه زندگی طبیعی خواستار است. به قول راسل (اگر امکان داشت هر آدمی دلش می‌خواست که خدا باشد برای تنی چند از مردمان دشوار است که محال بودن این میل را ادعان کنند). برای تمام سلطوبات بشری حدی وجود دارد که پس از رسیدن به آن حد میل متوجه قدرت می‌شود. یعنی تمام امیال آدمی در نهایت به حوزه قدرت سرازیر می‌گردند. امیال گونه‌گون در وجود آدمی همانند رودها و جویبارهایی هستند که به دریایی به نام قدرت فرومی‌ریزند. به تعبیر

گفتگو با مهندس عزت‌الله سبحانی

مردم متعادل و منطقی شده‌اند!

عفت ماهباز



○ عفت ماهباز: آقای مهندس سبحانی، با اجازه شما سخن را با مسایل زنان آغاز می‌کنم. من از دیدگاه‌های نیروهای ملی - مذهبی در رابطه با مسائل زنان انقلاب دانستم. علیرغم تغییرات بسیاری که در نظرات و دیدگاه‌های تمامی مردم ایران و از جمله نیروهای ملی - مذهبی پدید آمده است برخورد این نیروها در رابطه با مسائل زنان هنوز با یک نظرگاه مدرن فاصله بسیار دارد. آیا ممکن است جنابعالی در این باره توضیحی بفرمایید.

● **مهندس سبحانی:** بسم‌الله الرحمن الرحیم. البته من هم تصدیق می‌کنم بعد از انقلاب واقعا دیدگاه نیروها نسبت به زنان خیلی تغییر کرده و تحول اساسی پیدا کرده، ولی به نظر من دلیل آن این است که جامعه هم تغییر کرده و فضای عینی که محیط بر ماست سبب تغییر شده و کسانی هم که در داخل این جامعه هستند کم و بیش از این جامعه متأثر می‌شوند. در جامعه ما یعنی هر کسی که در ایران زندگی می‌کند لازم نیست که دید آماری یا کارشناسی داشته باشد اصلا به چشم می‌بیند حضور بارز زنان را، که الان خیلی زیادتر شده است. در تمام مشاغل شما زنان را می‌بینید حالا دانشگاه‌ها را خودتان هم واقفید و گفتید که ۵۲٪ دخترها در کنکور سراسری قبول شده‌اند. در مشاغل مثل روزنامه‌نگاری، روزنامه‌هایی در این چند سال اخیر در آمدند و روزمره‌اند و تشکیلات دارند تشکیلات اداری مثل روزنامه عصر آزادگان خیلی اداره بزرگ و وسیعی است شما می‌روید آن‌جا می‌بینید که بیش از ۵۰٪ کارکنان آن‌جا زن هستند دختران جوان هستند یا آنهایی هستند که رشته‌های روزنامه‌نگاری را خوانده‌اند، اهل قلند، مترجمند، رشته‌های فنی کار کرده‌اند. ما الان در تمام رشته‌ها متخصص زن داریم. بنابراین ما هم جزو جامعه ایران هستیم. در افکار ما هم هیچ تعصبی وجود ندارد. ما هم همراه با جامعه با حقوق زنان مقابله می‌کنیم. در جامعه ما حقوق زنان مقاومت دارم این است که فقط هم راجع به حقوق زنان نیست راجع به بسیاری از حقوق‌هاست، راجع به مسائل فرض کن اقتصادی هم هست، بسپیند یک چیزهایی چو می‌شود در ایران. وقتی که جو می‌شود همگان کوشش می‌کنند که مسائلی بگذارند هیچ‌کس نمی‌خواهد از دیگری عقب بماند. لذا جنبه عقلانی آن عمل از دست می‌رود و جنبه تبلیغاتی آن غلبه می‌کند. مثلا اوایل که آقای خاتمی آمد بود می‌گفتند که ایشان می‌خواهد یک وزیر زن داشته باشد حتما می‌خواهد در کابینش یک وزیر زن باشد بنده با این چیزها مخالف هستم صریحا هم می‌گویم.

○ **آقای سبحانی شما چگونه از بیز و کارهای نمایی می‌توانید. زن‌ها در این چند سال در زمینه ادبیات و هنر و مسائل فرهنگی و علمی رشد شایان توجهی نکرده‌اند. جایزه‌هایی که اسامی در دنیا در این زمینه‌ها به زن‌ها تعلق گرفت، نشان از لیاق و توانایی آنان می‌دهد. چرا تنها به عرصه سیاست که می‌رسد غیر از این‌ها نیستند؟ مگر این آقایانی که در هیئت دولت هستند چندتا نشان آن خیره‌هایی هستند که شما می‌گویید؟! هر کسی را در مقایسه با خودش بچونید.**

● عرض کنم که نگفتم که نیستند یا نداریم. یا که زن برتر نداریم. من می‌گویم که اگر یک زن برتر در رشته‌ای خاص در یکی از وزارتخانه‌ها داریم که برتری‌هایی نسبت به مردان هم می‌کند یا کاندیدا هستند (نمی‌گویم نسبت به تمام مردها) من می‌گویم بگذارید و مخالفت هم ندارم و تشویق هم می‌کنم. ولی اگر فقط می‌خواهیم نشان بدهیم که وزیر زن داریم و بنابراین مترقی هستیم من با این مخالفم. من غیر از این هیچ حرف دیگری ندارم. یک نکته دیگر هم راجع به زن‌ها دارم هر چه بیشتر زن‌ها در امور اجتماعی دخالت کنند در امور سیاسی دخالت کنند بنده بسیار مشوق هستم و خودم از قبل از انقلاب باور کنید نمی‌دانم شما از سوابق من در قبل از انقلاب اطلاع دارید یا نه؟ من از سال ۵۰ به این طرف اصلا به این رسیده‌ام که ما یک یک راه حل، حل مسائل فرهنگی، دختر و پسر، زن و مرد، مسائل فرهنگی اخلاقی مان، این است که دخترها هم مثل پسرها سیاسی بشوند بیایند توی صحنه. همان مسائلی که پسر ذهنش مشغول است دختر هم باشد. چطور ما می‌گوییم که مساویند خوب در این مسائل مورد ذهنی هم باید مساویند باشند. بنابراین شما این تعجب‌تان را پس بگیرید.

○ **جناب آقای سبحانی شما در سخنرانی دیروزتان از تفاوت امروز با ۲۰ سال پیش چند نکته را متذکر و یک دو و سه کردید. اگر ممکن است مواردی را، ۱، ۲، ۳، ۴ بشمارید و در این زمینه‌ها توضیحاتی بدهید؟**

● راجع به تفاوت‌های شرایط سیاسی، اجتماعی امروز با سال ۱۳۵۷ - ۱۳۵۶ عرض کنم که تفاوت‌هایی پیدا شده این تفاوت‌ها بعضا معطوف هست به تغییر ساخت و بافت اجتماعی ما به لحاظ جمعیتی و بینشی، و یک بخش دیگر معطوف است به تجاری که ملت و بعضی سخن‌گویان و رهبران ملت در طی این بیست ساله پیدا کرده‌اند و بنابراین تغییراتی هم در رفتار و روش‌هایشان امروز ایجاد کرده‌اند. حالا من به برخی از آن تفاوت‌هایی که تا حالا به ذهن و نظر

می‌خواهند چهره‌هایی که به دلیلی سوابقی دارند معرفی می‌دارند بتوانند کاندیدا شوند و این‌جا شورای نگهبان نباید انتخابات درجه اولی درجه دومی بکند. می‌خواهد که نهادها، نهادهای زورمند، نهادهای صاحب قدرت مثل نیروی انتظامی، مثل سپاه، مثل صدا و سیما، اینها در امور داخلی مردم در امور اجتماعی سیاسی مردم دخالت یک‌طرفه نکنند و نسبت به بازتاب همه واقیقت‌های درونی جامعه ایران بی‌طرف باشند. یک چیزهای مشخص و معینی را می‌خواهند که اگر اینها را بخواهیم بشماریم نسبتا زیاد است یا در مورد عدالت اجتماعی هم فعلا من خودم این‌را قبول ندارم این حدی که امروز بیش جامعه ما می‌خواهد. جامعه ما از عدالت اجتماعی برحسب اطلاعاتی که در این ۲۰ ساله دولت و حاکمیت و قبل از آن نیروهای سیاسی و چریک‌های انقلابی گرفته‌اند اینها شده یک مبنای عدالت اجتماعی. اینها را بطور ناقص به مردم تفهیم کرده‌اند اینها قبول کرده است.

● من البته یک نکته را به شما بگویم که بلی یک تفاوتی بین ما مذهبی‌ها با سایرین شاید مشاهده بشود بخصوص با نیروهای چپ و بعد با نیروهای ملی و نیروهای سلطنت‌طلب. البته نیروهای ملی این‌جا جور نبودند حتی اگر مذهبی هم نبودند این‌جا جور می‌شدند نسبت به مردم. با دید یکسان و بی‌غرض بی‌مرض بدون گرایش خاص در مورد مردم اجرا شود، در مورد استخدام مثلا گزینشی وجود نداشته باشد. در مورد چیزهای تحصیلی و تحصیلات بالا و عالی‌گزینشی وجود نداشته باشد اینها همه مشمول ابعاد مختلف عدالت اجتماعی است، اینها وجود ندارد و مردم به هر صورت اینها را می‌خواهند. امروز عدالت اجتماعی برای مردم ما بسیار ابعادش روشن‌تر و واضح‌تر از آنی است که در سال ۵۷ بود.

○ **مثلا آقای سبحانی من از تفکرات شما در مسایل زنان، کمی تعجب می‌کنم. شاید چون همیشه بسپیکرانه نظراتتان را در زمینه‌های مختلف، دنبال نموده‌ام و همیشه مشتاق بودم که این تفکله کلیه‌ای پاسخ شما را در زمینه مسایل و مشکلات زنان بشنوم، به هر حال برای من کشور ایران و نیروهای که برای آن صادقانه کار می‌کنند، مهم‌اند. برای من خیلی اهمیت دارد که بدانم در مورد سرنوشت ما زنان چگونه فکر می‌کنید، شما چگونه می‌پسید که چه تفاوتی در قوانین بین مرد و زن هست؟ وقتی که سال ۵۸ قوانین مدنی با مرگشت به قوانین ۱۳۱۰، یعنی به ۶۰ سال پیش، که حتی برای مادر بزرگ من هم در آن زمان، این قوانین کسب‌وکار داشت. مسئله چهار هسری، مسئله صیغه نامحدوده، مسئله حضانت فرزند برای دختر سن ۷ سال و پسر ۲ سال، در واقع بچه‌ای که هنوز زیر پستان مادر خودش است از سینه مادر گرفته می‌شود، (به این دلیل که مثلا مادر با کس دیگری ازدواج کرده است) به پدر یا جد پدری داده می‌شود. یا نمونه دیگر مسئله دیه زن، یعنی تفاوت حتی در وقتی که زن کشته شود. و بسیاری قوانین ارتجایی دیگر..... زنان ما در ایران خودشان تلاش کرده‌اند، که به نوعی این نواقص را جبران کنند. آقای سبحانی این موضوع دیگری است که الان در واقع با تلاش خودشان چه جایگاهی را دارند. در این ۲۰ سال در واقع آنها قبول نکرده‌اند، نپذیرفته‌اند خانه‌نشینی را. یک نکته را شما درست می‌گویید و آن این است که زنان ما تلاش کردند و سکوت نکردند. می‌خواهم بپرسم دیگر چه چیزی می‌خواست اتفاق بیفتد که شما اذعان کنید که مسئله زنان مهم حیاتی است؟ خودسوزی‌ها جقدر است؟ آیا خودکشی‌ها در ایران به امری زبانه تبدیل نشده است؟ و....**

● بنده نمی‌گویم که زنان با تلاش خودشان نگرشند چرا تلاششان خیلی هم مؤثر بوده است. اما الان چقدر از خانواده‌ها را خود شما سراغ دارید که پدر و یا مادر با عشق و علاقه بخواهند دخترشان به دانشگاه برود چرا برای این‌ها؟ می‌خواهند دخترشان از جایگاه اجتماعی و شأن اجتماعی برتری برخوردار باشند. پدر و مادر هم می‌خواهند یک همچین چیزی را. ما از این بالاتر می‌گوئیم و می‌گوئیم حکومت نمی‌تواند حکومت دینی باشد و یا اگر این‌ها که شرع هم با یک کیفیت پویایی با حرکت جامعه برخورد کرده بود حتما موازین شرعی هم امروز تغییر می‌کرد برای این‌که

می‌خواهند چهره‌هایی که به دلیلی سوابقی دارند معرفی می‌دارند بتوانند کاندیدا شوند و این‌جا شورای نگهبان نباید انتخابات درجه اولی درجه دومی بکند. می‌خواهد که نهادها، نهادهای زورمند، نهادهای صاحب قدرت مثل نیروی انتظامی، مثل سپاه، مثل صدا و سیما، اینها در امور داخلی مردم در امور اجتماعی سیاسی مردم دخالت یک‌طرفه نکنند و نسبت به بازتاب همه واقیقت‌های درونی جامعه ایران بی‌طرف باشند. یک چیزهای مشخص و معینی را می‌خواهند که اگر اینها را بخواهیم بشماریم نسبتا زیاد است یا در مورد عدالت اجتماعی هم فعلا من خودم این‌را قبول ندارم این حدی که امروز بیش جامعه ما می‌خواهد. جامعه ما از عدالت اجتماعی برحسب اطلاعاتی که در این ۲۰ ساله دولت و حاکمیت و قبل از آن نیروهای سیاسی و چریک‌های انقلابی گرفته‌اند اینها شده یک مبنای عدالت اجتماعی. اینها را بطور ناقص به مردم تفهیم کرده‌اند اینها قبول کرده است.

● **مثلا آقای سبحانی من از تفکرات شما در مسایل زنان، کمی تعجب می‌کنم. شاید چون همیشه بسپیکرانه نظراتتان را در زمینه‌های مختلف، دنبال نموده‌ام و همیشه مشتاق بودم که این تفکله کلیه‌ای پاسخ شما را در زمینه مسایل و مشکلات زنان بشنوم، به هر حال برای من کشور ایران و نیروهای که برای آن صادقانه کار می‌کنند، مهم‌اند. برای من خیلی اهمیت دارد که بدانم در مورد سرنوشت ما زنان چگونه فکر می‌کنید، شما چگونه می‌پسید که چه تفاوتی در قوانین بین مرد و زن هست؟ وقتی که سال ۵۸ قوانین مدنی با مرگشت به قوانین ۱۳۱۰، یعنی به ۶۰ سال پیش، که حتی برای مادر بزرگ من هم در آن زمان، این قوانین کسب‌وکار داشت. مسئله چهار هسری، مسئله صیغه نامحدوده، مسئله حضانت فرزند برای دختر سن ۷ سال و پسر ۲ سال، در واقع بچه‌ای که هنوز زیر پستان مادر خودش است از سینه مادر گرفته می‌شود، (به این دلیل که مثلا مادر با کس دیگری ازدواج کرده است) به پدر یا جد پدری داده می‌شود. یا نمونه دیگر مسئله دیه زن، یعنی تفاوت حتی در وقتی که زن کشته شود. و بسیاری قوانین ارتجایی دیگر..... زنان ما در ایران خودشان تلاش کرده‌اند، که به نوعی این نواقص را جبران کنند. آقای سبحانی این موضوع دیگری است که الان در واقع با تلاش خودشان چه جایگاهی را دارند. در این ۲۰ سال در واقع آنها قبول نکرده‌اند، نپذیرفته‌اند خانه‌نشینی را. یک نکته را شما درست می‌گویید و آن این است که زنان ما تلاش کردند و سکوت نکردند. می‌خواهم بپرسم دیگر چه چیزی می‌خواست اتفاق بیفتد که شما اذعان کنید که مسئله زنان مهم حیاتی است؟ خودسوزی‌ها جقدر است؟ آیا خودکشی‌ها در ایران به امری زبانه تبدیل نشده است؟ و....**

● بنده نمی‌گویم که زنان با تلاش خودشان نگرشند چرا تلاششان خیلی هم مؤثر بوده است. اما الان چقدر از خانواده‌ها را خود شما سراغ دارید که پدر و یا مادر با عشق و علاقه بخواهند دخترشان به دانشگاه برود چرا برای این‌ها؟ می‌خواهند دخترشان از جایگاه اجتماعی و شأن اجتماعی برتری برخوردار باشند. پدر و مادر هم می‌خواهند یک همچین چیزی را. ما از این بالاتر می‌گوئیم و می‌گوئیم حکومت نمی‌تواند حکومت دینی باشد و یا اگر این‌ها که شرع هم با یک کیفیت پویایی با حرکت جامعه برخورد کرده بود حتما موازین شرعی هم امروز تغییر می‌کرد برای این‌که

بسیستم در یک جامعه‌ای هم‌هشام که مردها مسئولیت‌هایی دارند ولی خانم‌ها ندارند مثلا مرد مسئولیت نفقه دادن به زن دارد ولی زن ندارد. مرد مسئولیت تامین معاش زن را برحسب طبقه شئونات خانوادگی خود زن دارد ولی زن هیچ‌چیز مسئولیتی نسبت به مرد ندارد. نظر به این‌که یکسری مسئولیت‌هایی بیشتر بر عهده مردها به لحاظ مالی گذاشته شده بنابراین مردها در برخورداری از برخی امکانات باید هم یک برتری داشته باشند.

○ **شما در رابطه با شعار «ایران برای ایرانیان» شعاری که اخیرا در انتخابات اوج گرفت چه نظری دارید؟**

● ایران برای ایرانیان و یک پدیدهای که بخصوص بعد از انقلاب بطور بسیار بارز ما تجربه کردیم قبل از انقلاب خیلی کم و بیش، قبل از انقلاب ما یک طبقه حاکم یا حاکمیت داشتیم بسیاری از پست‌های بالا، مقامات اصلی، جایگاه‌های به اصطلاح بارز اجتماعی مخصوص آنها بود حتی در هنر که بالاخره خود طرف یک استعداد هنری باید داشته باشد باز هم یک اشرافیت هنری برقرار بود. مثلا شما در فیلم یا در موسیقی مثلا یک چهره‌های معینی می‌بینید که دائم اینها خیلی خیلی بت شده‌اند اما بعد از انقلاب در یک رشته‌هایی باز تر مثلا در هنر فضا مردمی تر شد و چهره‌های متعدد و زیادی بروز کردند هم اکنون ما در موسیقی، در حتی نمایش، نمایش‌های تلویزیونی هم هر شب با چهره‌های تازه‌ای روبرو هستیم بسیار هم هنرمندان. بنابراین از حالت اشرافیت خارج شده ایران برای ایرانیان در این زمینه‌ها دارد اجرا می‌شود. اما از لحاظ دولتی و اجرائی، نه ایران برای ایرانیان بسیار بسیار نسبت به قبل از انقلاب مخدوش‌تر شده. قبل از انقلاب گزینش در دانشگاه‌ها وجود نداشت حالا دارد. در گزینش‌ها ما مسایل فاجعه‌آمیزی دیده‌ام دختر خانمی یا پسری واقعا هم نمره‌اش بالاتر بوده و هم نیاز خانوادگی‌اش بوده دیدیم مادرش گریه کرده پیش آن هیئت گزینش ولی هیئت گزینش به دلیل این‌که از یکسری همسایه‌هایشان سوال کرده بود که این نماز جمعه می‌رود یا نه او را رد کرده‌اند. این بی‌عدالتی‌ها، ظلم‌ها، ستم‌ها دارد می‌شود و ما با اینها مخالفت. تحصیلات تمام امور اجتماعی تحصیل شغل اینها باید مطابق قانون براساس: ۱ - صلاحیت ۲ - کفایت، بین افراد توزیع بشود. بدون هیچ‌گونه برتری یا هیچ‌گونه ملاطفتی و جهت‌گیری. این باندبازی‌ها نباید باشد حرف آقای خاتمی هم در مورد ایران برای ایرانیان را ما این را می‌فهمیم که نعم اجتماعی، تمام امکانات اجتماعی بی‌بستی بدون توجه به منشاء، خواستگاه، یا وابستگی‌های گروهی، سیاسی، مذهبی، یا جنسیت فقط براساس شایستگی‌ها و صلاحیت‌ها، فکر آنها، خودشان خوشام این اگر بشود ما فکر می‌کنیم ایران برای ایرانی‌ها تأمین هست. یک وجه دیگر هم دارد مسائل سیاسی. مثلا فرض کنید یک چهره‌های سیاسی که مبارزند بعضا ۲۰ سال، ۳۰ سال، ۶۰ ساله سابقه هم دارند امتحان هم داده‌اند فی‌الجمله در داخل مردم نمی‌گویم قطعاً به افراد آنها، خودشان خوشام می‌باشند اینها به دلیل این‌که اینها توی خطشان نیستند اجازه بهشان نمی‌دهند. صلاحیت آنها را برای نمایندگی مجلس تصویب نمی‌کنند این هم یک تبعیض است خوب اینها را می‌گویم باید درست بشود. هرکس که می‌تواند رأی بی‌باور یا از یک بدنامی‌هایی مثلا محکومیتی چیزی برخوردار نیست باید آزادانه بیاید برود رأی بگیرد اگر مردم به او رأی ندادند، ندادند. تازه اگر کسی هم آمد (این در نظام‌های دموکراسی هست) رأی گرفت از مردم رأی‌اش خوب بود و رفت توی مجلس اما توی مجلس یک کسانی آمدند مطرح کردند گفتند این پرونده دارد سوابق سوئی دارد آن‌جا توی بحث اعتبارنامه‌ها اینها مطرح می‌شود در یک محیط به اصطلاح نسبتا آرامی می‌شود رسیدگی می‌شود بدون تبعیض بدون تجاوز و

کنفرانس ایران در قرن بیست و یکم

نقش و برنامهٔ اپوزیسیون در امروز و آیندهٔ ایران

انجمن پژوهشگران ایران، سی و یکمین کنفرانس خود را با عنوان «نقش و برنامهٔ اپوزیسیون در امروز و آیندهٔ ایران»، به مدت سه روز از تاریخ جمعه ۲ تیرماه تا یکشنبه ۵ تیرماه برگزار کرد.

در روز اول، عسدهای از چهره‌های سیاسی، نویسندگان، روزنامه‌نگاران و پژوهشگران پیرامون شرایط امروز ایران سخنرانی کردند. روز دوم و سوم به سخنرانی نمایندگان جریان‌های سیاسی اپوزیسیون اختصاص داشت. از پانزده جریان سیاسی، از جمله از سازمان ما، برای شرکت در این کنفرانس دعوت شده بود. در جمع‌بندی انجمن

پژوهشگران که بعد از برگزاری کنفرانس صورت گرفت، آمده است: «سخنرانان این کنفرانس سه روزه که متشکل از گروهی از صاحب‌نظران مسائل ایران بودند و در عین حال دیدگاه‌های متفاوتی را نیز دنبال می‌کردند... همگی در این نشست حضور فعال داشتند. این مجموعهٔ متفاوت‌الفکر که در بیشتر مواضع از نظر فکری مقابل یکدیگر قرار گرفته بودند، با علاقه‌ای غیرقابل تصور دیدگاه‌های خویش را برای امروز و آیندهٔ کشورشان اعلام داشتند و با دلایل و برنامه‌های خود بر آن پای می‌فشردند.» «به نظر بسیاری از سخنرانان

و حضار، صرف‌کنار هم نشستن اندیشه‌ها و سازمان‌های سیاسی گوناگون، محترم شمردن حق دیگران برای داشتن عقیده‌ای متفاوت و پذیرش گفتگو، از مهم‌ترین دست‌آوردهای این نشست بود.»

مطالبی که از سوی نظرات و دیدگاه‌های گوناگون مطرح شده، به ترتیب زیر است:

۱- امکان رفم در چهارچوب نظام کنونی جمهوری
 ۲- پذیرش رفم بدون هیچ‌گونه تورم نسبت به جناح‌های داخل حکومت
 ۳- قبول وقوع تغییرات ناشی از مطالبات و مبارزات مردمی و اعتقاد به ایجاد شکاف در درون

نظام به نفع جنبش مردمی
 ۴- قبول وقوع تغییرات ناشی از مطالبات و مبارزات مردمی و اعتقاد به اینکه جبههٔ دوم خرداد جز فریبی بزرگ برای باثبات‌تر کردن رژیم نیست
 ۵- ضرورت اتحاد دموکرات‌های ایران و ایجاد آلت‌ناتیو دموکراتیک در مقابل نظام ولایت فقیه
 ۶- لزوم حضور در صحنهٔ داخلی و تبلیغ نظرات
 ۷- تغییرات نهادی حاکمیت از طریق انحلال رژیم جمهوری اسلامی به رسم همه‌پرسی
 ۸- اعتقاد به سرنوشتی کامل رژیم
 ۹- اعتقاد به ناگزیر بودن انقلاب و اینکه تنها انقلاب

نصرت رحمانی جهان را وا گذاشت!

بوی نعش من و تو،
 بوی نعش پدران و پسران از پس در می‌آمد
 شهرداران گفتند:
 - نسل در تکوین است
 نعش‌ها نعره برکشیدند: فریب است، فریب
 مرگ در ترمین است!



نصرت رحمانی شاعر لطافت احساس، درد، شاعر فریاد، اعتراض، شاعر سال‌های سکوت، شاعر نسل شکست، شاعر کفر و شاعر غمگینی و بی‌پروایی عشق، جهان شعر و جهان پریشیدهٔ ما را وا گذاشت. ظهور نصرت رحمانی را، مجموعهٔ «کوچ» نوید داد (۱۳۳۳). اما، برگزیدهٔ این نقطه، رسیدن به اوج و تک‌چهره شدن در شعر روزگار خود، زمانی طولانی را از او طلب نکرد؛ که «میعاد در اجین» (۱۳۳۶)، چهارمین مجموعهٔ شعر نصرت، به دنبال «کوچ»، «کویر» و «ترمه» او را بدان قله رسانید.

شعر رحمانی، آینهٔ کژی‌ها، کمبودها و ناکامی‌ها در جامعه است، با زبانی که ویژگی‌اش بی‌پرده بودن است و طنز سیاه و رودرویی. زبانی که کمتر واژه‌ای در آن مهر منوع خورده است. هم از این رو، حرف‌های نیم‌بوی‌ش در یادداشتی بر مجموعهٔ «کوچ» را، می‌توان شناسنامهٔ شعر نصرت، تا پایان عمر شاعری‌اش دانست:

«آن چیزهایی که در زندگی هست و در شعر دیگران سایه‌ای از خود نشان می‌دهد، در شعر شما بی‌پرده‌اند...»

کارنامهٔ نصرت رحمانی، با ۹ دفتر شعر و یک رمان: «مردی که در غبار گم شد» (۱۳۳۶). او را در تاریخ شعر معاصر، شاعری ماندگار کرده است. که شاعر، اگر فریاد و اعتراض و اگر عشق، آب است و هوا، و جان زندگی، پس، مرگ را در جان شاعر راهی نیست، که جان شاعر، شعر اوست. زنده و مانا، و آواز نصرت، در «آوازی در فرجام» (۱۳۷۴) فراهم آمده از مجموعهٔ آثار او، می‌ماند تا گواهِ بر حضور او باشد که در دو دههٔ سی و چهل، آینهٔ جامعهٔ خود بود و صدای نسلش، نسلی که اگر تلخی کاش از شکست زدوده نشد، اما همراه در جانش بود و در باور و یادش، که:

قفل یعنی که کلید
 قفل یعنی که کلیدی هم هست!

کانون نویسندگان ایران «در تبعید» از دست شدن نصرت رحمانی را، به خانوادهٔ ارجند او، به جهان شعر ایرانی، به اهل قلم و به مردم ایران تسلیت می‌گوید.

کانون نویسندگان ایران «در تبعید»
 ۱۹ ژوئن ۲۰۰۰

۳ - آزادی احزاب و سازمان‌های سیاسی دموکراتیک با آرمانها و اهداف و جهت‌گیری سیاسی مستقل. ۴ - آزادی زندانیان سیاسی و اعلام منع پی‌گرد همگانی و رفع موانع بازگشت مهاجرین. ۵ - لغو نظارت استصوابی و انحلال نهادهای گزینشی، دادگاه‌های انقلاب و دادگاه ویژه روحانیت. ۶ - تأمین و تضمین قانونی و عملی مشارکت برابر حقوق شهروندان در انتخابات و حیات سیاسی و اجتماعی جامعه، از ارکان اصلی فرارویی جنبش به سوی آزادی و دموکراسی و حاکمیت دموکراتیک است.

تحولات اجتماعی، فکری - فرهنگی...

قانون اساسی بر پایهٔ موازین دموکراسی و حقوق بشر تغییر یابد، ساختار سیاسی دموکراتیک جایگزین ساختار سیاسی ولایت فقیه گردد، همهٔ ارگان‌های سیاسی بطور مستقیم و یا غیرمستقیم از سوی مردم و در انتخابات آزاد برگزیده شوند، قوانین که ناقض حقوق بشر است ملغی شوند، با چنین شناخت و برداشتی از جامعه و راه کار مورد نیاز جامعه، من فکر می‌کنم تلاش و مبارزه برای بازنگری، اصلاح، تغییر و دگرگونی قانون اساسی و بازآفرینی آن، بر اساس آزادی و دموکراسی و حقوق بشر و برابری حقوقی زن و مرد و عدالت اجتماعی به مثابهٔ یک روند، از الزامات فرارویی و پیروزی جنبش آزادی‌خواهانه و اصلاح‌طلبانه کشور است.

این که اصلاح کدام اصل یا مفاد قانون اساسی و یا دیگر قوانین حاکم، یا اصلاح کدام نهاد دولتی، کی و چگونه مطرح شود که موجب تقویت بیشتر مصادیق جنبش و تضعیف مخالفین آن شود به وضعیت سیاسی، آرایش نیرو، توازن قوا، سامان‌یافتگی و سازمان‌یافتگی نیروهای سیاسی جنبش با پایگاه اجتماعی آن برمی‌گردد.

من فکر می‌کنم مرکزیت‌ترین مسائل سیاسی که در لحظه کنونی، در دستور مبارزات نیروهای جنبش آزادی‌خواهانه و اصلاح‌طلبانه قرار دارد عبارتند از: ۱ - مبارزه برای تأمین و تضمین قانونی و عملی آزادی بیان و قلم و مطبوعات. ۲ - آزادی و استقلال سندیکاها، تشکلهای دموکراتیک دانشجویان، تشکلهای دموکراتیک و مستقل زنان، تشکلهای دفاع از محیط زیست، تشکلهای دموکراتیک و مستقل دفاع از حقوق بشر.

ادامه از صفحه ۷
 دیگران باز تر از همیشه است. ما دیگر نمی‌خواهیم با ایمان به پیروزی راه کار مورد نظر خودمان، آنرا به عنوان تنها راه‌حالی جامعه و مردم ایران به دیگران پیشنهاد کنیم.

کنگره ششم سازمان ما ضمن تأکید بر آرمان سوسیالیسم و دفاع از آزادی و دموکراسی و حقوق بشر، اعلام کرده است که جامعه ایران به حکومتی دموکراتیک در شکل جمهوری نیازمند است و ما برای تحقق چنین هدفی مبارزه می‌کنیم.

کنگره با در نظر داشت این آرمان و اهداف، در راستای تحقق آنها و بر اساس تحلیل اوضاع کشور، و با شعار اصلاحات آری، ولایت فقیه نه، پیشنهادهای معینی را برای تدویم و تعمیق اصلاحات سیاسی و فرهنگی تنظیم کرده است:

- تأمین آزادی بیان، قلم، مطبوعات، اجتماعات و تظاهرات و تأمین آزادی‌های فردی و اجتماعی و لغو ممنوعیت در این زمینه‌ها.

- تأمین آزادی احزاب سیاسی، سندیکاها، کارگری، تشکلهای مستقل زنان و دانشجویان و تشکلهای دموکراتیک تأمین حق برابر زن و مرد، و لغو کلیه قوانین و مقررات ضد زن و تأمین آزادی پوشش،

- ممنوعیت شکنجه جسمی و روحی و لغو کلیه قوانین جزائنی اسلامی، آزادی کلیه زندانیان سیاسی، اعلام منع پیگرد همگانی و رفع موانع بازگشت مهاجرین.

- لغو نظارت استصوابی و انحلال نهادهای گزینشی، دادگاه ویژه روحانیت، تشکلهای دموکراتیک دانشجویان، تشکلهای دموکراتیک و مستقل زنان، تشکلهای دفاع از محیط زیست، تشکلهای دموکراتیک و مستقل دفاع از حقوق بشر.

کنونی یک مضمون روشن و یک سمت معین دارد و نیروهایی که این سمت را پیش می‌برند، مسئولیت مهم و اساسی را به دوش می‌کشند.

مضمون تحولی که در جامعهٔ ما از خود خرداد شروع شد، عبارت است از تقابل ساختار اجتماعی جامعه با ساختار سیاسی حکومت که تبلورش در تضاد ولایت و جمهورییت معنا یافته است.

اکنون دیگر این سمت‌گیری در تار و پود جامعه به تعمیق رفته است و کفهٔ ترازو را به سود جمهورییت تغییر داده است. در گذشته اما واقعیت اینگونه نبود. آخرین سخنران اجلاس خاتم حمیلا نیسیگلی بود که با ارائهٔ آماری حول انتخابات ششمین دورهٔ مجلس شورا و نتایج حاصل از آن، شکست تمامیت خواهان را مورد بررسی قرار داد و با تأکید بر شکست رفسنجانی به مثابهٔ نماد روحانیت، انعکاسی از برآمد سطح مطالبات اجتماعی را بیان ساخت و تأکید نمود که از ۲۹ بهمن بدین سو، دوران کیفی جدیدی از تقابل مردم با حاکمیت سیاسی ایران شکل گرفته است که دیگر هیچ قدرتی نمی‌تواند بازگشت آن را به گذشته ندارد.

پدیده‌ای که به صراحت گرایش و تسایل عمده و اساسی جامعه را در مخالفت با ولایت فقیه و حکومت مذهب به اثبات رساند. انتخابات ۲۹ بهمن بدون رای دهنندگان نه در اصلاحات در درون نظام، بلکه بر فرای آن چشم دوخته‌اند و در این جست که بطور ویژه تمامیت‌خواهان جهت مسانعت از حرکت‌های مردمی تمامی امکانات خود را به کار بسته‌اند تا تکلیف نظام را از خطر تهاجم مردم برهاند.

درگیری جناح‌های حکومتی رو به افزایش می‌گذارد.

مهدی فتاویور به عنوان سخنران بعدی گفت: کانون «نگاه» موضوع بحث را حول مسائل سیاسی روز تعیین کرده است. پرداختن به این موضوع از زاویهٔ ترکیب سخنرانان و نگاه ما به امر سیاست و رفم، کمی مشکل می‌نماید. مثلاً در صحبت با خانم نیسیگلی و آقای مدنی حول مباحث سیاسی، با توجه به مبنا قرار گرفتن پایه‌های مشترک، می‌توان حول سایر موارد اختلاف به بحث و بررسی پرداخت. بنابراین وقتی ما بیان می‌کنیم که روند اصلاحات در جامعه رو به رشد است و یا متوقف گشته است، از زاویهٔ تحلیل سیاسی قطعاً با راه‌کارگر تفاوت جدی خواهیم داشت، گاهی اوقات آنها می‌گویند که شرایط عینی و یا پیش‌زمینه‌های انقلابی در جامعه آماده است، ما نیز می‌توانیم باورهای دیگری داشته باشیم، و یا نگاه ما به نقش رفم‌ها در جامعه می‌تواند با آنان متفاوت باشد.

در اینجا یک مبانی و موازین مشترکی وجود دارد که تعاریف و درک ما را از پایه‌های آزادی و دموکراسی و رفم تا حدود بسیار زیادی به یکدیگر نزدیک ساخته است و بر همین مبنا و استدلال می‌توان با راه‌کارگر به بحث نشست و به تحلیل سیاسی پرداخت. ولی نگاه من به نگرش آقای آسنگران اساساً به گونه‌ای دیگر است، زیرا که تمایزات ما در پایهٔ نظری با حزب کمونیست کارگری بسیار عمیق است و به تبع آن درک ما از آزادی و دموکراسی دو پدیدهٔ کاملاً متفاوت می‌باشد.

آقای مصطفی مدنی نیز به عنوان سخنران بعدی گفت: به نظر من تحولات ایران در شرایط

از سوی کانون فرهنگی «نگاه» شهر اسن آلمان، روز شنبه ۲۴ ژوئن میزگردی تحت عنوان «بررسی اوضاع فعلی ایران و مجلس ششم» با شرکت مهدی فتاویور، از سازمان فدائیان خلق ایران (اکثریت)، مصطفی مدنی، از سازمان اتحاد فدائیان خلق ایران؛ حمیلا نیسیگلی، از سازمان کارگران انقلابی ایران (راد کارگر) و محمد آسنگران، از حزب کمونیست کارگری ایران برگزار گردید.

در ابتدا کانون فرهنگی نگاه، حضار را به یک دقیقه سکوت به یاد جان‌باختگان راه آزادی فرا خواند و نیز با قرانت پیامی، خاطرهٔ هوشنگ گلشیری و نصرت رحمانی را گرمی داشت. سپس محمد آسنگران به عنوان اولین سخنران به تشریح سیاست‌ها و نظرات خویش پرداخت. او تأکید نمود که به علت رشد اعتراضات احتمالی در جامعه، تشدید تضاد در درون حکومت رو به گسترش نهاده و تا مرحله‌ای پیش رفته است که جناح‌ها یکدیگر را نشانه گرفته‌اند. دست‌یازیدن به این عمل از نظر حزب کمونیست کارگری، دوران اضمحلال جمهوری اسلامی را نوید می‌دهد. در نتیجه تضاد و مبارزات درونی حکومت، منجر به شکست جریان راست و پیروزی جناح خاتمی گشته است. اما از نظر این حزب تصویر آرایش سیاسی حکومت به دو جناح موجود خلاصه نمی‌شود، بلکه در ایران سه قطب در مقابل یکدیگر صف‌آرایی کرده‌اند. از جمله دو قطب حکومت، یعنی جناح راست و جناح خاتمی یا دوم خردادی‌ها، و قطب سوم یعنی مردم. در این ارتباط با او جگر اعتراضات توده‌ای و تعمیق رادیکالیسم در جامعه،